

A-31

نگارنامہ

مفتی لعل چند و ملک زادہ

(۱۷ رمضان المبارک ۱۴۲۲ھ)

بسم الله الرحمن الرحيم و الحمد لله رب العالمين

152

منتهی حکمت کامله نیز ی جوئی ارادت از بی به انشاء صحیفه شریفه کائنات
پرواخت دیباجه این نواین نامه بدیع رقم بنام نامی و اسم گرامی نبوغه
حدوث و قدم حضرت آدم علیه السلام معنون گردان

فی الارض خلیفه در ملاو علی انداخته مارچ و مسعودین در بی
غایه در خاتمه الکتاب صه ظهور آورد بجلوت خلافت و

بر نواخت بعلغه و هو خلیفه الله فی الارض س مورمان و زمانه باران
آیین خست نام در اجرای احکام خلا و امضا امور که

و عیال عالم رینه و انیسر جلیله که در بی بدیع

ماکروا امحاکو که در بی پوشیده بمقتضا

و نه است چنانکه یکی متوجه بکسی کرده چنانچه بعضی از بندگان
الهی و سیدان عوام اکامی بنهایی نه بخردند شافیه صفه تکد و پادشاهت دار
بیار از نه نیروی اجارت خانه کارگاه تعلق حال و اوجیده پس
و استخوان از بر نظام حال عماد و سرانجام همه عالم کون و فساد و انشراح
بر نماند ناستفید آن سعاد نشان بقدر فروغ فهم و رسائی
طبع عطا شده که علم بر امور محموله از اطلاع بر دوحه معقوله کامیاب شود
تا این زمان اسباب عایش عالمیان بدستور و قانون بدینینان نسو بر میزد
و هرگز با بر شرف ذات و مکارم نفس طایفه دانشوری در می افزاید از کمال
اشتهای شرف ذات شایسته میخاید تا آنکه کمال نیاید
فون بریدند به تمام از آنکه از الوجود محضه اعلان می آید با الحمد لله
منشی که به افرون جلگه کرده معرفت چون در نشات باستانی
با معانی نظیر در ریت دریافت که عزیزان پیشین بر چند از بلندای
ست و ستور مکاتبات از حسن خط و در درج
رفتند به روش طالبان بینش که از کمال
دریجا آید و نخواهد آمد به مطالب تحت نظر

دال... راعقه خاطر باز کشید ز دست فروشته محض عنوان ^{خاتم}
مرسله باخته ی در حاله نویسی و مقالات مختصره بر نوشته و سبک ^{اول}
انجایی رنگ کار صفت آفتاب خضاییل و سبک که در زمانه اعتبار ^{مرسله}
را دستیار ی نماید بقیه قدم و زیاده برین تقدیر این و محذور در حقیقت ^{تشریف}
این مجلدی مشتمل بر دو دفتر و دفتر اول جمیع ^{تشریف}
کبری سلاطین و خواجایان بلند مکان و هنگام تقدیر ^{تشریف}
معاظرة و از اسوله و اجوبه و غیر آن که برین کار بر نگاشته بود و دفتر
دوم بکثوبات دیگر منشیان منقح نویس در فراین مطاعه ^{تشریف}
عالیه الایات و نشان فیض عنوان شهر و ای عالی تبار و ^{تشریف}
جناب سلطنت آریه ایف اخوان ^{تشریف}
وید و هر قدر که توانست حج نموده و مرتبه دانیده یا کار ی ^{تشریف}
فرزندان از تجسد و ایثار سعادت میوند و دیگر مستفید اینها و مستند هرگاه ^{تشریف}
طو کذا درش کلام و طرز تمیید کذا کون و طریق دولت ^{تشریف}
... ^{تشریف}
بر وفق قول متقدمه ^{تشریف}

کتابخانه منشی پیش و بطرقم نموده اما چون این کتاب مجلد بنام منشی یا شیو
و برای سایر اسرار و رسواییه جاری آید مدتی چند از این کتاب در زعم احقر و هم
در مجموع به نیاید و در قرآن و التماس و التماس و در لغت عربی هم به دست عینی
پیدا کرد و در اصطلاح عبارتست از مکاره و التماس و لغت و علوم مکتبی که منشی
برای پیش از ایجاد عبارات جزئی و تخیلی و مضامین جمیل و در آرد این معنی تصور
ماتعاطف و این منشیات مالتقدم می آید نه باشد و حاصل این فن یعنی مایه التماس
ادب و کلمات بلاغت است بزرگو تحصیل علم و فن و کمال و بدیع و بیابان منطق
مقا و فروغ و سرعت فهم و انتقال نفس خود بطریق فکر و قوت و تخیل
نیجه و بلاغ و موضوع التماس و فقرات مستوره که بحث حسن و قبح
در هر مورد است و تا رسیده زکامی و به مقایسه است آیین بخوبی
منتهی می شود و مکتوب البیه فوت نشود و تکمیل این فن دست به هم غنیمت
الذی بشر است استغفار از منشی بر غلط مای که از زبان همان منشی شایع است
این معنی آید اطلاع پذیر و بر کلماتی که مختار و متروک و لغت
پیدا است عامر می باشد و پسند زبان از روزگار و لغت
پیدا است احقر از این جهت کفایت از قائلان محاوره می بیند

نوشته اند که در وقت نشان شدن در قضاوت نشان بلاغت نشان

و در میان نادریها در پیشین زمان بروی کار برده جعفر ز کار برادر
کسین طواری نیست پذیر ساخته اند چون آسما آن در کتاب کتب
نظرد و زیاده اند استعداده افراد جمع از سخن به درازان ایام سابق و زمان

حال که بر فضل و کمال آنان اطلاع داشته و در میان این مجموعه بسیار
و درین کتاب و تالیف استعداده هر غریبی که شرف نمودن نصیبی
وی شده با الهام از رهنم سبحان پاکیزه نگار ایران دیار ستادیم
سعد شیرازی که کتاب خجستان و زنده نجات خوش عبادت است
شع بعد از آن حکیم فیض الهی طریقه که اخلاصا هر یک بقوت علمی
مناست نوشته و بعد از شمس شرف الدین علی نیریز
تیموری بسیار خوب و بعد از آن که اولاد میر شاه بروی سبب

که در پیشین زمان در تحقیق این نامه جامه داد سخنوی و ادب نامونش
در جهان باز داشت و بعد از آن که در یک مصنف تاریخ عالم
کتاب عبادت سنی را در هر دغای اهل عالم کبر و صیحه
نشان کردی که در زمان خلفای اسلامیه رهنم طواری برده اند

وزیر حقیر در حالت و حیثیت آنها علم ندارد اما در عهد سلطنت حضرت نسیان
شیخ از افضل بن شیخ مبارک در فن انشا و تازہ طبع بر تلامذہ باد سخن را
با وجہ که بیانیده باین اگدر رازی کتاب مفت استیم نهایت کمال یافته اند
و مصنف تاریخ مدو بله محمد ناسم قریشی باین دگرین چهره افروز ناظره حسن
کمال و در زمان خلافت حضرت حضرت مکانی معتمد خان معروف
الحاکم حاکم را از بهارت مشا و ستمه نوشت و در عهد سعادت مهد علی
حضرت فردوس آستانی سر آمد منقح نویسنده دستور اعظم افضل خان در حرم
بعد از اسلام خان دیوان و علی سعید الله خان سند دیوانی اعلی خانانی مبارک
بنابر قوت علمیت و نیروی طبیعت هر چه نوشت استادانه و فاضلانه نوشتند
از روی انشا با مجلس خلوت خاص ملکیت کونین
به بدو و نامی فن انشا دو دیدیم به پیش مبارک نرسیم هم علم
بسیار از انصفه در ایام وزارت خان مذکور تدوین شده نام معین تاریخ
نمودند هر دو طریقه حال به جلد ابرانی بتقدیم این خدمت ماحور
نیز بهیم که او منت به خویش مبطرا شد پس بعد از آن عهد علی
معین وزیر در آن دور از آن به بندید شیخ ابرانی را سوریات کرد و بواسطه

شیخ: در این نام این امر خطیر سر بلند می یافت خواجه عزالدین و ترجمه
 بطرز و لایحه و لایحه و لایحه نگارنده گردیده تا در یادگار یادداشت ابد شود
 باز داشت چون به سبب رجوع ازین کار باز ماند درین وقت به تمام
 محمد داشت که در شیخ ابو الفضل مغفور تمام به دست و در سر کار داشت
 و از شکره قاضی محمد افضل سر وقت بنامه نریا بود که رقعاتش را که به دست
 دله مستفیدان می زد و دو شیخ عبد الرحیم خیرالهی و ملا امیر ابراهیم
 چند نفر بر این ای زمان ترجمه داشت و شیخ حبیب سنت با او آمده بود
 در تهیه مطلب ترکیب عبارت به طریقی نمایان شد و بعضی از خوانان ازین
 که در سواد اعظم هند و شایع شیخ ابو الفضل مثل او دیگری نیست با حجاب
 و جودت فیهن اجوده وجود نیامده و از منشیان ظهور
 ایام سلطنت چند برهان بر عین الاموری باین الاقوان امتیاز بر داشت
 و تحابه علمی ندانست اما بنا بر کثرت استعمال و التفاهات و این توانایی در
 طریقی از کتب باستانی خط در خط است نگاشت و شیخ
 جعفر در چند هم منشی گری و منشی بقلم شناخته
 خدمت خان برور سوره مکتوبه و بسیار نمایی و ساده و در کار نوشتن

طالع یار عرف و میراج منتهی رستم خانی که بعد از رحلت خان و " عمیرا
راجہ بینکہ تعلق پذیر فرستہ پیادہ ندیمی و دمساری رسید و در میان ملی و
خانگی را بہ بہشتار و وطن گردیدہ در مدغانکاری یا حساسی بخاری
ہمانانہ بقای رانی و تائیدات آسمان و آن نگرش می افروزد و اللہ روی
از بر زیب دست نگاری ساختن بجای بر یکی از نگہ افروشان نیست
سارک حضرت سلیمان مرتب البواظ علیہ الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر
باشہ یازی خلد اندہ ملکہ چند گاہ ملا ابراہیم مسوی کہ قابل خان خطا
ی مدہ بندت منتهی گری حضور لامع النور برداشت چون بغور و استکبار
علی سلف و دیمہ در عالم دنیا موجود نمیدانست بمضمون کل شیء باللہ و جمہ
دار زیب سلف کہ یکشد بپوزان فرما محمد کاظم خلف ملکہ چند ابراز
بشیوہ یا بہشتیہ داشت ہمیش افناد و در کارش عالمی ہمہ یعنی
مارغ خایون او را کشتای کار دست بستہ کرد چون بمقتضای باسل او
است غرا و اجرائی حکام است بیضا و لطیف تاریخ کہ در دستا
بابا بہ بیخیم محل غنا نہی معمم بہبود و در پیرایہ منہ و انہ از یاد
نہد و اعراق النصف بقای اندہ مبرض مقدس بادشاہی دی

۵
ما از نیامد با بریم نزارند کور بخیزت دارد و عکس دار الانش و از پیشگاه معلی
و امر کرد و در آن باز آن زنگ میرا گلشن تنیان ریخت است ازین برینجی سر
برست ملا غم و چنان نویسم همیشه دم صدر الصدور شد از منشد و کار ما
کان کار مکار تا امر و هیچ میت نمیدانم نیافته کز کیش درین تذکره رود مگر محدود
عبد الخاوند نجابی عیسی کرمی سرکار الانش نزارده جهانی و جهانیان دریا عهد سر
عالمیاد را شتهار یافته بود و بنور علمیت استکبار محمود و چون افتاد و غرور
نمود از جای افتاد انون همیشه کامل الاستعداد و هم جادو کار است و در
نیم بر حسیتم کم دیدیم در کار است نیست از ره معنی بود انش و زیاده
و از منشیان دیوانگاه وزارت اعلا کشف چند دلیلی و در و به این کجای میرسان
سبیل سکه نامی از هم جنبان قصب السبق در بر بود و بر یکی از انان ناوید
بود و زکین طرزی میخورد و شیخ عنایت الله و شیخ محمد صبا کتب و بزرگین و شیخ شهباز
آفاق شدند و الهاد افغان ملتانی اگر چه بدر بار کیمان نه در نیامده اما در
وطن خود کار سانی بدید نمایان خشت خوانین بلند مکان است و در

با عتباتناظم و شکر کرده و امانت همان حاجی و جمیع معانی الدین
نوران خاصه در گاه و الله بود و الله و انان و در کارهای آن کار کرد و امید و شرف

و انصهار منصفه که بر سحر و جادو و کون و کونین است و در دنیا عالم
و شایسته طرز جادو کلامی بر فرزند آ آورده و درین هرگز به ظهور و دیدار عقاید
که سخن برانستیم اندر و ضعیفات خویش درج نماید و الله موفق و المستوفی
الموید و نعم النصیر ما جاری باشد و شیعه سخن سکال و باطن تا نیفتد که گوییم بهمانرا
است بهشت آسمان از آنجا که در عنوان شدت عین خدمت خدای مردان حقیقت
یاب باید سغلی و نوری از طاق دل بر انداخته بود اکثر نکام بر سعادت ازلی
بدانست که اسباب تعلق جسمانی از چشم ظاهر نیز برافتد و دام صحبت خاک نشینان
آستایان و ظاهر خرابان باطن آری که سلطنت و دکن در نگاه حجت درونی
ندارد جبره و برافروزد و بگویم انفسی آبی بر آتش دروین برزند و روحانی بر
نیز و در جود و ازین جور نفسانی و در دید هر فرق که گذاری افتاد و مردم دی دست
با یکدیگر آری از در و خود آگاه بنظر زنیامد جمع در خانقاه دیده که خود بر سینه راضی
بر سینه میخوانند و گویند و در صومعه یا نه آمد که کن آری از روح بروری میداد
این نشانه سر حجاب معین بود که آتش را به طلب و در میدان دوریا
مسیح نهاده زنانه و انوار شگفت و بر گاه باطن نظر آن که از انوار خود
میانست و در میان و ازین جهت درست مانده که در آن در میان

و کینان بخت نشوید بر آفتاب مقرر و وظیفه مقدر که از سجد آفتابان پیرسید خورشیدی
میرفت و خردی در زینت سیم و امید و اندر نماند و از این همیشه و کم خردی (6)
لایزال آفتاب زان به تر است و کج خلقی که همه در خیال اهل در سر نشاند و در لایزال
کوناگون مقصدی سربابر و اندر دایره به کام کسب دارد نیاید تر ناکاه بدرقه
توفیق رفیع طریق گردیده بر در و در سبای مجمع البرق صورت و معنی مقصد
و دنیا سواد دیده دل بیداری سر و سینه می گذری صباست در شب و روز فاضل
محمد میرد ظلال رسانید و حال این تو کمر مورکی و در ویش معنوی شهود و جان
سکون از اعلی نفوس است و نه از بحر مغرور شده از بند نیست نیز است و نه از نور
نیست و آزار نه با خود پیوسته است و نه با غیر دل بسته خاطر و در ویر و نه از دید
در پدید و دریا جبین مجری لطایف کونی و الهی جهان کردی
قدری دم آسایش بر کشید و از لکابوی داعی باز رسته غنچه در بر نهاده
بیار امید خباثت بعد فوات خان و خوان مدان لشکر خان میر خسته علیه حمد و تحفون
که در خواجی کردن و نیده بر و درن عباد افخیر داشت هر چند آنکه تعلق و نگاه
عمیر خواسته بود اما از این التزام خدمت از بیاطرافت وین بهر عیب
در بر خیزد و نگاه آسمان جا و در آناه خلافت عظمی بر این صلح طفت

سببی یادآورده مظهر لای عد و بندگوشائی پیرایه و شمع از چشمه
 افروز طشت اهل کمال خرافیه ز رخت سزاوار افسر سالت تحت عدل معتمد
 مجسم مجرب و کرم حضرت محمد معظم شاه عالم بهادر مدظلله که بجای
 که ز اول قدا از وزارت اول خط فرمان همیشه صمدت است از ارم مظهر شکایت
 شربت بر خاتم انکشت محمد دست افرا از آردنیت کوی دیوان گاه وزارت علی
 ولایت اهل بی یک پایه علو مرتبه علی وزارت بادشاهی است فرق عزت و افتخار بند
 علیر پست و از وجه تائید آن برگزیده خبابی خاطر افسرده چون عین پرورد و نسیم
 به خای تنگست و در زبانی که حاکم گیت منقا از برای اصلاح خلایق انا
 بدینارست دار الملک کابل عیان در آمد و اعلام مظهر علام بدر استسنت لاجور
 و الله اکبر علیا بار مظهر منصوره در فرخ ماه ملت
 مه سیدین برین منتقدی بدیش روحان شد و خدمت دارالانشاء و کتاب
 فیروز می تابش ازاده بنده قدر باش ذره حقیق حواله رفت لیکن وزیر کمر خاوار
 نزار سنان بر محلی که روشنی کس منیا و نامش بر زبان مرد و دل شولیده در آن سکار
 چه آفرین که در چند آن زمینها با کاشن معاصرانی تربیت آواری ریاض حیات
 در حق این مستمند زلف و میراث ببار سکر اما از برای دفع خدشه و بر دشتکای

14

21

سوختن منور ملاقات با پادشاه در درگاه و در راهی منزل مقصد گردید بالفور و رجوع نگری
 و دوایی آورده بدست رسیدن بتقدیم خدمت الشاه و قیام در ریبر چون در آن زمان خان قدردان
 پادشاه به خان غوث زاید علی از آن مقام بهایت خانی و لیوان بود آن کو بر شاسن به سر عهدان دوی
 و غنچه ای غنوده که توان طبیعت زیاده از حد بیان برافزوده بعد مراجعت بفتح و لغت
 بدر الحکامات خان حضرت لثان رحمت خان دیوان بیوات شایسته ای در خدمت سلطان
 وزیر و الشور عراق که کم بارش دهم با سنده و شایسته وزارت بود دیوان سرکار عالی متعا
 شایسته می شد و بعد از آن ایام غنیمت و جاهد با منتال بر منیع جهان متله علامه بهیت و ایام فتح
 فتح سیم جهان کنایه بصورتی که روی غنوده و بعد مبارک مول ربات عالیات جاهد و بطلان
 باور کباب الحسنة بنیلا بقاصه بدست کمال بخیرن کایستش دیوان مشا را کو با بر صلیحیه
 معالی کران آوان بدار الحکامات و داشت دستوری بیا داشت در بر سفر دولت امر
 چون بتوفیق باری عزیمت خدمت عالیحضرت لکاری و سر راه نویس بر رسید به خدمت
 و نظیره بتقدیم رسید خان مولای بدست و روی و حال بر دراز می باز شد بهر سبب این
 بر داشت که بیایم لوطای خلعت و النعام بر نواخت و کرد و در برینه کازش است
 بعضی دولت مندین بر صفی خاطر ماز جمیع شده بود و در خدمت و چون بوجه حکم مقدس معادیت
 با سعادت بهر نفرت بیکر از ملک دکن به لشکرگاه باو شای و افق و نور و از لقا و خفا
 چنانچه محمد کز پادشاه خوانده غبار انگذر در راه بر انگشت پادشاه پناه جهان روی عالم
 بتعاقب آن مرد خواجه نور محمدی در راه سوزی یافت از راه آری از افق و خفا سیرت
 شایسته بگریز حد الکیم سیموا که در راه لاجرم حضور پناه عالم بجاه حضرت خلد
 در آمد و در آن زمان بهای با اتفاق به خدمت استصفا علیه مدخل متعاقب

[illegible]

سفر نداشت بکری و نه دیوان میران و سفارش غریزی و از باری و دوستان از ^{بنگاه}
 و از آن مکان اجازت یافت و چون سه عمر به خدار بوسه بود لطفی ^{جندک} ⁽⁸⁾
 که اجازت مستعاری مانده بود را یکان از دست میرفت به جهان دید که مودات
 بر کعبه خود را درین فراخ وقت فرام آورده بخیر تازه ترتیب داده یاد کاری بصر
 روز کار باز گذارد و با عید عطارانی و توجع تائیدات استیجا که در ایشا حال
 و فدا ای باب الله است دست بعلیم شناس بقدر طاقت بشری بتسبیح و تسنن
 این محو منظره داشت بگو ارباب الش بهنگام مطالعه بر رسته انصاف از دست
 نه مند و بر سخنان دلا دیزگی افزین افت نده عیب بود خط را بد امان لطف و گرم
 تا حضرت رحیم و کریم اجر عظیم یابد در ماه شعبان سنه موافق ۱۰۹۰ هجری قمری
 خلافت تملک بر آید و فرستادن شمس و آجام ایالتی و کوه و کوه و کوه
 صلی الله علیه و آله

شاهزادای نامدار و الابرار از رضوی کتابت ایامی فیض عنوان صنف
 دریم صمدی فرایسان عالیشان صنفی دریم رشیدی و درین
 کار دان از رضوی و در سده پر در جات مایه و آله علی و در صفات و در
 و عیبه و آلک صنفی در عظم غریزان و در کما و در بستی بتطایف

آنان و معدودی در کتب کار برتقیم بوده برسم یادگاری درین مجموعه مندرج گردید
و در بعضی صفحات که رسوبات دیگران از اسوله واجوبه با بر اقصای محل
اندراج یافته اسم یکیش بری نقش تحریر پذیرفته تا خواننده طرز کلام آن محامه
بعین آن استعداد فرا سنجیده بطور و طریق حسن بیان نشی محقر موازنه نماید
حاین مطالعویاق عبارت است و بلا برضایان با معانی نظار دیده سرشته

الف از دست ندرد و خرد و در بعضی کتب در بعضی کتب در بعضی کتب
و در این مطالع باد بیا و رساد و فایز علی دریم مناسبت عالم

رخ از ارض و مکاتیب عالیا بقلم اقبال بخط قدس عظمی نگار یافته بود
عزیز و مکتوبات خوانان بلند مکان مشهور مناسبت سر دفتر استاد
یادگار طالب بار خرد و میراث منشی رسم خانی
منفع و لیسی که خواننده در رد و کوز در لغزات طبع و ذکا و اینان طر دقیقه یاب در

می آرد و اقتضای اعیان الطلیل و الخلیل بدل علی اللطیف و الحفقه بدل علی
البیضاء و لی التوفیق و نعم المولی و نعم النصیر آغاز مشهور
چهار خط در بعضی کتب از ابواب علمی اول الفیقه است که در ده گمانی صادر و در
منحصر بر رسم بار ابی الفیقه است که مکاتبات با رسم فنی نهایی

پشتان غمخیزند و در هر جا که نزل میشود و عذر داشتند و از خود انیشتند
میرساند که محبت و یکم شهر ذی قعد و در یکا هست گذشت بر لب آب مریز کرد و
از پیر خبر فرضه در شریف است اعلام لغت فرجام که نذر و بی عظمت و شکوه از لاله در
تمام کوه لرزه در اندام گروه سخاوت بزوه انداخته جان این مریدیت
آگین بر زمان ره بجای در یک کوشش است خود از مقام نمود و در شرف
میرساند که در ای صحت استغای که از در انقائ فضل و کرم بر این مریدیت
شده بود و از عید الفی در مقام حسن بدال سعادت اتصال بخشید تسلیات داد
که همیشه نال حال این فردیت بتقدیم رسانید و در نذرش بر کمال بر خود بالید
موافق حکم جهان مطاع بخوی که حکم محکم نیست استعجال این دوای خود نمود
و در میان تو جفا قدسی امیدوار است که زود شفا خواهد یافت در میان ملاطفت
میرساند که عید الفی بر ذرات اقدس مبارک و فرضه با آداب تسلیات تسلیت و
این روز شریف با عتقا فردیت نهاد چه اگر محفولیت بجای آرد و در حجاب
جل و عیال است میخاید که روزی از ابام سلطنت جاودا طرز برین
حمید و شریف بین لیل قدر مقرون و در ادایا میرساند که از رسیدن خود به
نیت و در آردن میان راه بجای است و یکم شهر ذی قعد و در یکا هست گذشت بر لب آب مریز کرد و

ما به شکر بود از نظر نور گذشته باشد بعد از آن بیست و دوم ماه منور محل
را بهرام بن شد و بیست و چهارم محل این خانه دید و چون بر سر ران چسبال واقع شده بود (۱۵)
مغایه بسیار داشت و دست و پا از سر داده روز اول که میر خاب و یک غای
و روز دیگر در قبال و یک غای شکار کرده و در شکارگاه یک هفته چمن خانی را به
خصت پیش داد با تمام شکار میرساند که چون این سفر شصت و شش
مهوری از سعادت اندوزی حضور غرضی کجاست شب نوزدهم بیدار و ده ساله از
راه قلم سر مایه دانش و کثرت احتیاج بارش و لازم الا تقیاد قولا و فعلا
نه در جز عرض بنشیند جاه و جلال تواند بود ازین مرید و بیت آیین سر زده باشد
لله اورین روز شکر عاظمه که نشان عفو زلات و آردان صفح خطیاست
زبان محمودیت بیان را بهر جز است بختیش آنچه سبب و نسبا صورت سوز
ببرفته باشد میکشاید بخواهی آقا استمائی ایته کریمه ربنا لا واخذنا ان لنسنا او
اخطانا از بنیگاه فضل و کرم امید و در بر برای دوزش و عفو غصیرات می باشد خل
والاشاهی ابد الهم معدود و مسو طابا ایضا در شکر و در حمد و در ثناء
میرساند که در و در عت آمر نشان عالیت ندرایت عنوان مانتد نزل آیت
رحمت از فلک افصال و کرامت شرف اعزاز و عز امتیاز بخشید زید قدوم

از دم پرورش حقیقه با وجود حیات بخشی بر بدن روی گشت و فرخ و نور و غر و نصیاح
و بر اعظم شمع در راه هدایت و یقانی گردید بشر الی بتقدیم رشید و سلفا خزان و سراج
بجایگزاینده مراسم آداب و آیین تسمیات عباد و دود از فضل و کرم الی امید داشت
که آریش و لازم الانقیاد و راد سوار الحلی دینی و دنیا و دساخته قدم از سر نموده
تحصیل شرف تقبیل و کتب بنیض و کتب سیرت هر چه تمام تر روی کامیاب کرد
با کمال دلسازی و خضوع و بی سار که بار چمن کیت را گلشن و سفت انجمن آسمانی
روشن گردانیده آورده بهجت و شادمانی و زین و مسرت و کامرانی بپوشی خوشی
عالمیارسانیده بر ذات مفکر و خضر اظهر فیله دینی و دنیا مبارک و میمون با و دین
روز جهان افروز که بخت خدا و دولت قوی بنیاد هزار گهر مبارک است بر فرق
در سر نشاند و الفاسق و حقانی خطه خاک و اورد و صومعه نشینان عالم یک
در دعا و عوایلی آنی خداوند که جهان با و جبهه تقابلی فلک سیه میره
فدوی آداب و آیین و مراسم کدورت بداندیده با عقبت آگینی با آورده
دل و جان و آسایش خوار و قدس محفل روان نموده زین عبودیت بین راه خدایا
افزودن آنی که سر رشته عمر روز افزون برود و سر رشته حقیقه را که سر رشته
تبع برادرانه کناد و چون در این حکام و محنت و عذاب و زرق و برق

سلطنت نظام و زمانہ و برقیں اور فرائض حضور الامم النور شک برہم استغاثی

نیاید که مساوات والا ملازمت که برج معنی و معنوی برج است برج آرد

①

تو روزی شود عطر از بسوی دست خودی در میان عطر داشت مرید با اخلاصی

فرویت آیینی محمد بن ابی بنی عبودیت بابت آداب رسیدہ فروتنی مباح جاہ و جلال

میرسانہ کہ بسید جلیلہ آدای مرا سم تمنت و مہا کہ باد و مول و روز سعادت اندوز صبر افز

سالکده مقدس معلی کہ بہار گلشن عالمی و سحابی ز عہد تمدنیہ جہانیان بہت زبان فرویشان

رافعی اندر عز و شرف و جہان سیکردند کہ حق سبحانہ علیہ الدوام بقیہ ذات قدسی

نفس بخش ریاض آمانی و اعمال جمہ و طراوت افزای فرج امید کافہ انام و

افغانستان سلطنت ابدی الاتصال خزانہ سال بر مفاہق عجم بندہ نایاب با وود

[illegible]

آداب مبارکین و ولادت با سعادت شاهزاده و الامام علی بن ابی طالب علیه السلام

مقصود اولیاء دولت خداداد و حمیری افروز حصول تنهایی اجماعی سلطنت ابد

بنیاد است زبانی عبودیت بجان راست و فرد دعائی میگرداند که حق و جمل ریاض

کلمتان عظیم کمال و جلال است در اهلان قیام و دنیا و جادوان

بروینند و اگر سبزه در آید و این فریاد را می شنایند شهر یاری را در میان خود می بینند

میرد و نشو و نجو کمال عطر طبعی کامیاب کرد و انوار انبیا سوده مبارک بود و در دست مبارک
میرساند که مرگم آرد اینست و مبارک باد و ولادت
بهاست خلف سزاوارده نامدار کامکار محمد عظیم الدین که بهار پسر بی حد و نعل اولیای
سلطنت قرین دولت و بخشش دکن مریدان عقیدت الین است بجا آورده در حضرت
فیاض علی الاطلاق استوار گشته که بختان دولست و انقبال جاد و بد مال قبله و بی
و دنیا را بکوله برومند دارد و بی تو نهالی بوستان جاه و جاهل را در بر خیزد
باید میرد و نشو و نجو کامیاب کمال عطر طبعی کرد و انوار انبیا سوده مبارک بود
میرساند که مرگم آرد اینست که از امطار ابر بهار افضال و اکرام عام
و الاغبان است ای چارچرخ کیتی را طراوت بخشیده و بافاخته انوار جویدار مکتب
دارم و بروم علیاً حضرت عالم بجای نهان آفانی و اطلال کافرانام و ابر بثمره حصول
مقاصد میوم برومند زنده بماند بمانج مملکت بنده عقیدت آئین را پسر بی عطا
و خانه زود نور رسیده بخشیدی حال موجود است از قدیس بجا آورده چون مرید فدوی را
این عطر را زبانش با تفصیل از دین بجای من تو جهات باطن آمد پس میرد و نشو
و نجو حقیقی میماند از دستجات آنرا الی الی ادب و کتب است قدیم رسانیده امیر
است که در دنیا که عالم بنده بر جنت رسم و عفت است سجده سوره که مبارک و زیاده

این تکرار و تلبه بدعای اختتام و افتاب جهان تسلط و شهرت و ابرو
و درختان با این سوز و غوغا و دله و شب سیرند چون کار با عنایت
و قدرت و در حد از غایت نه بطون بر خلاف و آهش نیده بوجرم خلد و میرسد علم ابدت که
ماضی الله فخره اصلاح حال او در آن بود لهذا ابتداء غلظت ماه صبیحه در خانه
میر میگردند اگر چه در عالم اسباب حقیقتی نیست و بشود که اگر بایست تعلی از وجود نبات
به اختیار مکرر و طولانی شود یعنی از آن او که در وی عبودیت همیشه با نشین نظر مکرر است
و تفضل بیکران قبله و کعبه جهان و جهانیان است از این رکن دانه نشین ناکرده پانیه یک
ظل ظلیل ابدی التظلیل حضرت میر و مرشد حقیقی تالقانی در روایات عصر از غایت
ایزدی مسکت نماید ابد و ابد است که مولیده مولود و دودور رسیده از پلنگاه
عنایات و الاله شریف تسمیه سرایه سعادت جاده دینی اند و زو افتاب عالمی است
سلطنت و جهان داری بر فراق جمیع بندگان تابان و درختان با این باقی
در شرف عنایت برچی و غرض میرسد که عطای برچی و ترکش و تفکد خاص از که
پیشگاه تفضل و مکرر بیکران مرحمت نشود بود علم مفاخرت و مہانات میرید
عقبت آگین نبرد و عیالین برافراخت تسکات آداب آیینی منبرنا افروخته است
ادخت و چون آدای شکر و اثر عنایات عالم افروز را از حد بیان نماند از نه جهان سرور

بلام را شرف و بزرگواری افتاد نمود و انتساب سلطنت و جهان بینی از حق
 بدان بر ساحت روح مکنون ابراهیم ساطع و لامع با این جوار حبس حکیم علی بن
 محمد حبس حکیم الاقدوس لایلام بر معانی الدین شرف و عطا و فرمود تا با بدان الله شرف
 چهار بخور است که میرد فزونی حدین فراتر تقرب شکار و مقام نموده و مردم متعینه نشود
 خلق و نمودن رسیدن تا فرام آیدن مردم در بنجا توقف نماید یا که کند و بر گاه مردم جمع شوند
 و در پیشش گردد یا صورت حال باز غرض است نموده مطابق حکم و الا بعمل آورد و در باب
 تنبیه که فرمان رود مطابق آن عمل نماید و در سر کار میرد که در پیشگاه
 و فضل و کرم در بوزد و نموده نیکو برای فروزی رحمت شده بود و رسیدن آیت این غنایت
 و الای بابانی بنده ای عقیدت آمای تبخیر رسیده و چون از عده شکر و سپاسی عطا باری
 جناب فیضی بآب ای کربن فحاشی الهی بفرمود و توالی است بهیچ وجه نمی تواند برادر و از آن معجز
 اعتراف کرده بدعای ختم نمود و افتاد حیات سلطنت جاودانی طراز زاران سال کعبه افزون
 باز باقی بشت و در روز شریف میرد که در منشور لامع النور مظهر غرور و محلی بلامی
 خط و در خط زاران بزرگان ماندن ای فدویت نشان تبار بر لفظ و حرفش تا در
 و قدرت فزونی و صدور ارشاد واجب الانقیاد و وفاداری تقصیر تا در اصول حکم
 و در کمال مردم متعینه و در سال حضرت آنها و ظهور در حلیل الاقدوس

بیتاب خدن احری که از اجود تا یکصد نرسد یکی منصفین با فزاد و قیاس می بود که ان
نوازی رحمت شده بود بر تو و حمل سوارت نزول بخشیده سر را بختار و انتقامی را بی
شکار کردید کما اودی شکر این ذره پروری را در دستهای عقیدت آملی بقدر هر رساننده
است که توفیق تحصیل بهره دولت استمال امر و الا قدر یافته بر طبق ارشاد و هدایت مولودگار
کرده اند

شده فرج افزای هجرت بر برای تو که فرزندان حق در ده خانه برادر نامدار کما مکار محمد عظیم الدین ابوالحسن
مسرت و نشاط بر روی این فدیوت و شمار معقوت که گردید تجویز ادای ادیب و ذریه مرا تسهیل
زبان عبودیت بیان را بقصوت خجیات کشوده بیامات مبارکها و اکثر ابدان معصومیت
انصافی ارد حق جل و علی ظل ظلیل بکرمست و سایه کرمنا به رحمت پرورنده حقیقی در جهان
بر مفاوق جمیع بنده کان بحقیقت سبحا غلدر مسبو طاراد و ایضا و در سطر حقیق السعاح

جو طبرستانه که رحمت ارشاد و هدایت بر او عنایت قدسیه اصلاح غیض انحراف در سلوک
 الفاظ و اقوال تمام امان الله از حسد و کینه و ملا عبدالحق بابین مرید نوشته معلوم خود در کوه
 محدوده آوارگیات آنرا با بانی بنده کان عقیدت الین رسانید چون بزرگوار ملک سایه
 استعداد پادشاه و اهل انقباض کثیر الاحتیاج است در بحال امیدوار به بیت
 می باشد بالافا بدو عطا شد و عطا شد و عطا شد مرید فدیت باین محمد زوی فرقه

فیض جانم غرضی برساند که رسیدن فیض شکرکار که قرار از پیشگاه تفضل و کرم
و ایش سرافندی میرد عقیدت الکنی گردید است آداب و آئین های خودیت استیلا آورد
و از حد و آداب و عطا طایفه ای ذات مقدس اختتام نمود و از آنجا که در این
دوران با تقابله و دشمنی میسر اند که اشتغال امر و الاقرای که هم بسایه عبادت ربانی
دانسته دوری از رب و فیض شایسته اختیار کرده و برای سمیت مأموره گردیده لیکن او را نمانی
نهان آشکارا گاه است که در اولین منزل از ارم حرمان ملاذمت و قریه هم مقدار برات
کشیده بر حال پس آداب و کتب و قبول خزان می طایفه و از ضایع عالم و آب استواری و جهات
باطن الهام و وطن نیاید بر دخی ارشاد و هدایت مواد و ابرخام خدمت جبر و عبودیت بر
شرف و تفصیل استان سپهر توان کرد و با تقابله و دشمنی میسر اند که در این
بروز و غرض و غرض است که لام محرمی از سعادت حضور لام الهام و سرای شکر و بر
انی میرد و در این صرح و دروغ و سخت تر است لیکن استیلا حکم کتب منقاه است فیض حاصل
که باین دانسته فرق اعتقاد بر خط قبول خزان الهام و امیدوار است که بهین فرایجه جهات
بر و در حقیقه بر وجه و در فیض باب عقیدت استان سپهر توان کرد و در فعل جنبه
کدام است که تفضل و کرم و الا پیش میرد عقیدت آمار رسید و در وی نیاید
که ای خودیت الکنی عقیده برسانند فیض با تقابله و دشمنی

میرساند که امیر حرمان از سعادت ملازمت کیمیای حیات از حد بیان در نخواهد
 نرسد و این شمع خاطر مدیت آینه ای ازین رنگ زلفایت مکرر درخشان شود و کمال
 بر چه زود تر تحصیل شرف نقیض است و جلال کامیاب نماید و از روزی که ملایک
 کرده ملایک جانم را کرده از روزم منعینتی و تصورم زنده نای درگاه بادشاهی
 وجه از غلامان سرکار ولایات ای با حال سوری ملایک دیگری و معرکه قورین برسد
 او را دست که منتظران است حضور لام انوار تا کیست که باید یا بجای خود اندر کرده
 زود تر حاضر شوند و یا تا بقایا در سر میرساند که بر قبول کرامت شمول
 خلعت فاخره از تاجار بخش دنیا و آخرت که در از استیغ غرور جاده و فکر کربان است
 و مستفاه بود و چون ظلم اطمینان سربلندی انداخته و چون انتخاب خاوری جبهه شرف
 برافروخته بار مضاعف و سبابت برافراز استقامت قیام بر اخراجت سحر کسری است
 ناز و تسلیمات سبک اینی مرحمت به اندازد اگر چه در زندگان ناصح عیب نیست
 بیرون است لیکن بر لب سینه ادا آداب است که فرق نیاز بر استانی صورت و دعوت

نهاد زبانی عبودیت بیان را به عای امتداد بقای سلطنت خدا داد و اولی
 ایام دولت ابد سعادت اندر ز سافت و بند بند بار بر روی آینه جلال
 باید تقدیم مراسم استقبال و در خدمت که نشانی است به بر داشت تا مانع از جلال

شرف است و از آن دوسو و شش - اقبال که عالم زندش خلقه بزرگ و دنیا که شاه بود
خلق که خوش افتاد و جانتاب سلطنت و جهان بینی ابد الهم ترابان و درختان باها
و در میان که با و نه نیست ملک است بر همه ریش است و استجواب از بهر بیخیر میراست
که لیکن آید ابرار باد نیست غرض نه اندر دالیه عالم کنایه پیش کنایه فتح و ظفر بوزن غلغل
بر این بنای فردیت آماهی بجای آورد از تائید اکت این و متعالی امید و آتی دارد و در نظر
اقبال عود مال که پیش کرده کنایه مقام مقصود و وجهه افروز لغت و بهبود است این
غایت سعادت اتصال بهر زبان فرخی و فیرزی و دولت و بهر روزی مقرون شود و زیاده
بجز این شرافت و بهر عای ختم است در دعا آقیل آستان شایسته محمد و است
بجای بود عرض است بنده فردیت آماهی محمد و دولت افرا جیبی ادیانک از نبرانی
عبودیت و افتقار سوده ذرد و از توقف عرض فیض اندر زبان حضور الامم الهیه
که چون آرزوی تحصیل شرف تقبیل عقبه ملک رتبه منتهمای عنای این عقیده است این
است لهذا بهر زبان نیاز و نیاز پیش از حضرت ابوالنور است منتهمای که بفضل و کرمش
دوره تر بهر زبان این دولت عظیم که سرای سعادت دین و دنیا است بر سر نه و یاد
از این سعادت را تر از ادب است بهر حکم خود ایضا در رسید به شیخ سید احمد
شاید آنکه میرسد که بعد استند غار شیخ و حضرت ابوالنور دولت ابد است

از جمله احسانات الهی است که سعادت آستانان در این عنقیب
نصیب می گردد و سرور و شرف و تقیة سلاطین در بزم شام غنیمت خلف شیخ نظام الملک ^{مقدم} (۵)
مع در کتب آن فردیت اما و آمد و خواندن قرآن مجید را از بنده شنیده بهوش شرف و
که خوی خواننده حدیث آن دار و که حضرت بشوند بجز این جوده می خواند و ادعیه
جایزه کرد افتاب سیر عالم بنای نورانی ساساطع و لامع با
ی سید و غرضت بمنای عیان مایه الدشایی دیگر است و مقرر است که شام تراوده از
حضرت البسم الرحمن الرحیم را بخاطر خود بخواند و تنی عرض شد نیست بخواند
در مسجد با آستانه کرب و تمام خوردن قرأت قرآن به سرانند که چون بروی نهاد
خاص عقیدت الکی نذیر است امید مبارک و صول مقدم فیض نعام باین حد و سعادت
امو صام افروز فردی آن گردیده لغز امور و غمیدارد که بنده بهر مکان که ماور شود بکشد
بوی قریب افتخار و جمالی فرازند و این مرید از تعلیم قرأت قرآن مجید فارغ شد و خواهی
آن چهار ختم کلام مجید و بی بیام تمام نموده به عای بقای دولت روز افزون تمام
دارد این دو متعال طلال عواطف افضال حضرت والا را بر مفاتیح جمیع کمال
و محدود دارد عرض نیست شایسته از آن فرخنده از حضرت پدید در عرض شد
معمودیت آید زبانی غنیمت بطلب بود سعید لغز عرض شرف اندران محفل شاه

و جلال و فیض با بان الجس غلاشمال میسراند که از دم ماه محرم حضرت کیت خود و نیکو
کمال عنایت و رعایت مند را یاد فرمود که آمدن احرار و سعادت ملازمت معالی
چنانکه حیات عالم جهان منقاد دولت صفوی لام الزودیت و از روی تو جهات خاص و تفصیل
افزون از قیاس بن زود رس تعلیم ستف ارشد بعد از آن او را یس یا قوت عطا کرده
رخصت انعام بخشید این فردوی آداب استکار ابرار بنی نای ارادت آیین بی آورد
مراجعت نمود و اکنون در فضل و کرم ربا امید دار است که شرف ملازمت و الا که جمیع
آرزوهای جمیع است بر چه زود تر در ذی شود و زاده تر از آب است و بدین جا ختم شود و آفتاب
سلطنت جاوید مال هزاران سال جهان افروز با و در کمال شرف و کرامت
در شهرت و عزت و شرف بنده فردیت سیر و حجت اخر جبین عبودیت بزرگ مایی
ادب الکر و نهاده ذره و در عیون و عرض و تفضیلان حضور با طالع نور فیض نور میسراند
میو حیر که بر پسته بدعای نعت و فیروزی او کیا حکومت ابد بنیاد مشغول بوده و تحصیل
سعادت تقبیل آستان سپهر نو امان را بهر امان نیاز آموخته امیدوار است
که عنایت و محبت آن کامیاب گردد و بیرون گردد کامل مست و درین ایام محبت انعام
شیخ عبید و شیخ نظام الملک حبیب طام اقدس علی بکست فانی بنده خدات
قران مجید را از بنده نشیده بعضی اشرف آفتاب میسراند که در حیات میسراند

سید الشهدا حضرت و الاشیاء فی برهان عالمی ابد الدین محمد در سبوط
 که چون نوبت برآید بر آن عمل فیض شمول و کتب فخرین در ایام محدود و این حدود
 از حد سماع افروز جهانمان گردیده ازین ره نوزادین عبودیت سرشت برود بالیده آمد
 که آن الله تعالی علی سیر احوال تحصیل شرف تقبیل عتبه جاه و جلال کاجای است جاری
 میشود زیاد و ترک این لذت بهای اختتام نمود افنا بهر سلطنت و شرفیاری نمود
 سال عالم افروز با هر چه است در هر چه است
 اندر عرض داشت مرید صادق اذقیه است بر افروز آداب این دستان در کعبه کاو
 بمسح حقانی بجای جاه و جلال میرماند چون از دوی او را کار ملازمت و ملائمتی
 تنها این مرید را سماع ارادت است از نوزد همیشه از جناب الطیبات است عالمی دارد
 که عقرب محمول این نعمت عظمی گرد سید اکتساب سعادت دین و دنیا است شرف و نوزد
 بعد ادای آداب تسلیم مبارک بجای جاه و جلال کعبه ای و آمال
 میرماند که استغاثی لغوت و فیضی دلای دوت قاهره جاریه طراز و طریقه شایسته
 و امانت است در دین ایام مبین فکرمزده فتح ملاح و شور کنان که بمیان این قبایل
 جبره ظهور افروخته سماع افروز جهانمان گردید و لهای دعا کائنات مال سعادت و سرور
 ضحی است این طوفانیا از مبارک فرخنده با افروخته طاعت تازه و لغوتی را نازنده عالی
 الدوام مبین سلطنت ابد میعاد روزی شود با النون و الصنادیق
 عرض داشت فرزند نوزاد بر افروز بعد ادای که باید و است
 که بشاید معروض میدارد که میفرموده مبارک مقدم فیض اقام کعبه و دنیا

(16)

فرجام

بنده حقیقی با بنده مسعود خاطر افروز گردیده امید و دوستی کائنات الله زیر نشانی
 قریح سعادت و وجهی اندوخته باد یک خدمت سامیه نیز بهجت نیز عبادی کو کساید
 شفا پای علی الروم بر هزار فرزندانی گسترده با ^{است و الله و الله} است و الله و الله و الله
 فرزند آرد و نموده و برافروز بعد ادای ادب واجب و اخلاص مودت میدارد و چون بنده ضعیف
 و لغات بدین شریفه عاجز و عاجز گریده لکن اخلاص صادق الاعتقاد و مکرر
 ملاک گراید بسیار نظر مند است امید و فضل کرم از و متعال عالی اسرع الحال صحت کامل و
 عاجل نصیب گناه خیر عاقبت از استقامت ذات سامیه مکرر از روی مهربانی زود نمود
 که ختم مرقم بر شاره انتظار و دل عقیدت مزار خط و مقرر است سایه غلو نیست
 و الطاف برای علی الروم و مسعود هم با ^{است و الله و الله} است و الله و الله و الله
 فرزند آرد و نموده و برافروز بعد ادای ادب عقیدت و بندگی بوقت عرض مسینه بر
 نشانی که از راه لطف کرم شرف صورت یافته بود بر توه درود انکند تسکین آنرا
 رسانید و ^{است و الله و الله} است و الله و الله و الله
 الا تبا همیشه در سایه رحمت پای پرور شد حقیقه کامیاب دولت دایمی و
 باشد لب لباب سلام اخلاص مایه و اظهار اشتیاق و دیدار بهجت از نام مکتوب
 که چون در این ایام خیر انجام جهان عساج رفت که بدین شریف و عنبر لطیف گرا
 چند روز غسل نموده بکرم ربانی صحت اصلی از روی محمود و ادراک سعادت
 ملاذمت معاجره افروزش و گشت لکن اخلاص و اوقات بوند اندک عجلانی
 و بسیار بهشت و بهجت گراید که به عاقبت مقرون بعاقبت باشد و ارمین حال

که در آن روز در قتل خیر محض است امید که این شهادی خدا داد بر ذوات اعلیٰ حضرت
 نماید و بعد از این عبارات گفت اللهم ارجع رکبک و برانی روزگار فرخنده آثار مرستاد
 بر من است و این غایت از غایت است که این روزگار را در پیشگاه تو
 بر من است و این غایت از غایت است که این روزگار را در پیشگاه تو
 عنایت مندا غلامی این محمد بن عبد الله بن محمد بن اسماعیل است لغرض جناب رفیع منعم بر
 که در تعینت عبد الغنی که شرف ایام است آداب که نیت بجای آورد امید که میان این
 فرجه در بر حاضری عاجزه بکرم مبارک الله سبحانه و تعالی آوان حیات بابرکات برساند
 بنیت طعمه قرین داشته بخار طلال از چهره یمن خاطر قدسیده دور و دراد و این خار بند
 را بر چهره زود تر باد که خدمت سراسر سعادت که جمیع مقاصد مرجع است بهره در
 عنوان شفا نه عرض است بجای رفیع منعم نوابی که عجب جو الهی بالافاده برساند که
 که عتبات نای و قدسیه صحیفه سالی که در قوم کلمه طوف طراز شده بود و در حوصله تجسید و لوازم
 آداب عتبات آن تقدیم رسانید محضی ارشاد کرامی استرکاه حاجت مقدونی و
 بر و مرشد حقیق سعادت جاوید امید اندام بر کرم کرم کار ساز جنانت که نیت
 حضور بر این محبت و سرور زودی و غیابی از غیب عتبات آئین کرد و ساسه شرف قلل
 منحل و مشروط ایضا با تمام اینها و سایر اسرار که در این
 و مبارک باد و حوصله از دست افروز سال که حضرت بیرون تکیه حقیق که بهار گلشن اعلیٰ و احوال
 جهانی و جهانیان است زبانی عقیدت جهانی و سعادت اندوز جاودانی که در امید
 معهود و جنبه ادو که این نیت عالم آرای بهار زمان مبارک و تجلیه و فرخنده و در پیشگاه
 نوازند که در این نیت در دنیا و آخرت که این محمد بن عبد الله بن محمد بن اسماعیل است

که در آن

میرساند که نور الوسیه است

نسبت آواز و صدای خود غنیمت دارد در نسبت عید و محبت نمود از روی کمال آید و ایام کرامت
 بجای آید و بار و غم و احوال در منزلت آید عقیقت منیت شهود میگرداند و همین امروز
 سعادت ندارد و بر ذات نرفه و صفت مبارک و خجسته باد البقیه کلمات فرخنده و سعادت
 را بدو ام بخت کرد و در وقت انعام انعام است و ایام با سعادت و ایام با سعادت
 سرت پویند و نو فرزند سعادت مند در خانه بزرگوار و کامکار و آلا تبارش نژاده شد
 الدین عزیز فرزند و آید و داده که از عید ادا می خور آن غنیمت بر آید حتی جل و عیاش
 سبب بلبند و در حضرت بر سر شد حقیق را بر سر جمیع خدمت نرسد آن خیر و نعمت و بزرگواری
 آن نیکو نور سیده گلستان دولت و اقبال را بر آن مشفق و مهربان و برادران مبارک
 و چون کرد و داد و عید است فرزند احوال مندی و ایام کرامت و ایام کرامت
 کورنش بجا آورده از هر حصول دولت خدمت سبب شایسته و سید و امید که با او
 این سعادت زود تر بر سر و نشود و ایام شفقست با شیده با
 محمد الدین بعد ادا می آید و عید دارد که چون سید حاج محمد زکیه بخیر و ایام کرامت
 واقع است اگر از خجاست فوق شود و در وجه برای آدای غار و برای دیدن شیخ خان محمد
 مددش بود و بعد با حال سرن فرنگی اسامی نماید که چون مدد علاج با می نبند و کجاست
 است و اخاف که سابق با و حکم شده بود و کفایت بی جان موقوف مانده اند که این
 معنی بوجهی بر سر شد حقیق بر سر و حکم محمد مقیم بر و از کجاست و صحت شود که از اخاف و
 صحیح کند و دیگر کار در اول این نند و نیا کرده اند که حکم اقدس صادر کرد و در
 بختن بایست که شنبه در رفته بکار برد و ایام انعام با و بر سر و در بختن برابر کامکار

والله اعلم بالصواب فان مستأنا قد برسد ومارا بجهت دریا و دریا عافیت شمل فریض دانند

والسلام و این شاهره که در این کتاب آمده بود عرض داشت فرزند آرد و در این کتاب

۱۸

افترید ای آداب ادب و اخلاص و عود حمید و در این کتاب که در این کتاب

شعادت تمام قبل جهان و جهانیان با یحیی فیض اود سام افروز خلیل کریمه لهذا

آلت که غریب شرف تقبل عصبه جاه و جلال کامیاب شد به ادراک خدمت ساینده

سرمایه بجهت و انبساط حاصل نماید ساینده عودت بپدر علی الدوام بر مفارق فرزند

سبوح با بحق رب العالمین و عودت فرزند عقیدت مند اجدادی آداب ایات

عبودیت سنا عود حمید و در این کتاب که در این کتاب خدمت شیرین روز افزونست

لذا حصول نعمت حضور سرسبز بجهت و سرور در از جناب الهی مسالت نماید امید

و کرم او غفر الله و هم نواله جهانست که دریافت این سعادت پیروی نصیب و سابه

اشفاق باینه و الطاف سرور بر فرق فرزندان گسترده با

سنا عود حمید و در این کتاب که در این کتاب خدمت شیرین روز افزونست

لذا حصول نعمت حضور سرسبز بجهت و سرور در از جناب الهی مسالت نماید امید

و کرم او غفر الله و هم نواله جهانست که دریافت این سعادت پیروی نصیب و سابه

اشفاق باینه و الطاف سرور بر فرق فرزندان گسترده با

سنا عود حمید و در این کتاب که در این کتاب خدمت شیرین روز افزونست

لذا حصول نعمت حضور سرسبز بجهت و سرور در از جناب الهی مسالت نماید امید

و کرم او غفر الله و هم نواله جهانست که دریافت این سعادت پیروی نصیب و سابه

اشفاق باینه و الطاف سرور بر فرق فرزندان گسترده با

سنا عود حمید و در این کتاب که در این کتاب خدمت شیرین روز افزونست

لذا حصول نعمت حضور سرسبز بجهت و سرور در از جناب الهی مسالت نماید امید

و کرم او غفر الله و هم نواله جهانست که دریافت این سعادت پیروی نصیب و سابه

اشفاق باینه و الطاف سرور بر فرق فرزندان گسترده با

والله اعلم بما في قلوبهم من محبت التيام مغالره غايه مكتوبه كرتن من قلوبهم
در خانه آن والا بكار كاخت بودند رسيد اوار بست و شادمانی بر خاطر دوستی مان
مضج كرفانیده می جل و علی وجود مسودا نوالهال جن بر دولت و اقبال بولین
کرای برادر کمان برادر مبارک میمون گردانیده در ظل غلیل حضرت پیر و مرشد خلیع
بهر طبع حسا نا امارت میاد حال عافیت شتمال خویش دانند
انبر بان شهر حرام را به بخت اقدام پیر و مرشد حقیقه صراحت حقیقه با محام
حق غرض این فرخنده عید را به فضل و کرم و جلالی و انصاف بهر مبارکست
گرداناد همیشه محبت جانده رازی عمر دعای اجابت انجاد غوده امید در است
که در صواب و صلوات بر من مفرود بندت با برکات نصیب شود
و غرضت مفرود همیشه محمود دولت افراد ادبیت
و تعظیم و مراسم تجلیل و تکریم مجاورده مودعید در که علی الدوله فتح و نصرت اعلام
فلک اقصی ام و تیشتم عتبه علیه السلام پیر و مرشد حقیقه از جناب انری اسد
غوده ادر آن طلذمت کز می را نیز خوانست امید که غنقیت بتجلیل شده
مثال قبله جهانی و جهانیان شرف اندز کشته بدریا لغت سایی خدمت چهره افروز
با محبت و سرور کرد و ساد عالی صاحب عطفوت کسر علی الدوله بر مفاد حق خیر
خویشان مودعید با ایضا با تقاضای
مرفعه داشت چیز اندیش اطلاق کنش محمد حسن اختر ادب و تعظیم و انوار
غیت و تکریم او غوده مودعید دارد که چون اندر است با طلذمت سر کلمه

مقاومه صوری و منوی است و درین زمان محنت اقراران نمرده جانفروها را که وصول
فیض شمول موکب نفیست قرین و لا شای با یمنه و موجود سام افروز گردیده اند

(۱۶)

امید و اوست که نیز تقبیل آستان سپهر توامان سعادت و دو جهانی اند و خسته بهر
نیت نفیست سامی خدمت نبر کامیاب که در سایه عطوفت پادشاهان بر سر خردگان
جاودان نمودند

باور ضیة فلان بسیار مغرور و متکبر شدیم چون مع کس را و عالم دنیا اجازت نتواند داده
اندر جهان فعال شدتای داده خدا است که بهر را بجا ریت سپرده بر این تقدیر
در این قسم قضایا بخیر و ضرر و شکیبایا چاره نیست در این صورت مبدول
این آیت رضینا بقضایا الله در رضا بقضایا داده بمشورت و الشی کامل و خود
مشامل خاطر خویش را به بقایای سامیه بلغز باید ذات متعکس میروم شد حقیقی
که سر راه حیات بهر این زندگانی میدان همانست که باید دهند و ما را ازین دافعه نازیر

بهاست منازعه و منافق دارند با ستم

حضور است که شتم بر آردی مرا اسم تمنیت وصول موکب ظفر فزین بان
سزیه بنی ارسا که بودند بکر امر مطاله در آمد و جوی در باب احوال ملذمت بعد وصول
سراوات فبر روی مستجاب و این بن در مرقوم نموده بسیار موصی است بر این سخن
بند بر فقه باید که ما را مشتاق بود و انکاشته بخوی که لکاشته اند از تو ما فعل آرند
و مرا اسم اشتیاق نسبت بخویش روز افزونی شناسد

که در بنون مشتمل بر تیرد و جان بسیاری خود در مقام افغانه با عین و اهلک و اعلم
آن کرده شقاوت بنده ارسا که بنده بودند بکرامی مطاله در آمد باعث بخار شمع
از دنیا که آن سزوار مرگ است بمشای صدق عبودیت همیشه مصدر تجلید و مراد

خست جهان را خانی نادر که نام است ابله بافت تا از لفظ نور بگذرد تا از غرض
 صورت است این یعنی را در لاس دیگر مودعی والا کردند مقرون بصدرق نمود و با وجود
 این همه احتیاط و حسن تدبیر مردم اجبیه و کرایه کیش اگر عبقه ضایع بترتیب طبع جور
 و آذیت واقع شده باشد بنحویکه از حضور کرامت بخوارش آرد و اهل در آید بپند
 بلوچ مقدم شتوان کراکی در شمشیر است و برادرش که در زنگ نرفت پاکیر حاضر
 بهشت برادر و بیوسم علی الحساب سرکار گرفته نوشته داده که موازی باشد
 و جعل انداخته سرخجام نماید و برادر بپند اندکد تا کسید بیع بکار برده و
 مرتبه را موجود و معیاست بوقت و هنگام با تو زک تمام بمنزل کاه عسکر
 قرین رساند درین باب کمال تعین دادند ایضا کلام بر سر وزارت
 لایق عنایت والا فی موعود توجهات حضرت شاهنشاهی مقتضای
 بوده بدانند عرض داشت که ارسال داشته بود عطا لکرامی بیست و مضمون
 به ضمیمه انجامید چون زر بخازانه رکاب سعادت انتساب مطلوب است سیادت
 بهاد قابل الرکت والا متعالی امانت خان از عقیدت کرمینان با اخله
 ماست باید که از آمدن در بخازانه بلاد بی خبر دار بوده ستم طلبی سرکار عالی
 از خان مشا را از زود بگیری و همچنین زر حاکم سرکاه بیامدی توقف و حاضر
 برساند و بکسیل و بار معلی بیاکند و رسید که بوزارت در کفایت شاه عنایت
 خان عقیده بوده پس بلیغ نماید که زر نا محال جاگیر به هم میرساند و پند
 میرساند سانی خلعت میراثی باقی قابل عنایت و آشی می نموده بایر

مجموعه تراشیدیم بر روی فلک خطایط و طایفه تقسیم علی سبیل التخصیل رسانده چون میفرمودند
مدلول کلام هدایت عالم استعظیم الامر الله و التفقه علی خلق الله کفری و تحقیقت سر عمل عبادت
معتمد بهست در دو بخش نمود صورت ظهیری باینده خدای است که نمود این است لیکن
در این جهان باعث فرید عمود دولت و در این جهان در یو قریب منیر است در بار کار باشد
تحقیق میشود و تو که در این اقله منیر با هوای او و صلیب القلب منیر شده هر کوزه کاری و خدمت
که لایق شناسند به اعلام آن فرمود است و منور عالمیست بر کازیب خفته باشند ایام است
و اقبال از اقبال باد به سر راه و در این راه از سر راه از سر راه از سر راه از سر راه
نشان جعفر خان بر صفت صفی طاری بنی بیت عمار آلود و حاشیه خنجر منور به نعلیت
که در این دوشده باشد اما چون در نظر خود و ندان دانش بر کمال طبع جهان از صورت خدای
تمثال پیش میروان شد و روشن دلان تحقیقت آگاه میدانند که بقای جاویدی
میکنی مخصوص نبرات به محال و واجب الوجود است و ضرور ممکن بر نشان عکس
و وای و تو ای نذر در بر این تقدیر یقین حاصل شود که بخشورت خود و در این مقام
رضای تو بود و سر خط تقدیر بر نردی که از آنست باشند خدا دانست که از این مقصد
دل حواس چه سخت حالت و هم صعب اندوی بردن و ارباب محبت و ولای راه یافته لیکن
قبضی غیور آن کوخت نواز عالمی جاه سلا در این جز زمان که سلوک و محاسن
وقت مسلم ممکن است در تمام هندوستان جنت نشان نواز عظیم این در اندک
و حال هر چه تقدیر را و حق شتاب مذکور است فاضل و عام شده الحال که
که حال نذر نذر دس برین خرمید بر روی که نواز و خنجر
نواز دشت و جوینده اسامی در این عالمی تواند بود و در این عالمی

نمانده اسید بسمان فانت عالی در جا بسیار از این بخت برای مسعود دولت و اقبال یاد که
بدوزی زنگ طلایی و دگر در درخت باطن خود نشید مثال با اقبال در حاکمیت و اقبال
امارت و حیالات تربیت صفوت و اوست منزلت ملاذ محبان و اعتقاد خلدن خان
عائینا پرست مسند آرای دولت و اقبال باد شوق دریافت ملاذ کرامی که سر مایه اشکان
جادو است حواله البصاوت غیر منفذ و ان خود مشکوف طر عطفوت مآثر میکورین
چشمه درختی به تعالی نوزانی بر جنبه حرمان موسوم است لیکن عبقضای محراب
روحانی است در خلوت خیال هر جا که نکلیم آینه رخ تو بود در برابر من روح الله خاتم
قرب معنوی هم زخم جدا نیست اتصال صوری نیز در مان جان شازشاق که در ارسال
صحنایف دوستی که از حد گاه در جبهه تعویذ فدا ده بوز و جان عالمی مسلم را بی زنی
شده باشد که اگر استیلا و افروخته کشتیری که غنچه مرادش از شفا رتبی نماند شکفته و درخت
چندان کرد کلفت بر صفی سبخت که در عالم دیده نای ناریک محمد کجاس جادو
متعارف است در اسکن این خانه ناپا به دراز با چهار برج پیش آید در مقام تسلیم و در مقام
بزر بر تقدیر از روی باید شد باری فلک ستیزه خود را اگر که در معیت و طرازی
بر اند بد را طاعت است شرف داشتند که تسکین فزای مایه میان باین عطفوت
بر راند مروری صده آنچه مستلزم فانت تواند بود بجا آورد و جبر این نشود که بنا بر
اتحاد یگانگی در فرزندان جانی باین مبانیست و بیگانه کی منفعت و چون از خط و کل
در بار صفا ظاهر گردید که در جفا خلافت بجا بجز خود را در یکدیگر متعلقه که شمس المظفر
بنام نای در میانست طر مودت آنگاه شاد و روان اندوخته که نسبت به
فیتا صوبه دکن آن است در آن
رین ملکالی صفت
عنایت می توان مسعود و خود که در این صفت
خاند

مادرت خان بهر وقت که بخواهی بکنی بعد از ظهر شوق در بیت مکشوف
غیر از آنکه تصور میکردند درین ایام حجت فرجام نروده آن طایفه ای رسید که خدمت دارو
غنی از سوار پیشگاه سلطنت عظمی به آن اتبال مرتبت تفویض نیست در زنجانی خدمت
قریب بساط فیض مناسط آمدن مقدم فرید در منزلت است خاطر خلعت امور نوشت
شاید که دید امید که این باب در دولت میرای مبارک و سیمون شود چون رابط معوی
برادری خان عالی شانی محمد آخان جویشی بانی است تمهید رسوم تکلف را کنی غنیمت
و تقویت بیست و مستگاه در بارگاه مقدس باعث حصول تنهای خویش دانسته
ی آید برین تقدیر بقاین که باس و انبیا بکیمت و حفظ انبیا به وقت نصیب این
شرف خواهد بود و در هر چند گاه رفیق نماست طرز مشتمل بر نکات حال خیر مال
حواله و کس در بار کیمت امداد خواهد شد که بحال آن انبیا باطن و مواد و
از روده آید زیاده چه تقدیر دهد

میکردند که امتداد ایام در وصول محیط شریف خلیفای مخصوص در این مقام که نورش
ملکوتی بین آمده باعث نگرانی تمام گردیده چنانچه چشم حیرت بر او افتاد و انتظار باز
بر چند در عالم معینه دیده در از تصور لقائو را مادر ویت برد و لم دست میدهد
اما در آن صورت بی در و در قیام و در خصوص در زمان جماعت حساب که بر
و بخامیده شد جمیت باطن روحی نماید بر این تقدیر مقتضای رابط و
جنانست که توسط جریان نابره غلام مودت بوند نهال این آرزو بونه کانی
بسته باشد زنانه تو بیالهی دل و جان نیز در استان محبت و کرم به خانم
بناظران خان بخواند و در استان مسکن خاطر محبت این بکیمت

بجایان خبر صحت و عافیت ذات مصدر حسنت است از چند گاه که نامه نایم نرسید ه
دکوح اردو میباشست و در اطلالت بمیان آمده استخبار احوال خبر نایم پانزده
در موقت که دست از پادشاه انداخته اند اگر چه تکلیف ارسال خط و ابلاغ بجام دور
از قاعده دانی میداند لیکن از این جهت که خاطر پوسه متعلقی به نظر است اگر از
دلتوازی برین قف پستان اخلاص آئین یاد آوری مری شود و در سلوک اهل معیت
کل خاصه بخواهد است مستعد تواند بود جلالت ظاهری و باطنی روزی با
مقدورانی چون در بنو لا از روی افراد و قیام چکله سهند و
مقدس سید که در ضلع خطا با دایم چکله خور شیر بسیاری میان جنفل قرار گرفته و
که در صورت آن حیوانات قوی پنجه آسیب ندید بجان و مال ساکنان حوالی آن نیست
میرسد لهذا حکم جهان مطالع شرف ارتفاع یافت که چون زمانی دین بدار
لاهور از همان راه اتفاق افتاده و در باب جلالت را بنکار شنبیل نام
شیخ در صورت بهر مکان که در انشای راه شیر ظاهر شود بنفس خود دانه
و انداختن آن خودیات واجب قیام نمایند و الا بعد هم بگویند که در آن ناحیه
بهر محلی که شیر پانیر بای تجلد افزوده کارش با انجام رسانند
که در موقت باعث کلفت و ملل خاطر گرامی گردیده ازین رکنزد کرد و بعد عالم
اتحاد ازینج و راحت هم متاخر است که درت بسیار و نمود لیکن چه توان کرد که
جهان کون و ف دیگ کسی چندین مصائب ناگزیر است که ری ندر و دماج

تسلیم و رضا باید سمیود و بی اختیار مقام اضطبار اختیار باید کرد و حق تعالی
 عمر طبع بآن عکده دو دمان ایالت و اعتدال کرامت کند و سواد نبوت
 نتیجه دو در ایالت سلاطین خاندان ایالت ممالی بنیاد نوزختیه در حفظ و حاکمیت
 ایندی پیشه زو و قوه جان و قوه دل و خورش خان مرحوم مغفور که داغ ناکای بر دلها
 احباب گشته زین سبب نبی و کر سینه طبعی و دمان غیری چندان بی سبب نبی
 و سواد یک گشت که زبان در بیان از حرکت باز نیامد و قلم در رقم نقش خوانی می بندد و هزار
 که سر و دمان استقبال از تند با انزل در هم گشت و صد حیف که نهال بوستان جهان و جلال ابر
 نفاذ هم فردیخت اگر چه غم و اندام این نام چکر که از مخصوص به آن نقاوه و دود و ماضی است
 می آید لیکن محققاً اتحاد و اتحاد عالم در دیده و مادرستان بیک رنگ یک باید داد و سر
 بر لبه می بندد و چه توان کرد که این درد را دور و رابد و ن تسلیم رضا در ثانیست با چاه طری
 اضطبار باید گرفت و سر بر خط تقدیر ایندی باید نهاد و درین صورت می باید که بر سر نی
 فطری اولای برای طول حیات پادشاه دین بنیاد فیض کسرت دست دعا و برشته و بعد
 بر توج آنف کزین عالم قدسی را بقا که فایده روح داشته از خیر و دفع که مستلزم حال مایه
 است باز خوانند مانند و از بهر دلیری و البتگان که هر را اکنون چشم امید بسوی این ن خوانند
 ماند و از بهر دلیری و البتگان که هر را اکنون چشم امید بسوی این ن خوانند و بعد و سبب
 خوانند نمود که بقای جاودانی مرزات واجب تعالی را مسلم است و ممکن الوجود را واجب است
 ازین خاکدان ظلمانی باید گذشت در هر چیز آنچه سالیست سر کردی و بر کنی نیست بجا در د
 آنچه باعث پیشتر آمد و در پی و جهات معلی کرد و بجا خوانند بر و ان الله قدر و عز

آن فروغ ناصیه دولت به پادشاهان و جوانان مکان از قضاغ نماید و این معنی موجب شد که
شود و این را رعایت نمودند و هر که از این امر بی اطلاع بود از آن بی خبر بود
کرد و کلفت بر الواح و لباد و دوستان ریخته و آلفه رغبه که در دست بر صفحات ضحایر مجربان
پیمخته که قلم در رقم مشکبار می شود و زبان در بیان از حرکت باز میاید اگر چه در این دم
مخصوص آن نقاد و دودمانی مجید و اعلاست اما از اینجا که چنین بلند اقبال صاحب گالی
که گاه به جام وجود شاهت باعث آبرویی جاه و جلال میگرد و ازین گونه دستور کامل
الذات بعد از مانی در از کسوت سرگرد کی پوشیده پایه شناسی است و از کار بر روی
کاری آورد اندوه مصیبت فی الواقع جمعیه افراد انبی شامل است چون لباس حیات
مستعار است و آس اینخانه ناپید در پیغمبر چهار فرمان بند بر شیت ربانی بوده و
و شکایت یقین که آن همه دودمان اقبال مقتضای مخزای رضیاً بقضا
هو در از عادات عوام الناس و دل استخوان عرق در رسم باز داشته و از هر طول انجایی
جهان با پادشاه حله اند که و جاندر رازی برادر زار بانی که بر یک سالت مستعد است
و نامداری و زنگ افروز انجمن دولت کامکاری است و عا فرشته روح برشته
آن و بگری نرفته که روحانی را بقا می کشد و خواهند داشت که چاره این رخ
و در مان نابریر بخیر خدای و شکبایی نمیتوان یافت و رعایت به پادشاهان
اگر از خبر کلفت و لطف جانگاه نور غفران بنام دستور اعظم که عالی را در علم که
شکلی انداخته و نویسد که آه در جگر و نفس در کلو کرده می بندد و افسوس که سر و شوی
دولت و اقبال از پادشاهان و پادشاهان سر بلند می چون جاه و جلال از نوم نبرد و خیت

اینجا شجره زندی بچو منده کشن باد فضا زبانه بکنند از اینجا که بقای دینی مخصوص بشد
واجب الوجود است و انچه ای که پیش از آنست تا آنکه هر روز در دنیا باید گذشت در نصورت
ناچار سر بر خط تقدیر الهی نهاده بصیرت شکلی باید داشت منت خدا میر که اسرار
شمانه ان سعادت نشان بارگان ناجیه اخلاف نامدار کامکار قاجار و باید در این
جشنین زلفه هر آشوب شلی در میان این دوست خانه فیض گمانه راح نیست انون
اصلی جنبانی میاید که طول حیات به صورت غنچه نهد در خواسته روح بر توج انفر کوی عالم
روح را باغچه نایکه روح درشته آید که غلام این درودی در تابوون تسم و در غنچه توان
یافت با هم در این راه با هم در این راه با هم در این راه با هم در این راه با هم در این راه
میر که تا ششم محفوظ باشند خطی که بعد مراجعت از یک مغطه با جاد و تصویر کعبه لطف
و بهت روضه مبارک و نقش نعلین و خطی فرسای ارسا شده بودند در حجت مقام
بعادت زیارت بر خیز و جان افزای و انبساط جاد و در و از اینجا که در جهان خلق و سبب
در میان اجاباتی تر ازین تصور میشود و فرستنده نیز توایب عظیم می باید در نصورت بر خیزد
ایام دست از تنم و تلم از کار باز داشته باشند از چندی از تصویر ایت یا انکار که در زمان
بر صغیر غایتش پذیر شده باشد بفرستنده بر اینست مواد اخلاقی خواهند افزود و به
فصلت مآب کالات است بلا میر محفوظ باشند خطی که فرستاده بودند
محط الوه و آمد آنچه از شتعال آتش در شهر کشمیر و سوخته شدن مشایخ خاکی خرمش
بر لکاشته استمداد و به ما محتاج نموده بودند معلوم شد از نتیجه که درین دته عظیم مفت
مساکینی رسیده خاطر میرالین ملال پذیرفت چون بر سر ر غمت غمتی توان برود که در حور
جنبانی واقعه حکمت انزادی چه تمام میکنند ناچار سر بر خط تسلیم نهاده سلا جان
از بلبه ناگهان محض توبت ربانی باید داشت برای نده جان ایشان بالفعل موزی

یکصد خود در نشانی از تحویل عالم جاگیر و در سرکار تنخواه شده آنرا از در فرستادند و حضرت پادشاه
نمایند و توجه و میراثی مثل خود شناسد و در آمدن حضور و ماندن اینجا اختیار شما
در آنچه حکمت و بسود انکارند بعمل آرند و بفرستد و بفرستد و بفرستد
اینک نالان حبیبی عبودیت بزرگوار و انک رسوده و ناله عقیدت سحر خرافات
افتخار سعادت اندر فرموده بنزوه عرض استادنا و پایه سر بر خلافت مصیبه
که فدوی درگاه میا از پیشگاه فضل و استنان بخدمت و بوانی سرکار عالی متعالی
سلطان است و اهل خدمت از حضور کرامت کنجور عاودانده که درگاه حضور و دستور و
از امور مضائقه تعلقه خود ملاحظه نمایند کیفیت آنرا مودعی مقدس گردانند و در
حکم کتبی شهادت و شرف ابرار و بایع و بایع آرند بر بنقدیریانی اندیشد اگر در عرض صورت حال
و لقاء عدد و در زود و عتاب و شایه خواهد شد جرات باتمسس میاید که فوجدار را خالص
شرفی در محال جاگیر سرکار عالی مقدار بر عایا و بر ایا از اسیار میرسانند و کاشتهای
آنها با تمام وافر ای ارباب غرض عواخذ جرمانه و مصادره مزاحم حال کث در زان
و مردم ناتوان میشوند و خطبه استیعین باعث خالی در محال و توفیق در جهات میشود
فدوی امید و در دست که بر لیج جهان غایت و غرض و بزرگ و خلاف اثر شریعت غرضی
از فوجداران و نهاده داران آن محال مزاحمت بی وجه نمیدای خدا ترسانه افتاب
خلافت و جهانگیری بزرگان سال عالم افزون باشد و عرض خدمت ظلال
دوره و دراز حقیقت عود انکس را با ج عرض شرف اندوزان لقیل عتبه ملک تبه میرساند
که باغبان اقبال و بدرقه افضال قدس شایه روانه محقق گردیده اگر چه این نور در حلقه

مذویت باشتال الادرا الاشراف و زری چند بدوی صوری از کتاب سجادت تعلیم شده
 سدره منشا را می شده بسمت مامور میرود اما خدا آگاه است که بر مراتب غیر الهام
 بزرگ که مورد تحلیلات ربانی است میرکجا بونگشاف ظاهر بود که این ذره حقیر زنده آن چه
 در ارت میکند امیدوار است که این ذره که در محدود الایام بهر یاب سجودستان
 ملایک نشان کرد ناما ^{بسم الله الرحمن الرحیم} در در بوقت عرض بنهادگان ^{بسم الله الرحمن الرحیم}
 جاده و جلال و متعنه ان بهستان سپهر منشا برساند که شورش و لامع انور فیض
 در مطاع و خود غنایات جهان افروز کاشته من وسط السعاده و القرم فی الطبی
 شرف و صل و غر ظهور عطا فرموده نرق و نعت و انوار ذره خاک را با وج ملک و در
 برافروخت و از زم نای استقبالی آرد است انرا بقیم رسانیم که با سعادت
 ابدی و در تابه نباتات سرمدی انروخت و در شکر و سپاس فضل و کرم خدای که
 بهر وقت و بهر حال شامال بنده مذویت ساسی است جهته نیاز و نیازش بسجود
 بندگی برافروخت بناده ایمان سلامت الم محرمی از استغاضه انور حضور آفتاب
 انوار اگر چه برین عقیدت سرشت نبات سخت و شاق است و ادوی مقصده
 کج کج نور بدن میرود و چنانچه است و پنجم ماه محرم بدر السور بر بانور سیده
 و بیست یفتم روزه پیش گردیده امیدوار است که عنقریب بمبانی درک
 عالم بنای مبعکطف بیکر مادشاهی ملتی شود افتاب سلطنت جاوید مال هزاران سال
 بر مفاخر سانی جاوید بخت ایلیم فرزندان و تابان و درختان باوحتی رب العباد
 عرصه است مذوی راسخ الاعتقاد و عاداتیه عبودیت بر زمین با
 استکانت و انتبالی موده و جسمانی عقیدت سجود و عنیه سدره منشا در
 حوزة ذره در بوقت عرض باز با ملکدان در عالمیان بنده و متکلمان آستان
 سپهر تاملان میرساند که ان الفیاض بر کعبه منقاد بنده مذویت آگاه را در

کامیابی نه در دنیا است لهذا از حق اطاعت بر خط قبول فرغانه ندارد و در امور دینی

بهشتی حصول دوام استیلا م سده فلک احتشام خیاد جاودانی داد و ده نوره
 سمت ماحور است چنانچه کج کج ماحول نور دیده سمت ماحور است چنانچه چهارم ماه
 سفر ختم بعد بالخیرو انظار بکنز اکبر یور بکناره دریا در برده رسیده بنجر از آب
 عبور نموده روانه پیش کردیده امیدوار است که به پیش انکی اقبال لا یرذل
 بر کمال حضرت الان ای که همه حال تیرویی بخش و معاین حال بنده نای عقیدت اما
 که در چند روز پیش خبر داری از بابای پسر امامت
 و انضال و الان ای که همه حال سرور غشی بنده نای عقیدت اما دست که در چند
 روز پیش خبر داری ماه جعفر معبر کفر است از نداشت ای ملحق گردیده در منزلی که در دیر
 اجیر شده کرونه فاضله داشت با دراک سعادت ملاذت حضرت معینان در
 کشت مرصع از نظر مقدس طهر کشت و جزئی نای پیشکش به برجه استحقاق محبت
 و از مبلای مزاج مبارک حضرت کیت منقاد جهان توفیق است که آرزوی کمال
 نقای نور آما صاحب قبله آفاق در خاطر ملکوت ناظر تمکن و استقرار در رفعت
 خانبهان بهادر بصوبه و کن دستوری یافت در به صورت هر قدر رعایت عالم
 افزون است بحال موحی الله بنده دل خواهد شد و بهر به تمیبه اسباب و لوازم روان
 شدن از حضور کرامت کعبه قدس علی زود غنصه ظهور خواهد شد شافت موافق
 رضی از طرف خواهد شد بعد از این بهر به رو خواهد داد و عرض داشت خواهد کرد و السلام
 عرض داشت فدوی خادق الاعتراف و محاد فرق عبودیت خاک
 داستان ملک شایان نهاده جیبی عقیدت را بسجود درگاه عالیا بنه فرج
 جاودانی داد و ده در در کمال عجز و انکس و محقق عرض طایعان سده و سده
 سخنان

تسلی عاکفان عتبه پیرماس میرساند که بود و فیض نمودن ان عاکفان
لعان که از پیشگاه تفضل حیران کرامت صدور یافته بود کیمیا کلمات ابد و کیمیا
مبارکات سرمدی اندر خنده لازم استقبال و ادب کلمات آنرا به آیین بندگی
این تقدیم رسانیده فایده خلوص عبودیت بجو شکر و سپاس این نعمت خطیج بر
اندرخت و ربای تحقیق عمل تفتیح محاسنه محمد ششم آیین و سرودی مغزول بر کلام
که در تجویر منصب و تقانی خدمت باد نشیط ظهور و بایست و دولت خواهی ارشاد
شده بود بحسب امر عظیم القدر که بیغی پروراشده و خدمت خواهر کرد پیش
از روی خدمت و بصورت مقدس منع از خدمت و دام از محال جاگیر صوبه بنی اشتغال یافته
و در همین آن از کلمات سرکار قانع نمی گردیده چون هنگام تحویل محصول فصل یح
در سیه و و اسالی بر کلمات صوبه پنج - اضافه مناسب شخص یافته بودند
بعد از میل رسانیده که در زین فصل محال جاگیر به دستور سابق بحال مانده و از آغاز سال
تغییر و تبدیل بمیدار آید محض عنایت است بر زبان الهام بیان گذشت که محالی کرد
عرض درخت شده بریح آن محال بقسم خوب است اطاعت حکم کتب متقا منج
بر جمیع مطالب الهیه کلمات بجا آورده و بر وفق یرایع جهات مطاع امتداد
محال اند کرده را که در سرکار خالده شریف مقرب بودند با الفعل ممل و بحال و شرف
عرضه ملکان حبیبین عقیدت سیمار و بچود سده سده
شال آبرویی جادو آنجمنیده و جان فدویت اما می را بطواف عتبه فلک اعتلا
و جلال مایه اندر سعادت و جهان کنه دانیده و ره و در موقف عرض فیض
اند و زانی آنجن خلده آیین و باربان محفل سپهر قرین میرساند که بود و که است
منشور ساطع النور و درخشنده سطور فرق عزت و اعتبار بزرده علیین بر

لوازم استقبال و آداب استقامت ای عقیدت الین بجا آورده فیل کندن و چهار ماهه فیلان
 هنوز پیش ندوی والاد رکاه نرسیده برگاه میرسد موجب امر جلالت قدر و زمان معبود از
 نظر شرف خاک برآیند و مسلح ده گدیه و جیه که از مستقر الحلافت ابوابا موقوف آمدن
 صورت آبادمانده بعد برای سرانجام ارسال مسلح مذکور در لان بیایم فرستاده بمحضره یان
 انجا آید تا مکیده نوشت چنانچه بیست و دوم ماه فلان روانه حضور بر نور شد و سوار مسلح مذکور
 بمقتدره که از محال جاگیر نزد ندوی بار و دو معلی رسیده بود آنرا بطریق بندوی معبر اطلاع
 عرض داشت ندوی را سنج اعتقاد محمد حسین عبودیت با تشکر و تقدیم
 سجد و سه رده تماس نورانی جاودا گردانیده و چشم عقیدت را به نقشه خاکستان
 فردوس آسای قوتیای سعادت مدجانی کشیده دزد و در از حقیقت شکانت و شمار
 بجای عرض شرف اندوزان بارگاه ملک شهباه و مقتیان نور حضور قدس ظهور رساند
 که دو غیر نور عین و منشور لامع النور نفسین کسور نور دوم ماه ریح انانی بر تو وصول نوشت
 موصول بر نرسد عبودیت و اذنه فارغ ندوی جان شمار انداخت لوازم استقبال و آداب
 استقامت آن دو حرز گردن ارباب است و همیکل از دی اهل سعادت جدا آید آبا بانی شداد
 عقیدت سیمجا آورده کلاه کوشه عزت و اعتبار بر ارج فردان بر اثر خفت و آبادی شکر و
 سپاس غنایات بیرون از دم و توجهات افزون در قبایس روح و روانه که حلاله خلقت
 بیخ نوح از نیست فدایی پیش باب جهان عالم آساخت نقل حکم کینه منشا
 بجنسی از نظر شرف گذرانید و در بوقت آنجه بموجب استفسار درآمد بقدر فهم و
 استعداد موضوعی اقدس گردانیده و عرض داشت که قبل از ورود کرامت آمود
 نشانیه عالی موجب برینج جهان خطا نوشته تیار داشت از آنرو که بدین مقدم
 غلظت متضمن مطالب دیرم بود ارسال درگاه والا نمود چون در باب ششاه بر سر

بود در قبول و کلامی سر که در بعضی والا رسیده بر زبان الهام ترجمان گوشت که غلام
به کام حضرت آسمانی رسیده که این برکت به سوره سانی با و بجای مانند برای تقدیر از جایگزینی
برخی آیه ای تقدیر و ام ششم از جایگزینی پنج که طلب و کلام سرکار والا شای در سر باد
مانده است ان الله در جای مناسب خواهد میکرد غلام خود را و این اقطاع سرکار
واقع قطع و ختم است که بدرگاه عالم پناه فرستاده بود و بخشش و بخشش کجور رسیده
امید و است که از پیشگاه فضل و کرم خود را به خدمت ناخود و نشان عالیت آن
او در خدمت شوم و این خدمت بند و بندیت نهاد عباد زبانی طا
و انقیاد و برگان ارادت و اعتقاد و رفته و جیبایی عبودیت نهاد عباد زبانی طا
که از عیبیه سپید برادر رفته دره خال از خفیه استکانت و استیال عوقف
در حق جانشیه نشینان باطاعت سلطنت شاه خود و کسی بهار و استکان سده
نشان که به نامدار والا میرساند که در دزدیم ماه جمادی الاول بود و فیصل آمد
منور سطح النور متفطن بشارت سعادت انتحالی انتحالی انویه اقبال طرز مبارک
و بهره وری بهریت او از مقصد ایجا کامیاب شرف و افتخار با و ج علیان برادر
و در کم استقبال و آداب تسلیمات آن که به این نموده است رحمان است باین بنده
عقیدت الگین بجا آورده ماه و در امانت بهیت ای بر سر بجز و شکر کس غایب است
باین شمای خرد و این نورانی خست از پیشگاه مکرمت و افضال امر و الاغفال
بجز نفاذ بجز بسته که تا تواند از راه علی سبیل الاتصال ارسال نماید و کیفیت جابر
سرکار و المقدار که در هم بر هم محاسن حقانی محاسن میرسد که هر چه در حق تعالی
کرد انبیه خدای کند که تفادیه و نقصانی بمان نیاید و برین و در این سلسله است

کتابی سر
حافظی قد
سره بانی
و افتخار

در ماده رسانیدن از بر کافیت اختیاری بر کمال در پیش دارد لیکن فرستادن
خزانگیست بطریق هندوی بنابر فیزی که در چند گاه در امتداد حرا مان راه یافته
تیمار دین وقت بنحواست که یک لک روپیه بالغ فعلی بقبور بر نور فرستد و در زمان
موسم اقبال ثلثان بچکس نوشتن هندوی را چنانچه مقدون بصدر کار نمی بیند
اگر جمعیت از رکابش دوزی مایه گشت خود و زود با بنی برسد بیدخواه ارباب
مطلب موجودات خزان مصحح بلیغ را احتیال در سال دارد و حقیقت بتول و کلامی
سرکار رعایا متعالی اینست که امسال در اوایل سال بلیت بارش باران در
اکثر محال آفت خزان روئیده بعد از اعمال مان فرستاده غایت خانی بجهت
نبرد آن بلکه بنیت سابقه را بی نظام ساخته و در تشخیص جمع و تحصیل مال تجار
سمیه و کومای و زبده چون خان قیام فصل ربیع بنایت تنگ بود و غل و
و نصب عمال در جهان هنگام مایه دخی خود با انور در فصل مذکور همان جوامع
را مسلم و برقرار داشته تا کیدی و نمدیدی که مشکوک است و است بک بر دوز
انبی فصلی در بعضی محال تفصیل که در فرزند کانه بعضی والا است
اشاره و در بیان دیگر تعین نموده در حمله اسلام آباد و غیره ذالک نیز غنچه
عاطلان کار آمدی مضروب ساخته صورت حال برسم اجمال با سر رشته جمع و
و لم یصل بعد انجام و ایام تحصیل محضد خواند سرد و در تحقیق و تنفیج عمال
سابق و باز بر سر و بازخواست مال سرکار قبض انار و نظام مهات و اعلام
مسائله حتی المقدور همه موفور گامی آرد و خواهد آورد و در میان اقبال خواهد
مال رسید و درست که در سال آینده و فصل و گرم ربانی قیام الزام استغالی بنوی
عطا فرمایند که نزول باران برسم شود تا مزید آبادانی بحسب خواستش و درخواهان
بمقدور

جنیده ظهور آورده با فرونی محض لا اله الا فی آفات سال گذشته صورت پذیر شود و بدین وسیله و فوق
فردی بود اسن مکتوبه و باریان محض اعتقاد و اجلال کرد و افتاب سلطنت ابد مقرر بر
ساکن آن روح ممکن نوزاد سال تابان و در خشنان باد از خوار و در خشت
عوضه آملان فوق عبودیت بر زمین خاک ری مایه و جیدین عقیدت خیار و بر نفس
کرد اندیشه و در وقت عرض شرف نوزاد محض سپهر زمین مستقیمان اعظم است
آیین میرساند که از در و در کرامت امور بنسوز صاحب انور سعادت کجور با خلعت فاضله
نوزاد از آفتاب و از از زره حقیق با و از آفات رسانید جان عقیدت آمار از نعلب بالا
نوازم استقبال و در هم نشینان نیت و عطیه میرجا آورده در شکر و سپاس عنایات
عالم آری و در در از که شرفه و از انفس و امان است فردی و تمان فردی و در
صکرتان عبودیت با نرا کامیاب غایب کرد اندیشه که تا جرح اطلی دور دور و زبانی کردی
را نبات و قرار است استقامت بهار جاه و اجلال و انقباض حشره سار فضل و نزل حضرت الانبیا
افراد دین و دنیا جمن میر کعبه جاد و عطا باد بختی رب الشرق و المغرب خانی انور و السواد
یرحم الله من قال آمین و انبیا و مرسلین و اولی الامر من بعد و اولی الامر من بعد و اولی الامر من بعد
مراتب یمن بوس عبده آسمان و رتبه زده و از بجز عرض استاد یمن موقوف عطمت و اجلال باریا
محفل خود و کس مثال میرساند که نالن نالین فیض ترجمان با خلعت مرحمت طار در کمالین
جان نوازی و سرافرازی کمترین ندر بیان در بنگاه فضل استنان شرف صدور یافته بود کرامت
و در دستان عطا فرموده فرق عزت و اعتبار احقر با و علیان بر نواخت نوازم استقبال
ادب است از تقدیم رسانید و در شکر و سپاس عنایات تقفدات عالم افز و ز که نوزاد
قیاس بر و بیرون از احاطه ادراک مختصر این جزو محفود جان و از از خلاصه خلقت بنی نوع

ان بنیست فردی خاک استخوان سپید نرمان نشانیان عبودیت جانرا به عای طول بقای ذات
 آدرس و شخص تقدس مقدس که سرچشمه حیات خدایا و برین زندگانی زمانیان است که بر خوار گردانید
 سیح و الکبت از دست زبا که همواره کز منبرش بدر آید ظل ظلیل حضرت والا ای
 بر مغان عالمیان عموما و فرقی فردی خصوصیا اما انقضای زمین خلد و بسو طوابع و تقیای
 بر سرانند که تبارخ فلانی مقدم شرایف ادب تقیایان و تلم و جلال امرا
 بتجمل و کرم خلعت فاخره که بر کنایه یا به معنوی افتخار بخش دنیا و آخرت بود و بر لایاکی صورت
 نگار کربان دولت طراز استانی سعادت از ملک افروزی میشود و فرق عزت اعتبار
 با وج و قدردان افزاخته ناهم جنده با داری سمجست شکر و سپاسی دین رحمت افزون در دم و
 نورانی ساخته زبان عقیدت جانرا به عای دوام دولت ایدر بنیاد خلود و عید سلطنت خدا
 و در شرف اندوز گردانیده الهی تا ملک اطلع از طلیع خورشید خاری بکس زر نرفته در
 کبر و وسوسه شام از طلوع ماد غیر نفیسم بام آرایشی بند بر دیرق جهانگشای ایدر عیال
 عیال الدوله تا کار خرد در ساکنان عصر صفت اقام شود و چنانکه دولت بر سرانند و بوجاه
 مکرمت شمول خلعت فاخره افتخار بخش دنیا و آخرت که طراز استانی غر جاه و نگار
 کربان دولت و دستگاه بود چون ملک اطلع سر بلند می انداخت و چون افتاب خدی چه شرف
 افزوده تا رخ و مبالغات بر افراز سما مقیمانی افزاقت سحر شکران عنایات تازه و نبات
 سپاسی بی مرحت بی اندازده اگر چه در اندازده ناهم عبودیت تا آگین برودنت لیکن برین
 منیه آدای آداب تقدیم بودم برستند که فرق نیاز به استانی مجتبی عزت نموده تا
 عقیدت جانرا به عای بقای سلطنت خدا داد و دوام ایام دولت ایدر امتداد سعادت
 اندوز ساخت تا ماه ز خورشید بر خلعت بر نشانی شریف کرامت قرار و سر و پیشانی
 اقبال که عالم اندیش حلقه در در بند یکشاه بود حلقه بگویش افتاب عالم سلطنت و جهان
 ایدر بر تالیان و درختان با انضاد عطا یا ساله روان عبودیت و نیک

اقتضای این کلام و در این کلام
 در این کلام و در این کلام

و طایفه فرودیت در بسند بنیادی آورده و در محقق عرض جان و جلال و بزرگویش شهبان
 عتبه سپهر نورانی و متعادل آستان فردوشن نشان میرساند و بنی حکام صیانت آغاز سعادت
 و بجا که سامع زمان فرزند از نصبت چنین سالاره مبارک مبارک نشان زاده مالا مال صیانت سرور عمره
 بکین و مکان بخت بد و تکیه بر نعمت اقدس هم قرین فردان خیا و نور بود و مشور لایع السور و فیضی
 فیض کفر و خلعت فخره این چنین مشغول است دست نورانی بر سر و درون سر با انک فردی
 جان نکر کشیده و در زم استقبال داد و آب است از این تقدیریم رسانیده و صیانت عقیدت را
 بدو و شکر و سپاسی بی مروت عظیم و در شین بخشد آید که مباحث فیوضات روزگار عالمی
 از این خصوصانی سال خجسته نالی تابید است این در متعال نخستین برزات قدس صفای و بده
 بر احباده سلطنت ابد النعمال فرخ و در خنده و مبارک میون باد و در شین ایام حیات سماوی
 بر کات صفت بر در شین عالمیان با مستد در مان جلالت عمر خضر تو امان شود و حق رب العالمین
 این در زده و در محقق عرض الخیر آریان اقبال و مخصوصا لایع سپهر شمال میرساند که مشور
 ساطع النور لایع الطور کونا صیده و الالین نگارش خاصه اقبال نشان در خشان و سر
 این تقدیر بر خیزد و در سر بر جان فردان بود و بر تیره و درود سعادت آموذ بر فرق فردی
 جان نشان است مرسم استقبال و آب تسلیم انرا بجا آورده روح و در و انرا در جلالت
 و عهد بنی نوع انست فردی بر خیزد و حرکت بیان سخت و در شکر و سپاس غنایات
 بکران و دلالت ای داد و در سپاس شریف تفقد است صفت علم بنای و حق بنای
 و جنم عمر زمان دار و در بدن قربانی در راه عبودیت و جان فاری کردن در طین
 عقیدت بهیچ گونه نمیتواند برآمد و در شین مشکانه عراجم و الطاف افزون از زم
 و قیاس برگزارد و در شین میرساند که مشغول لایع النور ساطع الطور مقلل ملای و

لایع الطور
 (۲۹)

مستجابی تنهایی این بنیان خام اقبال و مقبول و غرض قدس لک نشی دست در پناه لؤل
که جان عقیدت احتمال نداری بر کثرت روی مثال باد و دزدانی سبوت اقبال بر تو رود
فیض آموخته اند فراق شرف و انتقام روزه خاک رنبد و علی بن برافراخت نور و تقی
و ادب شکات از برای این بنده های فدویت آماد داری محو جیبانی شکر و سبک پیسجود
این عطیه عظمی هم بهت کبریا و اکیان ساخت حسن خدمت و خوبا اندر نیم این عبودیت پیش
اگر در محفل جاه و جلال غرقبول باید سر سرازیر برکت در نشاندیدیت مواد پرورنده
وادی جهان بانست و دلدرد و جوی بود و زره ناچیز بر آید که نگاه التفات عالمها
شاید لیکن ذات اقدس شخص متدلسس شهید یارن والا شکوه را فروغیت از جمال با کمال
حضرت الهی بر نصرت خواجه فیضان لغت و رحمت عالم از سجاده کجی و سطره غفر
و علامت بر وقت سالک کافه انام میگردانگر فضل و کرم جناب الهی بنی بر حق
منوال جلوه ظهور داده تشیع قیاس به بنده های اعتقاد نهاد عطا فرماید ما که در ره
افضال فضایل خلق اسد که عبارت از رحم رحیم اوست غرض همه باج کاه سپید جان
بنده محض شدت فدوی عقیدت نهاد عباد جیبان صدق و ارادت
نجات پنهان فیض نشان نباده و روی عقیدت بغیر اقبال مقبل و کعبه جاه عالمیان
آورده زره و در بوقت عرض طالبان سده سده همگی بر عافان عتب سیدی کن
برساند که نشود لامع الطور کرامت کجور که سر با پوزانی بدیضا و بغی لکاش
دست مبارک خورشید ساینه حقیقت نماد و دشت بر تو رود سعادت نمود امکان
شرف و انتقام افزون در اندازد او نام و افکار رنبد خاک و عطا نموده نواز مستقبال
و ادب شکات از برای تقدیم ریشه و از وفور غنایات عالم آرا که در غنی آن نرجه
الهام الهی نسبت بحال عبودیت احتمال چهره افزونیت جذبان بر خویش با کعبه در بر این
نخجید خود بخنده محمد مقیم حکیم رفت و احکام قدس کند از نشی خود حکیم نشی را که بظایر نشی
که این

که اکثر او به مطابق امر علی بن القدر پیشتر رسیده و آنچه بالفعل حکم شد در بیعت سرانجام داده
می فرستد جان برن ذکی و رساننده گان را در دانه نموده و در جبهه ام عطار به در الجلافت شاه
جهان آباد نشستی و الا قه گاه در باب هر چه مامور میشو و شارب جان و سرانجام و انظار آن باشد
سرخی برود جهان اندیشیده حتی الله مکان تقصیر میکند و نخواهد کرد انتظام امور مضائقه
حضرت ماموره موجب بروی جا و دانه اندسته و از مخلص بیک جای آرد و خواهد آورد و در شان
عالیست که سابق بنام گمتری بنده گان غم خود را بر یا غم بود از نظر آندس اهل کفر زانیده غصه
که در جواب آن رسالت اگر شرف اندوز مطایقه دالالت باشد بهتر و الا غلظه مخوف نشینست
که حضرت که با خدیو گیتی خداوند فرمودند که فرمان تو آمان و جواب مطلب تو در این ن
مصحوب قایل خان صادر میشود و انصاف بهر سلطنت و جهان ندرای ابد الی مرتبان و در خان با
عضد است دزه و در بعضی ایستادگان موقوف عظمت و اجلال و بار یافتگان
به پیشگاه بهر سلطنت و جهان ندرای مثال برساند که نشان عالیت آن قدس تحریر خانه اقتضای
تمثال بر تو در و سعادت اسود افکنده فرق عزت و انوار ذره خاک را با وج و قدس
بر فراخت آئین استقبال و آداب مات آنرا می آورده و بجنس از نظر اطراد کس که
در مرتبه بمطایقه دالالت آورده فرمودند که فرمان وحی تو آمان و جواب این مطلب محب
فرموده خان صادر شود حکم محض خان را وی نماید که همراه مورس برود چون انصورت
مکرر بر زبان الهام ترجمان جلوه ظهور بجا داد و در بوقت ندوی معروضه شد اگر بر درخت
حکم شده که خواه محوله می باید فرستاده التماس نمود که چون بنده خانه زاده است و فرمان
و مدتی خود تشرف اندوز خدمت حضور گرامت گنجی بوده و بدین شایع خان در بنده
استان عرض نشان جان شارب گردیده برین تقویر از قبول حکم غلط و بکفر دارد و در این
مذکورات انار کمال انبساط از چهره جهان افروز مبارک نمایان بود و بعد از این به تمام روح

نشان از صدق عقیده و اخلاص نسبت بعبادت عالم آتین که علی غرور و مقالات شایسته
 بطریقی تهنیت مقدس رسانیده که در دهری بنیاید مثل روح القدس که در زمین قسم از او ای نماید
 چنانچه خلعت از روی میریاد و افزون عنایت بکلمت را الیه رجعت شده و در باب کلام ظاهر
 در پیشگاه خلافت تأکید رفت که از دهر کا بفرست انتساب رسانند و مانند محسن خان
 بود رعایتی معلوم بر وجه بنیاده ظهور در آید از قبل ماضی الله فخر کون و نسبت عقیده
 در ماه کا رخانات اتمام تمام دارد و لیکن مقصد بیان حاضر بنیت منته و کار رخانات متفرق
 انبرید حال قد غنی بکار برده هر چه در کار میسر و در تمام داده ان الله بی هم در آید بسیار
 فرستاده حضرت والا شایسته بتائید الهی علی الدوام جهانگشایا ^{بالتقایا} میرسانند که
 منشور ساطع النور معنون بخط قدس غرور که هزاران جان کر ایمنند آید حروف و لفظ الهی با
 تفسیر کیفیت استقبال فرمان لازم الامثال که با هم محسن و محض الهام از پیشگاه ^{خلعت} ظاهر
 تا فکر که محل در دو فتوحات سبحان و مورد و فور تجلیات ربانیت سر بر زود بود بر تو نزل
 محمول انگشته فرق عزت و افتخار این ذره خاک رباع علیانی رسانید هر چه استقبال
 و ادب التماس انزای او درده مطابق امر جلیل القدر از خط اقدس علیه السلام گذار انبرید حضرت ^{ظلال}
 و مورد و فور تجلیات ربانی است سر با آن صیغه تدبیر بیان ربو الله مطابق خاص در آزاد
 اختصاص خواهد نمود و در شد حقیقه ^{مست} سید نشین لکیده و مفید هم تر در رو بیت تفاوت
 تبدیل جاکر صوبه بنیاد غمزه که از ابتداء فی فصل تحریف تفسیر شد در بر سه تن گشت سبحان
 بخوده که از خزانه معانی گرفته بر کاف نصبت انتساب سال در و چون نسبت فقدان زود
 حضور است کنج بر سر نشاند بالفور چه چنانچه تنخواه مبلغ مذکور در خزانه آتاده گرفته جمعی
 را تعیین گشت که جلد ستایشنامه بدر فی جمعیت فوج جباران با احتیاط تمام بجا رنر باز

(31)

ازین جبارت را خلف طوقه ادب الله به عاظم منقاد افتاب ملت و غایت بر مفارق خدایا
حافظ غایت به کسرت با عاظم شد فدوی صادق الدماء دعا و بوسید سوج عبودیت
دوره در موقف عرض بار یافتگان پیشگاه عظمت و جلال مستفیضان است آن ملک مثال
میرساند که هر چند آرزوی فدوی التزام بر کمال غیرت فرجام بود اما مثال امر لا قدر زبیر
حصول سعادت جادو داشتند بعد از خدمت از جناب اقبال دولت باوراک شرف طلعت
سیا منقیده کردید غایت جلیل فرقیه کمال است بذات قدس صفات حیات و قبله دینی و دنیا
مورد و باب مصالح مهم آرزوی مراحم بکرانی فرمان رفت که بر چه درگاه ارشد الهی نماید فدوی
بدین نور انوار رسانید که بالفعل الله معابر و مسالک و باو پیچید و در است که احکام است نظام
بعد غنی تمام غرض دو یا هر بر زبان الهام ترجمانی که نیست که درین دایره ناکیدی که باید کرد
ظهور شرافت لیکن صورت داعیه آن بی ادب بیچاره چنانچه در حضور کرامت کتبخ ساطع انوار
شده بود که او را به کرات یاراه ملتان عزایر سمیه و الحال برز آنکس خاطر ملکوت ناظر جهان
است که عالیا بسمت ملتان یاراه قندار که ز راهی در آن کوه رفته بود مرحله پیاپی شود
ازین رنگد آگاه بوده آنچه در باب باید کرد آن در اتباع خلفت علی علیه السلام در آن زمان
ازین هر چه روخواند و او غرض است خواهد کرد افتاب سیم سلطنت جادو دانی ظهور باد
ایضا حرف عقیدت با سبیل سلام سده سدره مثال برافراشته و جبین ارادت بسجود و سب
عظمت و اجلال نورالین حسنه مجتوف عرض بار یافتگان درگاه عالم نباه برساند که هر
اصل مضمود و سرایه پیود فدوی بآن باز بسته است که علی الدوام با قیاس است اوقات
حضور ساطع النور شمع سعادت حال و نال برافروز و دیمه وقت با ستفاده التزام بر
آستان فردوس نوآمان برکات دینی و دنیا در راه نور و ولیکن بنا بر استحقاق تدبیر ضایع
و بختن آرایان جاه و جلال الم دوروی از بساط فیضی مناظره تنی برداشته بود و بختن از

ایام دولت ابد مدت و اعتقاد اعلام فتح و نفرت اشتغال دارد و تقدیم خدمات مأموره
بمناسبت عبادت انبوی الهی و سرانجام معاملات و بی باقی بیگناهیات حجتی تقدیر و سنجی
موقوفه و اهتمام عام بجای آورد امیدوار است که بدستگیری تأییدات همین مقام شریف
کاری اقبال عدو مال اعدی که تنهایی فدویان عتبه اعتقاد و اجملات است از عملی بطن
ممنوعه ظهور آید گوئی فلک احشام عالم بنای بزرگان سال جهان افروز را عرصه است
فدوی نهاد بنویسد استیغاف و ذریع درستی اعتقاد و جوق عرض شرف اندوزان
آستان سپهر توانا میرساند که چو اندر از زمان حرمان ملازمت دالابر خلاف تنهایی
نبدای ارادت اما دیکمال تطویل انجامیده لهذا دل عقیدت منزل را خفقان بی از
بهر سیده و حال بر این گشوده نمیداند که این شود به ناگوارگی اختیار از جام ناکا
میکنند انتظام سرخوشیها گامی ایام سابقه است که چندین از شرفات حضور حق
کنجور نور نبوده سرمایه بهجت و سرور کعبه به باب مقدمه خوشد یا لا الهی که بعد ازین
بوسیله با طبر بایان نرم ضروری نصیب آرزو مندان تقبیل سدره مثال نور شد
که از این نامیدی لایق پیشگاه ادبیت توقع ضامن است که اگر باطن مطلوب حقیقت
جانتانت عنقریب از ممکن بطون بماند ظهور طوره نماید تفصیل سوانح مذکرات در بار
سینه مدار چون بیام موعظ صاحب جاه و جلال بی کرد و یقین حاصل است که هر چه اصلاح
دولت جاودانی طرز زوده باشد بر مراتب باطن الهام موطن به سبب عایت تقدیر و نهایت
نشره از ضادی عالیه بلاد اسطر نشین پذیر است پروانه زور خواهد شد و در نیصورت عرض
استدعای بنزل توجه در تحصیل امور رضی عنای نهایت تکرار و التماس به عانی ختم خود
حسرت بر سکون بالوزار ما بچه اعلام ظفر اعتقاد و اللہ بی عجل الدوام روشن و نور با

بوسید خلک عقیقت دور بود ایوان اروت دزه و در بعضی
استاد یای موقف عظمت و جلال با بایافتگان انجمن خلد مثال میرساند که منشور لایح الخور
فیض کجور دزمان میمنت اقدان شرف و رودات ابو و غنچه ه فرق غوت و انجوار
دزه خاک راج فرقه ان برافراخت مراسم استقبال و ادب استیارات انرا بتقدیم ^{سایه}
و جیش زلف افسر علی کذرانید قبله رینی سکه امیر جلیل القدر کرامت ظهورت که
برگاه ریایات عالیا ت نفوت آیات بکمنزل از در الخیرة جمیع نزل اجلال فرمایند
فردی بتحصیل سعادت بقبل آستان سپهر تو لمان مستعد گرد و اگر چه آرزوی
سیرت همه وقت جنبان بوده که بدوام القرام رکاب فی زری ماکا میات برین باشد
اطال که نهضت اعلام فلک احداثام بایمجد و مسعود و غوده داعیه داشت که چندان
منزل استقبال نماید لیکن امثال امر شرف باعث بهبود جاودا انگاشته حاجی
عبیه که بغیر میمنت زمان بوس عبیه و الا بکری موبک طغوزین است بمقتضای
سلیقه و کال عقیده بر خصوصیات کلی و جزوی در بار کیسها مدار چندان اطلاع
که از دیگری نیاید صورت حال را که اینیغی موعوض پیشگاه جاه و جلال خواهند برداشت
افتاب آسمان سلطنت جادید مال هزاران سال عالم افروز با
بعثت فلک تبه دزه و در بندریه عبودیت و انکس بر عرضی
استاد یای موقف عظمت و جلال و بایافتگان درگاه سپهر مثال میرساند که بورد
فیض نمودن عالیا ت فرضه عنوان شرف افتخار جادوایان اندوخته مراسم استقبال
و ادب استیارات بتقدیم رسانیده و یکبار شهری برای نذر حضرت جهان حد بود

32

کیت و ادب و محبت امیر جلیل القدر حوله حاجی عبداللہ خواجہ محمد یونس نجم شای عود کہ در نظر منصف اثر
کند از اینہ چون زید بہجت جاوید ولادت با سعادت شہزادہ عالی نسب و الاتبار در مشکوی
دولت و انبالی سامع افروز زمان و زمانیان کردید کورنات تہنیت و مبارکات آنرا بانی
ہند نامی عقیدت آنجا بجا آورده زبان عبودیت بیانرا بہر زبان خضر و شجر کامیاب و عالی
کردند کہ حق تعالی بانشان سلطنت و شہر یار را جادوان سرسبز و برومند و باراد
و نوبادہ کاشن دولت بہت و نامداری را در سایہ خورشید پایہ سیر حضرت صاحب
دین و دنیا کمال عمر طیبی فریز کرد انکاف تہنیت و اقبال جهان بنای ابد الہر تابان دور
باہر ابد الہر تابان و سید خراغت سرحد در بویہ استغاثت و سرسبز و نوبادہ
موقوف حق سعادت اندوزان حضرت کرامت کبیر ساطع النور سرپا نہ آداب شہادت
تہنیت و مبارکات علیہ عید فطر کہ آنروز فیوضات کویان کون و زمان برکات روز افزون است
تا بانی نہ نامی عقیدت آنجا بجا آورده زبان عبودیت بیانرا بوضو تہنات و توفیق
یکشاید کہ حق تعالی جمیع ایام و لیالی و سنین و شہر و خصوصاً این روز جہان افروز را بہر دست
ادرس شہر مقدس حضرت قبلہ و کعبہ عالم و عالمان مبارک و فرضہ و خجستہ و ہمایون کند و
شہر انوار افتاب سیر عالم بنای راجع علیہ سائر ساکنان روی زمین گرداند و
تہنات و مبارکات آداب بنانی و حسن اہتمام بہر اہل تقدیم رسانیدہ جہانی عبودیت مجموع
سرد و سرد زنتان نور آئینی کردیدہ جہانی عبودیت نوبادہ و در بوقت عرض شرف
مخمل جاہ و جلال و تنفیضان اہل حق خلد نال میرساندہ کہ وہ والا مشور سراسر نور لامع
مثبت بر تائیدات ارسال خواند متضمن طلب فی بحضرت منصف کبیر باخلاصت بار اسرار
مقرر نظر از این شہر و دینی کہ در بینک گاہ فضل و کرامت جمعید یافتہ ہوید
غزت و تقی را حضور افروز و آئین استغاثت و شایہ عالم و کرامت کبیر خردند بہ نوبادہ
جہا بعد تقدیم رسانیدہ و بعد حصول شرف اطلاع بر حضرات این بدایت تہنات آن ہوید

اصل دین و دنیا تمایم بر طبق احکام کتبی از حق است و کوفانی اندیشید قبله جهان است
 زان هنگامی که بنده درگاه دوری خدای عز و جل و سلطنت نظام اختیار کرده و معسر
 غیر دینی از یادش برسد و خدا را بدست حال است که سبانه در فکر رسانیدن خواهد بود
 نظریات و ولایات بی بود و اما چه کند که در جلد داخل و در سال مبلغ بی رویه که قریب است
 به ماه ملاذ که کار عالی می بیند و عین مطالبه در سر کار خاندان شریفه عاید شده و در
 سطح مذکور به حد تردد و ملائمت خود می رسد و بخدا با انصاف و در باب حیات لطیف
 به کفایت دور و نزدیک که در باب تعلیم و در سال آن بجز در رسیدن در کتب ظریفین
 تا کتب بزرگ و نوشته بود اتمام مبلغ بکار برده بآن ابله از بر طبق خودی و از آن معتبر
 سیر و به جهت شایسته که از آن در محافظت تواند آورد و همراه نداشت لهذا مبلغ از آن
 متوجه داران که اسناد در حضور سال الزام آورده بودند نیز در وقت وصول نرسید
 و قریب به لک بود که در خزانه واقع دارالملکات شایسته آباد موجود ماندن اکثر آن به
 معذرت از منصب داران که همراه حاضر بودند و آن ساخت که سرعت و استعمال بسیار
 و جمیع ساخته و چیده شده بود و کثرتی خزانه چهل کتبی که پنهان دستور در حلی و دولتی
 مستحق الخلافت که آباد موجود است بمقتصد بان چهل سلام آباد قدغن و نسیب
 معهود بود و فوجدان نفرستند اگر زار ما فرمودند و در سر به همراه خود می آورد و لا با بر
 و خود تنها التزم دوم به استان فردوس آن که بر جمیع مقاصد صورتی و معنوی فرج
 میدانند از جناب آید و استوری فرستاده تقبیل عتبه ملازمه کامیاب میکرد و در زار ما فرمودند
 بستر خواب رسید در باب کثات حرفه ای و محلات طلب و دینیه و عتونه بسیار
 و غیره و آنکس از شد و واجب الانعام و عمل خواهد آمد که نسبت و نجات شایسته

خروج

بای عالی نسب و ملائکه و حقیقت توجهات سرکار فلک احتجاب تنزه نقاب درام
برکات و دیوانان عظام بقاعده و دستور بقید کتابت آورده بفرض مقدس میاموزند
اندر دهنده برای تحصیل وجه طلب و جملید و نیاید بعد عرض شرف اعلیای بروج برین
جها قطع عدا و بر شود مودع و خوار شد افتاب عالم سلطنت جاد و اطلال از ابد الهم
بر مغارق ساکنان ارج سکون تابان و درخشان بالا ^{و درخشان بالا} میرسد که چون بوجوب
آیه کریمه ان الله و انما الله را چون بازگشت به سوی اوست غرض هر حل جلد الله
ظلال علی رحمت و العفون رخت هستی از مقام این سپنجی سرای برست در زنگار
تقدیر خرابید ازین مایه خاخر اش به شرح دهد که چشم مصیبت بین خدای نیرد
این چگونه شکبار شد و جلوه مقدر بخون آغشته گردید با اطلال یکدیگر صد شمع
را سوخت و یک خم نذر دل مجروح گشت و چون فروید زنده و دم بالظفای حرارت
دی الم نبرد اخت ناچار بعد ادای ناخاکه فایده بروج بر فتوح آله و مکرری عالم جاد و
زبان عبودت بماند عای طول بقای ذات مقدس و سحر خدای که سرما چایان
و جهانیان دیرینه زنده گانی زمان و زمانیان مالست سعادت اندر گردانید و بر
خط فرمان ایندی نهاده آمد و بر چند بر هم بود در زکار و ده مقام وقوع جنبان امور
مقدما سکنه اوجاع و دروید و آباء و احادیثی که در شان خبر گزینان وارد است معجزی
نمید می آید لیکن این ایچد خواند ادب چه باراک در پیشگاه و دلش آموز عقل کل
و در شان و فرمای خد و نند آن موفت الهی سان مغال بر کشاید و زنجی که اصل حقیقت
علم کون و خسر بر خاطر علوی خاطر در قبل علم حضوریت در بصورت نقیض حاصل
که در بعد از طفا و حرارت این قضیه نامرضیه که لازم طبیعت بشریه است بر

مستند صفات ملکی خواهد بود و مراتب غیر حقایق تصویر عکس می نروده باشد تا بداند که خطر جایی
 سبب با هم نمی آید ای سادات پایه حضرت ولایات بی تا انقضای زمان هر مفارقت
 عالمی بخند و مدد و باطنی که سیر خلوص عقیدت و ذریعه روح ارادت دره دار محقق عرض
 یا نه گمان محفل خدای تعالی و مستفضان انجمن جاه و جلال می رساند که دو یکدیگر نور بعین روشن شده
 زطر فیض کجور یکی بتضییع طلب اندیشه و سپاس و شکر آن روح حقیقت بی سرانجامی و سیاه
 مساعده از درگاه جهان پناه و یمنی مشتمل بر ستمایه حاجی عبد الله در زمان سعادت اقتدار
 شرف و در عظمت امور و بخشیده تا که فو و معانیات فذوی باوج سپهر برین افرخت لوازم
 استقبالی و از آن سبب که از اجراء و باقی بقیه رسانیدنشان عالیشان اولین بخندش از نظر مقدس
 کند و از بعد مطالوعه و الا بر زمان الهام ترجمان گذشت که خزانه جیزی موجود در بی احوال و غرض غرضه
 که فصلی از منقش شده و از محصولات ریح قدری بخریم رفته و باقی هنوز نرسیده احوال
 نشکر منظر بسیار بریشان و اضطراب در بحال انجامیده اگر غایت کینه افروز حضرت
 حال پرور از نگرود کار دشوار است و بدون از بار بردار حرکت و اقامت بر بنده ای خود محال
 چون این مقدمه بجز صفا اندک سویت حکایت که صدر اس است سرکار بادشاهی بطریق
 بگردن باز معروف شد که جاگیرهای خریف قرین سال حال تغییر شده و عوض آن در ریح
 تن گردیده حاصل خریف و بیفت لکه رو به که در سرکار معلی طلب است و در وقت
 مرخص شود سیاه و شکر پیشه فی الجمله باین پذیرد و الا فقر تمام در سبب جمعیت این جماعه
 راه می باید فرمان رفت که اسد الله قاسم رفته و فرستادن ملا خطه نماید بعد ملا خطه خان
 نشان که در حقیقت می اندیشه غرض خواهد کرد و سپاس مرقوم از سرکار خاندان شریف که از آن
 فرمانش بر نماند که میسر می نماید فرستاد چون بحال جمیع حال جاگیر تا که بر تا که نوشته که آنجا
 پیش و پس ریح به تحصیل آورده باشند بفرست و استعجال کمال بقیه و حواله آنرا در آورده

(34)

و بصورت مقرر زنده فرمایم امید الله اقبال بمعسر اقبال ارسال خواهد نمود جای عبد الله شایسته محنت
بر روزه و قوت اعتراضات حضرت کینه خدیو که جلوس خواهد نمود و بیان بمیان می آید از شغل
و کالت نهایت دلسر شده الماسی استعفا نموده بود از راجی که در زعم عبودیت نهاده
مذکور نموده در فی عقیقت دولت خواه است از بیخیمت مورثه را بهیئت استمال میست خصم
در بنوبله بر طبق مدلولات آن عاقلان مرحمت عنوان بخندین و بخواه امیدوار مکتب و انضال
والله کرده بموجب جلیل القدر دلا کرده را ضریخت که بتقدیم حدیث مأموره سرگرم باشد
مثلاً از این بنیعت است بحضور ساحل النور نگاشته بر زبان درود که امور موقوفه اگر در بیستگاه
عظمت و جاه درجه بر سر می آید در امر و کالت استواری قیام بنماید و الا داخل نشود و عاید
بر بنیقت بر افرین صلح دولت جهان می بیند که لطف و کرم عالم نوز نیست مثلاً از این نوع جلوه
ظهور دید که ملت است و در حد اجابت بر برد تا بخاطر جمع در سر کار انجام خدمت اشتغال در رد
نیز از سر حمله ملت است مدوی سرشت اینست که فتح و لغت اولیا دسلطنت ابد بنیاد
کامیابند بای عقیدت اما در برافروزد این جا غار که باله حرم طاعت کیمیا و خاصیت کیمیا
است بتفصیل آسمان فردوس نشان شرف و افتخار و ایداد و اندر و دایم دعا می نیم شبیه
و نیاز سحرمانند کان نقابت شایسته این مقصود کرد و ب طو دوری از رقت عتبه اعتقاد
و اجمل در هر شعبه بنمیان گسترده است دست تفضل و عطا از روی بزرودی در نوز
و لوالی ظفر سجاد و الا نشای علی الدوام جهان کن باد
بوسیده عبودیت و انگار
و بنزد استکانت و افتخار و زور و بخت و عرض ایداد و بیستگاه عظمت و جلال و بار
محقق خلعتال میرا ندر کنان عاقلان تنهین استمال می عبد الله که عرض و انیست مشتمل
عنصر موصوفت بنیشت ازین بمعسر اقبال ارسال کرد بهیئت و دوم ربح الدل از نظر افسر
در مضمون کرامت شمعوش که سر با از قبل القادر بانی و ارادت استمالی بود در خارج ملکوت

یکی از خوبی جلوه سخنان داده بر زبان الهام چنان صادر شد که آنچه در دبر مردمان صورت افش
 باز نموده و بر لوح حشر و آنکه هر چه در دودمان سلطنت کمال غایت نقش بسته بماند در قفسه
 هست غایبات اندکس مالیت باستان زیاده از زیانت که بشیر و در آید و چرا بنامند که در ^{الغای} ^{نقش}
 خلعت بجا یون ذات قدس نهاد است لیکن بعضی مقام که خلاف بر اینج کتب متفاو عمل می
 آید و بعضی از طریق حرم و احتیاط و در بنیاد باغ و در کلبه چند با این ارشاد و بهر نیت که
 با حقیقت بدون مرجهت مرشدانه احوال و آسایش نرسیده باشد بر منطبق و حی جمال
 شرف بیاد می بیدیرد و جمله خوان آنرا در محرم و الطاف خروانه در کلام علم الطاهر
 برافزاید که شرافت و فروزی و سوزی یافت که بجز عرض عالی در آرد که درین ^{کلمات}
 بر عظمت سماء محض شرف و عیان و طوفت است جابر مذکور باید مکرمت و انفا
 همان افروز در امر و کلمات بر سوره عین سرگرم گشت این و متعالی فتح و فیضی زینب
 دولت جاد و آطر کند و این عقیدت گشتی که آرزوی منته تقبیل است سید نورمان
 است شرف اندر ملازمت و الا کرد نام ظل طلیل حضرت عالم بنامی هزاران سال مخلد
 باد بجناب برادر محمد بنوالدین برسد که گشتان عالیشان
 مرعت تر جمایا بر دم لطف غیر قدس خاد اقبال در این نگاه مکرمت و افضال و حدود
 یافت بر تو و در فیضی خود اعلیٰ فرقه فخر و مبانیات نیارمند بر رده علیانی بر افروخت
 و از دم استقبال آداب شامات انرا بجا آورد و امر عالی جلوه نمود و بنده بود که این ارادت با این
 معامل بر کنه جلالت آباد بنویسد که عجا اصف میراثی سر کاه را بر تو فرستیم و در تخی و در تخی و در تخی
 و دیگر ضرورت با هر چه خود است باشد بلکه امکان بکام در دستاورد و لا اله الا الله باطل بر کنه و بجا عالمی
 بر کنه دارد که محال نکند که هر چه بر سامان مذکور را ضرورت کار باشد بر سر بر راه ختم نرد

کلمات

بعد از این چه هم نرسیده تا کیه متواتر بخیر بگذشت که توقف و تاخیر نمایند و حبس شود و از آن
سرانجام داده عنقریب سال سید آید و چون بمقتضای صفت بندگی تقدیم خدمات سرکار شریف
خود می آید و امید دارم که بپایان دستور بالفرام فرمایند خصوص سعادت کجور ما مرسته
باشد

عقیده نهاد عماد دهر و از توقفت عرض شریف و زان محفل اعتلای و اجلال میرساند که بزرگوار
ادای آداب و تهنیت مبارک و ولادت با سعادت شاهزاده و الانبیا بی تبار که بپایان
کاشن مقصود ادب و دولت خدا داد و جیره افزون حصول تنهایی احباب سلطنت ابدینا
است ز بان عقیده است بیان را که مایه نگارند که حق جل و علا تحمیلان عظمی و تقابل از
افزون را بساودان برومند و سرسبز دارد و نو باوه بوستان و ابلت و نامدار بر از سرسبز
خورشید با به حضرت و الانبیا و صاحبان قبله دین و دنیا کمال عمر طبع رساندن در محضر
محضان با خلعت خاص که در بنیتگاه لطف و کرم و جود و درود فیض نمود عطا
فرموده برافزای و سر بلندی بخشید آبان استقبال و مراسم گذشت از انبیا و خیراتی
ارادت آما و تقدیم رسانید و در عاده مطالبه سرکار بادشاهی بپایان غنای الهی
المرعای سیر موفوره بجای آورد و آنچه روینمایید و مریدان در سرانجام خدمت سرکار در پیش
اشرف و افتخار خویش میداند و در باب انتظام مهمات محال جا که حیث الامکان تقصیر نمیکند
خل طویل عالی بر مضائق ادائی و اعالی محدود و مبسوط با انبیا در محفل خلعت
میرساند که آن عالیت غنایت عنوان با خلعت است طراز که با بانی و انوار و
احقر بنیتگاه لطف و کرم شرف اصدار غنیه بود و برود سعادت نمود آن تبارک
غیر از افتخار برافزای نمودم که استقبال و در باب مهمات انبیا و خیراتی
حاجی بفر تقدیم رسانید و که در پیش با شکر غنایت عالی بجا آورده ز بان عبودیت بپایان

36

بدعای طول بقای ذات مقدس و شخص مقدس قبله دینی و دنیا حضرت و ائمه ای
 که سر راه حیات و سیر بر رفته گانی زمان یا نیت کامیاب سعادت جادو دانی گردانیده سبزه
 عالی پایه نوزدن سال بر خیزد جمیع بنده های محدود با الهی در ره و طریقه شال و خمار
 عرض ایستاد های موقف اعتقاد و اجلال برسان زینت ن عابدین در محبت جهان معنوی
 بقدریه تویر علم اتعالی که از پیشگاه لطف کرم هر کمالی شرف و افتخار یافته بود در کرم
 مسعود عطا فرموده فرق غمت و افتخار احضار و پیرو داری بر دل داشت و از حیران دوت
 نوازیم استقبال و آواز شکوه انرا بجا آورده جبین در دوت نواز آید و کورن تر و قوت
 چون از نه لعل فیض مونس غمناک غاص نسبت بحال عقیدت شهنشاه سبزل یافت
 سربای کامیاب نوبنی فرازند و خشت و در شکر و سبکس مکتبهای بیکران کورن ت حیدر گانه
 بتقدیم رسانیده بر مواد بیکر افزود امید و ارمیت کرد در انجمن عالی و در هر صده لقا فندی
 هم محبوب شده باشد سرانجام خدمت سرکار دولت مدبر همه وقت سعادت جادو دانی
 زلکار و در باب شهنشاه رویه داخله در محمد امینی مغرور بر کنه و در دکن عو جیبی مانده
 شده بعلی آرد بلکه زود تر سرعت در استعمال بخارانه عالی و سال امید رود و در کفر
 حسن و کبیل در خدمت رجوع بصندوق عبودیت تمام بنمایند محتاج عجز نمی باشند ظل غلیل
 خاصه عالمیان بر مفارق جمیع خوانان تا انقضای زمان فخلد و مسووط با محی رب العالمین
 عرض خدمت بجناب شاهزاده و الا که عظیم الدین عقیده است نهاد عمار
 بعد ادای آداب که بر عرض ایستاد های موقف اعتقاد و اجلال برسانند که بر و در مسعود نشانی
 سعادت عنوان شرف اندوزان جادو دانی گردیده آیین استقبال و مرهم لیمات انرا
 بتقدیم رسانیده و امثال امر عالی در باب برداشت جاگیر با سرکار و در لغت در بخت

مزیه نیت و اختیار اندر نشیده به انجام خدمت قیام در رتبه انگاه در انظار امتیاز و نظام
ساخته و غل و غلبه اعمال این محال بمقتضای وقت و حال سعی موفوره خواهد نمود بر طلب خانه
و دیگر امور واجب انجام محال اتهام نگاشته کیفیت محال مذکور و بعضی الهامی خواهد آورد با نقل
بعضی عقایق پر کرات که بخاطر عبودیت قلبی دیوانی سرکار نگاشته بعضی عالی احوال رسید می باشد
باید بدست و احسان بر مفارقت جمیع بندگان مبطوطه با عرصه خدمت بجناب بیای می جو خزان
عقیده شش فلان ذره دار بموقف عرض عاصیان جاسع رفع القدر رفیع منیع نواب
فلک احتیج تبصره نقاب می باشد که خلعت فخره بمقتضای کتب بنده نورزی از پیشگاه تفضل
و ملکیت علیه از پیر سرافرازی احقر مرصع شده بعد بر تو وصول رود و سعادت نمود
فرق غرت و اعتبار فردی با وج علیف بر افراخت آداب استقامت از ادب استقامت از ادب استقامت
سایه و جیانی عبودیت بجز و سبک غنایت ملکه دوران دایم اند بر کانه نور ز کس سا
از اینجا که بعدت تحت یاد و پیش از خدمت دیوانی سرکار عالی معاش نیست بی با عشق
جمل التبتی نگذاشت اقبال مفتخر و میبای بوده در منزلت که با التزام دوام خدمت استقامت
والا شرف از دست امید دار از تو جهات سینه به پیش ایام پیش می کشد سار دست
پایه سردای عز و جلال خزان سال ممد و دایم

منه جاده و جلال عیاض وجود خود فیض نمود در دست استقامت علی العاقب رفیع حجاب
ظهور الامراء امیر الموزر و انتی از خزان عظیم لن حاسب میر با خدا لکان عمده الملک
خزان سال زینت پذیر با بعد از عرض ابلاغ دعوات عقیدت طرز و اظهار را به ادب
و تبارک و تعالی خدمت ساری گرامی میاید که حسب الظلم اندکس رفیع احتیاج متضمن اینجی که اگر شجاعت
دستگاه بادشاه قلبی قادر با چای واره باشد علی یک لک دوپ نه خزان سرکار مایه

[illegible]

باطن و هم بد ریافت نعمت غنیمت تحصیل شرف تقییل آستان بید و آمان در به آرد آن اورک کرای قیلا
ملک و مجبان که انشا الله که بدین ایام دست بهم میدهند بهجت از روزگار و ازین ابله و چندانی
سیرت خوانی روی نمود که اگر بر روی بانی شود و بر زبان برآورد آستان سواد از عهده شکرش
نموده که جز به این هیچ بینا و بیکار
خان عالیست آن بلند که سواد مکان

(۲۰)

مهربان و دوستان عدم غلبه حالت نوری معجز البیان است و ذکر بهجت و شکر ط
ایام مواضات که نگران طرقت با دیر است آن دشت بهجت در زبان اگر و بی بی صورتی
لال بهشت با بهجت خرب معنوی بشکر انصال است سبب که وسیله مهری را از ملاقات کرد

فصل و کرم از در شغال علی اسرار لالی از نسیم تقدیر بر خیزد مکان جلوه خرام کند و پنجم ماه
میلش شتانی از دیار نبرده عبور نمود و او نه به پیش بروریده بنیاست الهی در بخت در در
خجری اثر باد شاه خورید رسید اعلام کار خدمت در و دانه سر اسرست را بر خیزد

محب

زیاده اشتیاق است و بس
ملک و مجبان شتاق کرم اخلاق عمیم الا شفاق خان
اتحاد آن محمدم دوستان ملک مکتوف طرقت بر خاطر خطیر میگرداند که برگاه خادم بدست میگرد
میکنند که در نامه موجه پدید نوشت می آیند که اگر آیات محبت و دوداد بشیر در ارد بر سر است
ضایح آن روش و بهرین است و اگر چه حدیث شوق و اشتیاق که مکنون دل مودت شرف
سرکنه بایان نمیرسد و اگر در شکایت جدایی اضطرابی در آستان بردازی نمایه تنزل خاطر
که از شوق و شکرش آن کم نمی شود و خواندش موجب در طبع لطیف میگرد و در بصورت تکلیف
عبارت آرای شایسته رتبه یکانی نمیداند ناچار با اختصار کلام در سخنه با اعلام مطلب قصد
میدهد که پنجم ماه صفر الحظو محبت ریاد از در دیار نبرده عبور نمود و در شتایه نفس بهجت
عالم بانه در شت از نظر اندکس طرقت میگردانند و بهر حکمی احوال در صوره آل بهجت بر خیزد
و السلام

تیر و پند بر قوم ملک کانی نظیر خان عالیشان بلند مکان ملاذ مجبای استخوان در فرزند زان
 جلوه ظهور خود را در داده خاطر مدیته آگین را قوی بهجت و شاد و کا ساخت شرف و پستان
 کمفت دوری ضروری در اندامه میان افروخت و جوش شستیان دشوق و در ک ملک
 سر سبکات از خاطر ترجمان بیرون این و سبکی کجا ایسر الحال بواصلت ساخت و کام کمال قیام
 آنست که نام نهاد دست داد و مافق جمل کرات الله عزیز چون بجالت رویا نصبت بر برمال
 ناز بای پیمان آمانی دلشاد و دلشاد پذیر میفرموده باشند زیاده عمر و جمعیت باد و السلام
 خان رفیع البشیر شهابت نشان ملاذ و معاد مجبای مست فرط مشوق و افراط شوق
 در پات ملکات بهجت را زبان کوتاه خامه بجز تابد و در میدان تنگنای نام چندان و سبکی
 که اندکی از آن در استان دراز بر طراز ناچار بیان آنرا بوجیدن غیر نیز در مصفا آئینه دوستی نماند
 و از مسازد که این نام بهجت بیاری در عیان انتظار رسیده و خاطر نشان را از زیادت
 زارت فرزند صفات رسانیده الحمد لله که عاقل و ذاک محب سیرا متوکل این و متعلا
 به بهال و میامن اقبال جاوید اتصال حضرت والا شای بیست و یکم صفر ختم الله و
 بالحمیر و الضمیر لکن فتح غیر ذری اثر بادشای علمی گردید از ادراک سعادت
 میسر شده محروم با جاودانی اندوخت با الفعل ملتزم رکاب نصبت اینست است
 ازین آنچه در دنیا به عرضی در آید و حول مرشد ساهی را مترصد و ایجابی کار و خدمت را بر
 است بر رخ جواید شود آخورد و کله در و صلا آنکه شمع غم را از یاد در شمع
 کله سته بهار سطل محبت و داد که تفصیل فصل سخنان دل نشان معنوی اکام و نسیم غم
 جیت نمیشام بودت مقام برسانید در مقام بهجت التیام رسیده و بنوبه عافیت دارنده
 صفات خلصی خاطر مشاق را سر نهاد و در الحمد لله و الملت که خلصی به عیان اقبال جاوید

فیتی

کمال و اعیانیت کم صفو المانع و کمال معنی ملحق گردیده شرف طلعت متقدس که کیمیا و شفا
در چهار خیمت در یافت و حصول کرامی مراستاد را که در ایام جدایی جمیع بخش و اهل احباب
همانست بحسب مصلحت و اعلام کار و مطلب را منظر اوج که تا زمان حصول مباحث است
آیین باد آوری همچون دستور و مصلحتی شده باشد زیاده شوق و بسیار فرصت آثار است
شوق کرامی طلا که از انداز به بیان افزونست و کمر درت جدا به از احاطه بر جای بیرون
است که توسط نام و بیغام روز و در سیاهی به بخیر و حصول مصلحت به حسب ابر که موقت
و نحوه و دستانت بود و از آنکه نایب ایام بود که شوق که در حصول تا زمان رسید و افزاد غلط شوق
نگشت شاید که در اول مقوله مشهور بود که از جهنم دور از دل دور بریاد کرد و محبت با هم
نیان کشیده باشند چاکر تار و غایت مصلحت ابواب صحیفه دوستی مفتوح نموده
یک جمعیتی افزوده باشند و اعلام کار و خدمت که مستلزم قاعده اتحاد و یگانگی است
باعث افزاینش را بطریق محبت اختصاص کرد و زیاده چه تقدیر بود
اطهار را بت شوق یکجمله و یگانگی مکتوف غیر نیز به یکداند صحیفه خلعت استماری مسجون و کلمات
محبت و ولد در مقام سعود و سیه معنون آن به منور شمول عنایات حضرت خلافت و جمالی
زینت بذات شریف کرده نشا و افزاد خاطر در سینه آینه گردید انبرد متعالی و ایما گامی است
مقاصد و جملد دارد از آنجا که از دیر باز شوق طلا کرامی و امن کش دل مودت شریک
بشه در بخلا حسن اتفاق حبیبان رو نموده که مخلص یک کافرت الله عین قربت در الرور
بر نام بر سرید لهذا غایت خوش و حقیت دست داده است الله عز و جل در آن مصلحت
بحسب الخوا جملد افزون به محبت و نشا و خواهر شده بعد اظهار در از م محبت و دوداد
مکتوف غیر نیز را رتبه الوداد در زمان سعود و رو و نمود و ظهور به محبت معنون آن که متعفن
بیان شوق و اشتیاق دید و او پدید که بود مواد مودت و دوداد را بر افزاد الحق در عالم

اتحاد و منتهای وقوع قرب است از هم انتهای اختیار از دلایلی احباب بر می بند
لیکن مقتضای خیر الامور برین باوقتها در وقتیکه محبت قادر مطلق مقرر و مقدر
باشد همه تئوریات به نظر بطوری درستی جانین آن عوای سرگشت را نادیده بجای دیده
انگاشته میشود و غیرت ظاهر و جمعیت باطن خواسته می آید این جانب نیز نیازت
است و حصول ملاقات الهیه بحسن اتفاق زیاده عمر و عاقبت با و السلام علی المحبتین
و الصلوة علیهم اجمعین خان بلند مکان نجابت نشان ملاذ و مشغی دوستان بوسه کاس
مضامه صوری و معنوی باشد بعد اظهار غرام شوق و بلا انجام بد ریافت کرامی ملا
سرت آیات مشهور و خاطر اتحاد و آثر میکردند که سایر صحیفه موالات مهنون محبت چون
مشهور قابلیت و کار در این فلان در زمان سعید و در و نمونه مواد پیوست و سرور و
خانمندان من منت نهادم در تخریر و بر این اگر این محبت است حضور کرامت کجور شراب و
بود از اینجا که اختصاص و ارتباط است از الیه کمال عالیشان میداشت بر توفیق الهی
می بلیغ نموده بدستور سابق بحال میداشت اکنون بر طبق عمیق انبیا خدمت
دیگر برای او تجویز باید کرد و دستدار همیشه خوان است که مرد کار آمدنی را معطل نگذارد
در حضور و با سخن شریف الهیه مرعیه شود لیکن بر جریمه دان پیدا است که کار و بدار
خدمت در میان نیاید این قسم مطلب است الهام نمی پذیرد بر تقدیر و تقدیر
در جزئیات و دستدار پیش روی نماید ان شاء الله تمام امور الهیه مقرر کرده می آید
زیاده جمعیت با کثرت خدمت کرامی میباشد که چون به وقت تمنا
باطن خبر اندیش متعلی می بوده که بالتسلیم دوام ملاذت سامی نشا ط جاد و اند
نابر ادعای روزگار که خلاف خواستش از زندان عالم محبت راه میرد حصول
اینجاست که تخریر و تخریمی افتاد درین ایام چه فزایم مقتضای همان صدق است
حسن اتفاق چنان روداده که انجمن روز از انظار اصالت از جانب خود و کمال

شرف پیر بر روی خدایت باشد بعد از آن که باور داشت که با سبک بود یقیناً که مورد تیران
جائز خواهد بود این دو سمت را به هم حال در عقیدت خیر کمال محسوب کرد و نیز باده عمود است بر این
باد فضائل و کمالات بنا به محبت و صداقت و مستحکماً مکتوب محبت به سبک و معصوم
دلاویزشی موجب این طفاط کردید آنچه از کمال ایجاد خان عالیشان و باعث تاجید
نویز و کلمات از جانب ایشان رفته و کلبه یان شده بود بر وجه اینجانب به مقتضای قدم
محبت دوستی و یاری که به شرف و نور آن دلباشم گران است اگر چه هیچ ظاهر که نزد در باب
حقیقت عدم و وجود بشر حکم سازد و در دنیا هر جوانی فوت نموده به شمع کجایش را
بمیان آید و نیز در حال هر حال در آنکه حس می کشی و غیره آید باشد مقدر و میگردانند از این
انجانب بسیار در بسیار ظاهر نمایند و خط از خط بهمان دستور می نوشته باشند
بعد از آنکه در راه امانی و آمانی آن فروغ ناهید به است و اقبال طراز است
عروا جلال امارت و ایالت بنه غمت و شوکت و دستگاه رفیع مرتبت به نیز خال
حالیست آن ملا و خطیب استظهار و دوستان را همیشه بحصول مقاصد بلند و آثار جنبه بود
دارد بعد از این در هر روزم فرادان اشتیاق و کمال شوق بدین طاعت است که کل چنین
رسیدن محبت فانی است مشهور و غیر مشهور میگردانند که در هر روزم و نور مرقوم نام نگاه
طراز که از هر طرز نفوذش یافت پیدا و از هر نقطه شمیم غلت میاید و در عجب انظار
که دل صداقت منزل از هر خبر و حجت از عافیت و سکه ذات خجسته فای هر زمان راه
بهایی در یک گوشه میشد و رود سعادت انمود از زاری مرده خاطر خود آید از زاری
از راه خادمانی است در دل بزرگوار کل خلفا بنده است. خاجست و زین باد بهار است
از اینها که آمدن خود با نجر و از بهجت که ادراک دیدار که از این است که غریب خبره بغیر
کامیاب و ابرکت معتم شمرده می آید لهذا بغیر بهجت و سر و قطع سازل بنای به عذر است

که بجهت عالم آید صاحب قلم جهان و جهان بانست تحت ارسا شد بود بی لایزال مخلص طلوع یاب و روز
 نظر شور گزشت نشان عالیت از فرشته عنوان در جواب آن شرفه و در می باید بین قدم
 جانبداری جهان اقتضای میکرد که با انعام این گونه امور دست عیسی انبساط سیاحت
 این مرتبه گام دل سیر نماید بعد ازین مترصد است که تئیت معلوم موجب اخلاص قریب برین گردد
 چون باری فرستد صورت مقصود باین شاید بعضی ظهور رساند زیاده ایام دولت و کار
 جوادانی با... بیج که نمیدیم بهر که بپرستم لیخ خوانند چون حرف شنایند
 چون سالکان طریق محبت و تقیان بساط مودت بسیار رابطه اخلاص صیغی را در یک
 و تیره چشم و کای کرانی بمیان نیاید از فرایس عاقل در زلفان عاری میدادند و اگر
 وقتی از مطنه یا اشتبای طالع عالمی رونمایند بمنزله سبند دفع چشم زخم و این الکمال
 اتحادی انکار نهند امر قوم کمال و در سلب میکرد که واصل عقیقه شریفه که چون مخالف
 ظاهر عرفای روزگار و قوم قبضی و بر داشت مل و بان صفای میل و نهار مرتب گوشت
 در صفرا حاصل بود ظاهر آخرین استغاث استجاب سخت جوار کلمات سلوک و
 معنات و ضیاع این خبر خوان خلدانی آنست که بعد از انتظام سر رشته و الله آری که
 شایان کنایه آبان دوست باشد پیرامون خبر راه نمی باید بلکه پرورده در از یاد و
 و در میگوشت معجزه هرگاه برو جهات احوال و اقوال مشایخ میرود از آثار و تملک
 سدر مودت تا زمان حال نسبت بان سلاطین و دودمان مجدد کمال عزیز و موافقت
 و موافقت مشهور و معین نمیشود در بصورت داستان که دو متناهی بگذشت
 آونید و از زنده باشد بجن اخلاصندی مادر است که سر زنده بیکای بزرگوار
 بوده و در سفرهای ایشان را مقیم بر شبنمای خون تصور نموده لیکن از راه بندش
 شکایت آوای خارج از قانون کینای که از ان اینک شناس مقام محبت درین

چند روزه جدا می رسد برده این دو سوره در خواست که شکره این نود و نعلی قاعده بکنند
 بر پستان سرایانی علم دینیه رقم حواله سازد اگر بر خلاف عزیزان حق دوست حقیقه انصاف
 برده با چشم انظار دیده ره سپردادی شکایت شده باشد گنجایش در رد و الا فی النفس
 جواب طایب شریف اینست که جان سحر از زبان حق گوئی والسلام
 نرایی عجب بهانه بری سواد مرقوم تمام آنجا که در طرح برود زنی نگارستان محبت و دوا بر
 آفرینی لفظ و معنی از کار نامه بانی نگارستان بنیاد دشتان میوه نو در زمان سعیده جلوه برادر
 فرموده و او را بهجت دشت و آفتاب کشت این نامه چه نامه بود که لطف سخن دل
 خست شکفته بچوکل در گلشن جوانی مضمون مآل شش خوش منور و عفت ذات حجت صفا بود
 بر که ساز جمیع ماطن را سر انجام داد و امید که حصول ملاقاتی که سبب به انقش رویا است
 تنقید تمام جبهه کامیاب بر فروزد و حجاب و پیغام از میان بر فرستد جنم شتاق از دیدار
 آثار زشتی به بر دو حقی که در باب کای سازی مرزا محمد خیم حواجه و معانی شیشه نظر نقیله ایسان
 مجبیه ریاد مرید و صوفی شده باعث از دیار مواد دوستی و لقای می گردید آری دوستان
 چای و عتیضای یکدیگر که مستلزم نشاء و موت و صفاست در امور جمیع نیز آینه بکرونی
 و یک بانی نصیب العین می باشد و بر وقت عنوان سرای صحنه کجاست بوده خوف دوری را بر
 نمیخوانند از بدو شغال در جبهه حال مقضی المرام و درست کام دارد شوق زهر کل
 که مقیم خلوت کند دل محبت منزل است بتقلید طاری خام بر ساز میان غمخیزید و شتاق
 با فرا ملاقات از انبساط که سفینه تاب روان در گرداب اضطراب انقضای عبادت بردار
 ماه زنگ آرایشی بر جلای نمکبر و لاجرم و جده ان آنرا بفرمانی نهاد که رات سرانجام
 حواله بنمایه و ظهور سبب که باعث حصول کرای خواصت بوده باشد از حضرت و انبیا
 بخوابد امید که شایه ماکمل و چه از ششین تقدیر برود امکان جلوه نماید و رقیته

40

امدادی که متضمن رسیدن خود به کبر و بزرگی از نفوذ برای ادرار است ملاحظه است
آنکه علی بدیش زین بجهت بی روز در رسیده و که کیفیت مقرر شدن هر کلمات سرکار قوی
از انتقال خانه شیرین از ابتدای فصل بهار بیا کبر و کلامی سرکار عالی متعالی شایسته
یقین که مقتضای رسوم عقیدت جناب و جلال اهل آن محال در باب باقی مال در
فصل مذکور و نیز تا که بطور پرستش به کمال توجه و ضبط و ربط و جمعیت در زمان
رعایای محال مذکور و مروری به جواب صحیفه الشوق را در هر صد و اعلام کار و خدمت
را منتظر است ایام بهجت و شادمانی جاودا با ^{نیم عشر ششم}
مکارم اخلاق و محاسن اشفاق از دست طالب علی انتصاب آردی سیادت اقبال
باید افزونی صفات و اهل استیلا و روانی بلند مکان افتخار آردی عظیم است آن
که میراث بهر تازگی روح و روان بود و خودمانی جمیع مادی بعد از اطلاع ادعیه و انبیه و انبیه
زاکه که مستلزم آیین ادب و خلعت است مکتوف خدمت کرامی بنیان که مفاد و خدمت العظیم
و لازم التکریم که برسم دلدار این عمده مرقوم ملک عطف است سکنه بود و رنگ العکس
میگانه افزای و ملکوت زردای نمود درین سببی سرای ناباید در هنگام سخن و جنبانی امور
به اختیار بدون شک و اطمینان و دیگر به علاج ناچار سر غلطی را رضایانده می آید و شکر آن
و شکر آنرا می بقیه می رساند که درین جزو زمان که سلوک محاسن عزیزان ذوالاحسان است و
و عام پوشیده و پنهان نیست عالی نامی که مخلصان داشتند به و مراعات رسوم و مظهر
نزد و جنات و در کارش نمایان کرده ذات و خند صفات و از ب فلک اقتدار است که
مقتضای بلند با ایلها و طوت و فواری نامینه و صورت آنرا خفقت و اطور قدرت در
خواجه شایسته بزرگ دمای درگاه الهی تواند بود و بر فراز گاه سپیده نورده و لها محاسن افز

[illegible]

و تحقیق است کلفت و آشوب باطن اصاب خاطر که خدام افوی شد بشمارین واقعه ها و
خرابش بر چند سینه داغ سوخت و جان اندوه کین کدورت بسیار انداخت لیکن چون نگاه
جایده داشت واجب قالی را سلم است و ممکن الوجود را چار زین سپهر سیرای بامیر گذشت
لاجه چاره کار بدون خبر و تسلیم بدست بنفقا اندوزی سر آهراه کرای عالم در عالی و غنی
بر خفوت کناده مار و شمار و توفیق رضا بقضا در رفیق گردنایان از آن حد تعب
دولت و اقبال ملاذ و سیادت و وزارت بر تبت اقبال و اجلال شریک خان عا
نبه مکان ملاذ و مستطعمان رحمان مشفی و بر باغها همواره باری سحاب است و
افصال انیر و متعال سر سبز و شادابی بان با بعد از اظهار توفیق برای ملاکایه نبات
که چون رنگ سبزی را جان و در زار و تهر انگیزی رخا کله در در فصل بهار زیاده در
اندازه نقش و نگار هم گذار است مکنش و زاری عفو است اقتضای اصاب است سر
سپردانند که نگارین همچنین یک جسته در یکای نشو یکای که تکفیل دلکشی و متضمن مجتبی
بود و زمان سعور و آردان فرحت آورده در در و فرود در جانا و آن دولت کو دستا
غذایی دل و راحت جان فرستد شرح کدورت بای بچان خاطر آشوب در در و فرود
کنجیدی سینه مصداقت کنجینه را بگذارش شکایت ایام جدید که نخته از کلفت غم و آفت
عمودی لیکن چاره نیکار بدون دولت مراد است همیشه بهار که چون حضرت افرید کار عظیم
ازمان روزی شود بافته نمیشود امید که لطف کرم او بجا دهنی که در سید حسرت
تمنا و دوست مشتاق بوده باشد بنفشه ظهور آورد و تجارب سعادت برودی از زمان برود
و در بار عالم مدار باز مره از انبای روزگار مجال است و اختلاف طو است بهم سید به اما طبع
جمعیت و دست که جلالت پذیر داده خوش کیفیت عن خلق خالص است و این است
بیم که سبزه انیر و دبا در دغالی لذت صحبت شریف غار حسرت در کام جازای شکر

تقدیر احوال و اوضاع عالم به اجزای آنجا یک تیره و در نظری آید و بدین سعادت از سبب
متعذر و جلالت که آدمی زاد در نشاندن و تفسیر مشال خدام جنایات و در سببهای غایب و غیب نیست
نزد این شریف خان جوهریام مقامات الیام را بنویس و دل کزین که از شری خود و ایشان را نیز دعاها
و رقیبت الودادی که یاد از صداقت خاص میداد و کسی که یاد و اختصاص را بر حق
خاص صداقت شناسی می نهاد و در بهترین زمان در در شده و از آن مدت را متکفل گشت آنوار
استند از ظهور در عفو و عفو را رسم و در جابر الترمذ و درام قیام عفو و دست آستان بهر
تعلیم شده بود الحی در عالم محبت معنوی تا عدم فراغ وقت مانع نباید بینا کز روحی غایب
خدا دانست که ازین رنگد حل بر او شری کاری میزد و درجه از بان حاد و حالات شهادت غیر
بیشتر و محمل نامه شریف بوج و حیز خود و توفیق و حیزت لیس و محققانی و اوقات تعلیم و وقت
بیاد می آیند اعتقاد از دل میر و نموده و بهر چه بگویم که به مقدار بدی از یکی جنتم بد و در که
بسیار بدی از یکی مارا بخود مشتاق و اندر در اسباب محبت انکیر بهیمنی غلطی نگاشته باشد
میر میگرداند و در زمانی که بنده در کاه خلافت بنام از پیشگاه خلافت و جهاندار
دستی می یافت و در آن کاه بخت انتساب عالی بود و مفاد و سار کز این را سیادت بنام
میر محمد سابعه و از رضون عطاقت مقرون آن صحیفه واجب الاغراض معلوم کردید که فقیر حقیر
در باب اضافت شجاعت استگاه امام الدین منصبدار که از منشیان جناب نواب ملک
اقتدار است بیع نماید لهذا بعد و فول بموجب تصور ظفر آمو و حقیقت مود الیه با نیکی که
نمایند مود و شرف اندر آن انجمن اعتقاد و اجلل کرد انجمن جناب منشیان را با اضافت کبیر
سر از نری یا خست از انجا که این نیازمند به مقتضای روحی عقیدت و صدق محبت که در
نقد و در حد اعلام کار و خدمت سرکار خداوندی استظهاری بیانشه متوقع آنست
که بهیمنی عطا و اسطه انظار امری از امور که باعث از دیاد مواد آید و در نهایت نظر
بند میگرد و زیاده به عبارت رود که علی بن ابی طالب دعا و دعوات نصایق آیین و اظهار

اشتیاق ملاقات است که بکسوف خاطر عطر عطف تاثیر میگرداند که اگر در صحنه شفقت طراز
 که جای سیر و دانه نایله نودا مغفرت قیام بر دل داری محبت سیر ماد فرود تلم اتحاد در تنیده
 بود و در دعو و جو نولید که خاطر غم نبود و سینه در داکو که از ازاد گذر از رحال و الله صلیب و
 و برادر و برادر زاده دایغ بر دایغ و دشت ازین قضیه دلخاست چه مقدار که گفت و هم
 مایه که درت اندوخت تالی زمانه دایغ غم بر جگر نه یک دایغ نیک شده دایغ و اگر
 لیکن چون وقوع اینگونه امور که متعلق به شیت قادر مطلق است بدون خبر تکلیف عاره و یک
 عی یافته لا علاج طریق اعتبار اختیار کرده رضای بقضا الله ان الله وانا الله را چون
 زیاده عمر و دولت نواب بر بابا است که ای نامه واجب کرام در حجت نه نام بخت
 آورده رخ که درت انتظار نمود و شکفت دلم چون نامه دوست رسید چون غنچه که
 بشکفته ز باد سحری الحمد لله عیاذ الله که ذات فضله صفات بصیرت شادمانی و کار و
 اصحاب است اشتیاق ملاقات از آن بایه در گذشت که در قید قلم در آید این در متعال حصول
 این تمنای را به حبس حیره افروز نماید آنچه از عدم وصول صحایف دوستی رقم زده کلک
 اتحاد و شکست اخذ اند و علم بر صورت از یکدیگر نقصانی محبت تصور نموده اند و جاست
 که در اصل دوستی و کسب نیکایی از وجهی بی الزوجه قصوری و غشوری راه نمائند
 بلکه مواد یکجته جوینق انردی از افزون است معتمد امکانات محبت طراز که در غایت
 شریف ارسال نموده و از احوال سعادت اشتیاق بر خور از آن در چند به وقت خبر یافته
 نامه و پیغام و قاهره که با بر محاطه داده یاد فرج امری دیگر در عقده توفیق افزوده باشد
 عند خدای مخلص محض تکلف است محنت و لغت اسفر عانت اثرات الله المتعال
 طراز و در غایت اعتناء بر رفیه باعث کامیاب شود و فضل و کرم او حجت نه
 و به دست نرسد که در میان خشتان نوری که او مخلص صید از انعام رکاب
 نصیب فرماید که در میان خشتان نوری که او مخلص صید از انعام رکاب

(43)

و در دو بار جهان فساد بادی بقاعده و دستور قیام دارد زیاده و کم از نگاه روح
جامع مراتب فضل و کمال و درست عظیم انانی از مکر و ثبات زمان در حفظ و آمان باد
مکتوب عزیمت است اسیر سعید برواق بمشیره زاده نغور اینان و استعداد کلفت و اتم و انبوه
اندره و نرم از این ده گذر بر خاطر عزیزان دوستان جنود زده دل در سینه خزل را متاثر و متاثر
که را نیده آری عارف این بر نگاه در و اوست و نوسن نمیش آموزد و برین حد فیه بهاد
خران هم از غمش است زمانه خام به دست و جبار به بر دوش است از اینجا که کارکنان
قضاوت و درین سپنج برای شمه بقا برین سین را بزرگ بر کمال این بیکدیگر مبتلا
شستیم جگر که از این بزم جان آشنو غم زده باشد در عرصه دنیا نگذرشته و نه کام سنج
چنین حوادث بی اختیار چاره کار بدون شک و اطمینان به دست نمی افتد برین و
تقدیر یقین است که آن حقیقت و آن عالم کن و فام بمقتضای دانش خدا داد و
اقتضای عالم مکاش و معاد سر بر خط رخا و لیک نباده خود را در بی طاقیت و بی مای باز
داشت و محبت ربار همیشه متجرا احوال خیر مال دانسته در سال نامه و بینجام را متاثر
طریقه محبت خوانند از کجاست ^{و این است} چون زنده الله عز و جل غنی و کام
برای کار سیرت و نسی او از معکفر بر ذری اثر بوده است دعا جان نموده که بر بوشه شایسته از او
طه و الله عباد الله در خدمت رسا کرد و لذت اقل محبت رقم بره با آن دوست مهربان بنویسد
بر خود سیال به تحریرانی رتبه اقدام در زنده نام و امور الهی توسط سفارش نامه کامیاب ادراک
خدمت شریف بود و از نسیم غیر شمیم گلشن خلق همیشه بهاران محسن الزمان مشام خاطر
برافروزد و السلام ای صدیق امانی و امال طه و زمان ضیع انسان مخدوم و طه و حکما
و مظهر مخلصان عالی شان صفوت نشان عا حیران همواره باری سبحان
مکرم و افصال از دستان سرسبز و بیان با اظهار شوق اشتیاق با طاعت سرایسته از شوق

و در محبت و وفا هست چو زار از انوار جان و احاطه تر جان تنجا در همه صفات و در هر شریع
و بطور آن عبادت و انی در کارخانه روح و علم می یابد لکن از دست ازان باز داشته مکن و در ای روز
دشمن و غیر حلیت گریز میکرد اندر که در سنج و اوقاف یا با جانان مغفرت نشان نماید ای جان
مردم اگر چه خاطر گرای بنهایت اندوه گیتی شده باشد لیکن بمقتضای اتحاد حقیقه کائنات و الی
که بر دل دوست یک سبده و سوسیس باطنی اختیار در شکنجای خرد و ملال نشیده اگر بر قسم
در آید و احاطه دارد که در نظر ممکنان بتکلیف که آید بر این تقدیر انبیا است که در این زمینهای
آن گدازه و دمان غر و عکله از حضرت ربنا خواسته آید زیاده حیرت نیست عید گزیده و آینه
چه بر کار آمد امید که پیوسته انواع مسرت مبارکباد و قربین حال و رفیق انالی آن عیدم انشان با و
پایه زیاده تسلیت چه برای رنای بافته دیدار مسرت را در عین جمعیت و شادکامی باشد عباد
و در توجهات ظاهری و باطنی مراعات حفظ انضباط سال و اسب و ارجاع تمام خدمت
را مقرر و منتظر است ایام انجام با و بخانه انان ذات حجت صفات نواب عارت ایات
مرتب است ایست و بابت منزلت خان رفیع انان بدین مکان و اعتقاد و خلعت و ملاذ
مجلس سینه سندی دولت و اقبال با بعد از اظهار جهان شوق و عالم عالم آرزو مندی در درگاه
غیرت که از عنوان محبت سرور و کائنات شاق همان است مکتوف جز بر سر مهر سیدانند
که کائنات گلشن در و ادو لکاهی و در حجت به کام مسرت التیام در و بخشیده نسیم غیر شمع محبت
بختام محبت مقام رسانید آنچه از براتب خلعت و سر با قوم ملک بر سر گذارده بود
از دیار موادر بسته گردید از و قیته که بمقتضای تسلی و در و مسود و فیض نمودن فرمود
از نفوس قربین بانی سرزبان نیست آبان رو نموده همیشه تمنای خاطر حصول دیدار و غرض
بوده که تا به ایندی صبحی از و در دست بهم دید لیکن بر وفق مضمون الی و در
باقی آنها چند روز در مدیانت این نعمت توقف واقع شده انان الله بر و دی و
خوبی کام دل دوستان حاصل آید و فیض باب محبت موفد الی و در ایست لازم است

کرده و از شوق بزم و محال و دودیده ای ام زهر و دین رویت بدیده ای ام زیاده اشتیاق
 که بتجاوز است از اندازه بیان چهره تو را در ایام نشاء و انسا ط علی الدوام با حق
 حسب الم الام جلیل القدر و مرقوم کلمات محبت کلماتی نماید که چون درین ایام بهجت انوار
 و فضل و کرم رسانی که همیشه قرنی عالی سعادت است حال بود که سلطنت جاوید طراز است
 در فای سعادت کائنات نه زاری است هیچ القای نمی شود دولت و اقبال غنی و ناهیه خط و انبساط
 محو و الون فرزند ارجمند مولد شده و نیز بقاعده دستور شفا العوس و مطهر منی باید که نوزاد
 را دم آنت که نه صدمه طرا بخند محسوس است و اگر هم کارش براده و لا اگر بهجت نذر خالص
 و خدیو گیتی و در بر صفت و استیلا بر تمام غوره وجود و همیا دارند که برگاه عرض نیست بر یکا و عر
 اشتباه بر سر از نظر شرف اندکس کند و در محبت و شهادت و کما ناه
 صفت و عوای کسکاه محبت و مودت اشتباه بپوسته مورد عنایات شرف خاقانی باشند
 بعد از اظهار ارام محبت و داد مکتوفه غیر اتم و خبر بیکر دارند که چون منتخت ناه شمع اهد و طلب کرام
 دولت مدد بهجت خیر سبحان عربی از جناب شاه و جلالت و توری یافته روانه ملکین است
 می باید که در بند صورت بر چهار نشسته او ای محکم یکرای منزل مقصود کرده و در نصیحت
 منت ایسته آنت که برگاه و در بندر مذکور بر سر اعداد و اعانی که در ماده کار سازش را اند
 باید عنود از توه بفعل آورده در میان چهار برادر و در اس و از اسف که مراد دارد مکان متنا
 مقرر نمایند که بر دست مقام بالقوی است نه شود معطل نه نمایند زیاده چه سالانه دو
 شان و این شان مله و محبان خندوم و در شان سلا کرای نامه یکا یکی طراز و خیره نظام ورد
 نمود و از مضمون محبت و عشق که شعر صحت و عافیت با برکات بود بهجت خاطر
 دو مستدرا بر افروزد ملل و کرد و یاک که بنا بر ظهور امور ما ملایم بر باطن شریف راه یافته اگر
 بمقتضای این بی شری از ش بدو انقلاب غما روزگار خصوص در وقت که زمان مقام

فتح و دلالت آمده جو صلا از غای می کنند و بدو شنیده امثال این حال در مذاق بجای زمان نخست
 می آید اما در بینایی عصر ظهور در کل و خاری جن و خزان و بیادین کلشن را دوست بدست
 می یابند اما آن نظر بکار برده نگاه حقیقت سنج بر عاقبت کار می کارند و با هر چه
 بصورت نگرانی بر غایت محبت هم تن جانفرازی می که بود تلح طعم از این نیت مکرر و خلوت
 تر و در صورت مستلزم فرض نه مال آلت که درین رکعت بر کمال است بر سر نه و در هر
 لطیف عیس بوده و در خدمت و سبک حساب و قبله دین و دنیا بخیر یک دل بسته اند به این دستور
 عقیدت و اخلاص شنید که ان الله به یمن صدق نیت و صفای ارادت غنچه فی الباب
 مقصود و تمهید بسیار بود و به الحسین غایب می یابد و در لازم دینیت و خبر حوائج میگویند
 کوتاهی نکرده و نمیکند و حق المقدور به موفوره بجا آورده و می آرد و طایفه از این طرف مطمئن
 دارند در این و راحت نیز یک کارند این چون در موزن از روی صحت شریف که نرفت
 و رفعت بنامه جابر عبد الله قلم شریف بود معلوم میگرد که نقص در پاس بر این دست و
 حفظ انقیاد نسبت بجا بود و عبد الله قلم شریف بود معلوم میگرد که نقص در پاس بر این دست و
 موبر الله در ظاهر کرامی خطور کرده آنچه معاینه و محبت و مذاق توان داشت و است رالی
 الحان نبرفته لهذا با سبیلای جذب خلعت که در ظاهر کلامه الیحتی بابا و اختیار با اختیار
 است و مقتضای عنبرین طبعیت که در گذارش نفس الامر باشد و بیگانه سبابت
 و صدق این مقال بر آن خلاصه و دو مان مجرب و کمال موافق نه متصدع و منبج و کمال در عالم
 می و صفای از زبان روزگار است و در شهرستان لیکایی از یکجائی صد فرسنگ دور و در
 و آیین یکجائی خداست کار عالمی قدر مثل بنده نایه نمک طلال لیکالی خوبی بجای آورد
 و در مراسم خیر خدای و موافق خدای خان محبان استظهار زیاده از آنچه مرزبان قلم رود و
 طرف حرف نمک آرد دل و جان قیام و در دنیا و آخرت کمال ضریح مال این کمال کمال
 نشسته از نظر شرف انوار امین الطاهر که از انیده بود و حضرت کینه خداوند عالم

آن منبسط شده به تبسم قبض توأم و عهد مانی و زمان را در این گستران خستند غائبان که نفلت
محاسن و سار در آینه باشد در بنصورت بی نوا و دینیه با در و بر آیین عقیده و پاک
فلحنت میرین میگردد که در غایت نشان عظیم ایشان که از عظم و جلال این کزده فلک
شکوه زهره شیر خفت خفت بنمود بدون دوست و نواز نهشای سحر ز کجا سوزد که خسته
شم عوارث و آیری تواند شد برین تقدیر مستغفرم فالون الهی آنست که ملذذ الاله
را از جسد مردم اخلاص کند بهتر خواب و خوشه باشند و در بیغنا و در جلال
نمانند باطله فحش قبل ازین عفت در باطن نامر و قوم کرد انبند که افروز در بار جهانند
بصابت این در خیر و ای و خدمت کاری ملذذان سرکار و اللات ای با نبند تا زود
نشان یکدیگر بیانی اند با افراض اگر شایع بود در میان باشد در بودن این عقیدت و تا بحضرت
کنج گزایار انجلافت نفیس تواند زد درین زمان سعادت اقربان برگاه میکانکان در سبزه درگاه عالم جا
بانه کان عبودیت سرشت بگزینم انکس باشند فیضان راسخ الاعتقاد که در فواید بسیاری نیز خند
امور دیگر مضار خان مخلص الاعتقاد و انس و طاعت و متعلی بگزین خدمات سرکار و اللاد رسید اند
بگونه ذمی یکسر سگوت خواهند نمود اگر چه در بار معی بکرم ربا خاف است و هر چه صلیب شریف
بر کرات بی ظانکی و محض شادانند از آنکه معجز فروری اثر شریف خواهند آورد اینجاست از انگریز
معاد خواهند کرد اما چون از خواهی تمیقه انبند افسردگی طبع همیشه بهار ذات ستوده صفات
مسند طریقت نیاب بر رف مظنه خاطر عاظم تعلیل کلام اقدام رفت ایام اکرام با و جمیع
انشاء الله علی سرع الحال روزی شود و السلام ایضا اشتیاق ملذذات کرامی تیم و البیان است
و شوق دیدار بهجت آثار افزون از احاطه ترجمان این مردمان جاسعدت را نه ددی زبان بر
و خال نشان را از کلفت جدای بر آرد از غمت و در بار جهان در بر نگار که معصوم
صدق عبودیت و رسوخ بکضایاه و جلال که سرمایه سعادت دینیه و عقیده ایمانی انوار
بقدر طاقت بشری در تقدیم خدمت سرکار عالی مقدور گوشیده نفعی با این بر می آورد و شای

و الا تمام بن الله در سوره التوبة عوذ شد ابرو خان که متصرف زبایدی طلب ماه سینه دار ملک
 کابل بود که گاه می نوشت بود معلوم کردید که بر نه مال اندر و دیگر شمشیر آباد و ملک از تاج صوبه بخت
 جاگیر و کلاهی سرکار بر آمده بخانه شریفه تعلی یافت و اندر بهار بهر صند تر دو و تلافی نمود
 پیش ترقت با فعل مفت کرد و رخصت کردیم بدون سه لک درام مقرری عوض مطالبه
 طلب و کلاهی سرکار و الا شای که در سرکار و الا شای است و بواسطه اعطای حکم معتمد
 میجا بر کثات صوبه بهار و غیره بموجب افراد علوه دول جاگیر نوشته فرستاده که فرما رسد بدین
 بنده درگاه جواب داده که خطای جاگیر اگر بر طبق ضمانتی بنده نای درگاه و الا شای است
 در حقیقت آوازه بدیند اگر حکم نمی شود در ضمانت چه کار است باز پیغم فرستادند که سرکار بهر
 بهر خوب بنده بکریه و نفوذ بعد تفحص و تحقیق بعضی از آن بر کثات موافق و در بعضی از آنجا انتخاب
 نموده و در این زمان که نصف آبان گذشته بود در دول جاگیر نامشخص است و بهر
 شدن بر کثات کل جاگیر وصول سند و گاهی و تجویز عاملان سرکار عالی متعالی در رسیدن آنها
 در آن حال احتمال که بام فصل و توفیق نزدیک است با انجام رسد و در حدود الا بام کرد آوری مال
 مستعد بنمایید در صورت صلاح دولت درین دیده که این فصل دفع الوقت نموده بر وقت
 دارد که شاید بعد بکریه بدست آید خواجه اینجایی بعضی از شرف اعلی رسیده و تنخواه از بیع بکریه
 منظور گردیده لیکن خلیه بخاطر بیافند کثات بد مردم کار نا آشنا اینمقدور و در لایح که محمد علی
 معلول و توفیق می شده باشد ظاهر بنمایند یا بعد ازین حکم جماعت طاع هاد کرد که خواه خواه از
 خلیه تنخواه بگیرند لهذا آن خدام که بدون ذات شریف این ترا بچه خلوص دوستی از برای
 محترم اشتیاق می توان کرد تقدیر میباید که کیفیت موقوف را بعنوان مناسب معوض قدس کردند
 و استراحت مبارک نموده اگر خاطر حقانی مطایر متوجه تعیین محال در بانی فصل و توفیق شناسند و در
 اعلام بخشد که موافقت رضی مقدر صاحب دینی و دنیا و عمل آرد اما تا آنجایی که کثات
 یا نشدن دول سند تنخواه و در ادوات تن عاملان در رسیدن آنها بکثات مقصود و در آخر فصل و توفیق

تقصی شدن جوی بدست خوانده بدینست نفوت و فرد گذشتت خود نیز بدست ارسال جواب
بدست استیصال مترصد است از اینم جدا اگر چه دوست روز زیاد به کینه است اما محبت
نگاه است که در است خوام من در است صحبت شریف که مرتبه انجامیده به تقدیر معاودت به جا
مع اطهر و البه که است از حضرت ایمی رسالت میرود و یک کیفیت معاملة تا شتمانی معول بر کرد
و اینست که انحراف از خود و خود را از خود و خود و طلب محبت است و این تعدیه که از خود عامل
بهر در به سبب کارش از ده عالی است و لا اله الا الله بار خوست بنماید عورت صاحب
نماید و موافق است و سوره که کارش از ده عالی است و لا اله الا الله بار خوست بنماید عورت صاحب
خاطر است از این مطلب متصدی کارش از ده عالی است و لا اله الا الله بار خوست بنماید عورت صاحب
او بهیچ میسم که تا در سوره که کارش از ده عالی است و لا اله الا الله بار خوست بنماید عورت صاحب
بر در او بر آید چه قسم زیارت خواندند اگر حقیقت من را که در زمانی است که بهیچ
شرف صاحب و بنده دین و دنیا برسد و با الفعل مومر در محبت صدی که در عود حال او است
سر از این باید و بنده درگاه خدمت صاحب خدمات سرکار و الله مقدار با و رجوع نماید
بصواب است و عنایت میسر کارش از ده عالی است و لا اله الا الله بار خوست بنماید عورت صاحب
متصدی کارش از ده عالی است و لا اله الا الله بار خوست بنماید عورت صاحب
ظاهر از موافق است از عید به جا آید بر آمد و میخیزد از سوره که در خاطر شریف بود و در آید
موضوعی فیض نشی که در آید جواب علم نماید که متالی از جلیل القدر علم خود را یاد
چه تقدیر بود و بهیچ است و بخت مرتبت شهادت و عالی مرتبت انوی بر زاری که
محفوظ حفظ حافظ حقیق بوده کامیاب دارین باشند بعد از این دعا و دعا و از این و از این
بالانبات ملشون غم فطمت بنده را که در است وجود با عود است از نام عود است و عود است
نام طبع و هر چند مقتضای علامه صمانی از کلمه است بر صفحه و الهامی می شنیدند و در

و مشهود نظر معنی شناس بر انتهای دین نماید که گفته ازین را بگذرید و گفت خبر ط
عی آورند و معنی نامند و انانیت را چون خود را از او ضایع و الیه بکنان رسم دعا و دست باز
در بنظر یقین حاصل است که آن گزای بود در نزد انانیت عالم نانویش و ابله راه نداده و در مقام
استقامت لیکن بنبر شوق اشتیاق و بیدار بخت آواز زیاده آنست که بجزیره و رابدر اندر و متعال
عنقریب بعد از موعلت یکدیگر است ط خاطر بفرایند خالصه بماند و از انانیت روضه الکافی
عنقریب فتنه بفرستد امیده غایب است بعد از نوازیم بعد و نیاز مودع و رای عالم آرا بیک دارند
که بر خیزند و بیدار است که هر مکر و بی در عالم کون و فاعل و در ایجا و بجزیره و ظهور و شک
نزدان بوده و بر وجه از خدا بنده میرسد خبر و مصلحت در دنیا بود عقل جزوی بحسب ظاهر
در تحقیق و تنقیح و نیامال تصرف دارد لیکن نظر بر حقیقت باطن نمیتوان کرد که در دایره او
را کبای جرات بگذارد پس عید ضعیف را همه حالت در حضرت قادر مطلق سبحان
که بر پایه بود و در تلخ و ترش روزگار جانی برابر و بنابر انداخت و در انانیت
جامع الکماله خادمان سیادت و نقابت بنه و نجابت و صفوت و استکمال مسند رای فضل و
افضال صد به بری صفیه محمود و جلال مقتدرای زمان و پیشوای تری طالبان محمدی و یولیم سید
ریشه استقامت را بشود تجلیات ربان و ظهور کاشفات بزدانی لذات بنبر بنه و دایره
با بعد از ابلاغ دعوات عقیدت آیات که مستلزم اخلاص خاص و محبت خاص است
مشهود و غیر مرآت نظیر حقایق تصور بیک دارند که گزای صغیر واجب الداء از مرقوم ملک شفقت
طراز که در دلگشائی و جانفزا حکم اعجاز سیمای دانست در تمام معوج بخت امود و
نزد و عطا نمود و آنچه از حرف کوه باطن در حق صدیقان ارادت منور نقش بر رخ
حقیقت مجید شده بود و در رخ مودت و صلی اعتقاد بر افروزدان حق را با حال خود
و بعد در حال را نیست مجید و محفوف همان طریقه ایقه مرید سلوک بود است که در کمال

که در دست و غبار اهل انظار از انظار و کمال راه یافته از سبب است
 آسمان گریه ای بی پایان در طوفان الدنیا بگذشت مرقع و محو گردیده است حمایت را که در
 در دین از حد سبکتر و خوش پیش از آنجا که بمقام انفق غری بهر موقوفه از فقر آمده
 بر مینویزید بانی عده خاندان مرقع گردیده است بر بنده بر بنده حاصل شود که با
 توجه به این است خدمت مقصود و در مقام خدمت از انظار علی الله و بهر وجهی که در آنجا
 انوار و بهر از وی ابد سعادت تواند بود و با انوار ای که در آنجا بی اطلاق است بر کل
 اخلاص برستاند از شایسته بخود و غری که معاطات با دست فرستاده اند که بر طبق آنست
 کار بند کرد و بهر آنکه غرضت ظاهر و باطنی آنرا بکنند به جانب بانی جمیع بوجه حفظ و تحریک
 و زانو بود معانی و مدد کار خود را که شایسته است از آنکس صحبت با برکات که در علم
 و دستان نتواند نیست برین بیان است از انوار که گذشت لیکن چون بحقیقت وقت بگشاید
 در میان میکند و ناچار خاطر لطیفه شوق خورده و در گذار شکایات بسیار و کار ساز
 حقیقه سینه اغوار سپیدی آرد که بحصول دیرنی نماند کامیاب شود چار باشد فصل
 انضالی تا بدات این در مقام عیان و وجود معهود فیض آموختند که سیادت و لغات
 بر مینویسد و کالات منزلت عده خاندان مصطفی و نقاوه و دو نام مرتضی جدید و فرز
 ملت و دین مابعد از گذشت و یقین محمد و پیغمبر لوی بسیار سال زینت بدر بر بالیدار
 ابد را در عجمه و افیه و انشیه را که بهر منزلت مودت را که بهر مکتوبه غیر از حقان
 میگردند که مفاوضه واجب استعظیم لازم التکریم که بعبارت و لکن از تحسین و
 نزد مهربانان مبدو و معین جانان را که بپایان است و بهر جهت و بهر مفاوضه
 که بهر ملک است و در مقام سعادت انعام جلوه و در دوزخ و در دوزخ و در دوزخ و در دوزخ
 بهر مفاوضه و مفاوضه و مفاوضه و مفاوضه و مفاوضه و مفاوضه و مفاوضه و مفاوضه

بر دل وقت نزل می نماید و از آن کلمات طوقه طمان از روی ساخت انچه سه یار
 از سبیل دل شوق کز می ملاک ما فیض البرکات چه نوب که بتکلف طاری فایده و دستاورد
 نامه برکت از شرح و بیان غیر ضرور است درون سینه ام جبهه ای بهار شوق در دل خوش است
 که ما یک غنچه دل عهد نوزدن کلیم آغوش است بالجمده آدن خود و معسر نوزدی اثر این غنچه
 که از آن الله نوزد و عهد و ایام وسیله حصول استغاثه صحبت سراسر من در وقت نیاز
 سه و ده می آید توقع که غنچه بشاید مقصود بود عین ظهور بر افراز و بالفعل و در این
 فروغ ماهی سیادت و اجتناب نور با صره نجابت و احطفا جامع ذخیال صوری و معنوی
 مخدوم زاده کرم الذات ستوده صفات که بر سر نقد وقت دست بهم داده نام النذل
 مواجعت سائر الکاشفته نجابت محرم و محفوظ است حق جل و علا این نازده نهال باغستان محمد
 و جلجل از رعابین الکمال محروس و محفوظ دارد ذوق نشاید حضور حضرت در الازار
 و علک و شکافه شهود رب العبود که لیس الاز غیر مودبار و صف خاص است
 بر دوام باد بالنون و الصفاء و ساده افانیت و افضال نبات جامع العلم
 شرافت و فضیلت استگاه الهوت و نجابت پناه مولوی شعله آری زینت بدر
 بجای آید آباد بعد از ابلاغ دعوات اختصاص آیات مشکوف طوفیض کسیر در اند
 نه غنچه انبیا به کام مسعود در زمان محمود و محبت ورود آورده مواد انکاد و نجابت
 افزد و مخوار محبت افزا آن برنا رسیدن ملکات اهل صبیان و در طول زمان امتداد
 آوان اشعار بخود الحق در نشا و تنق و عالم اسباب عالمی الا حبا جعفر موم صوری و یک
 مراتب عجمی مستلزم نودت معنوی است و نظر بر انقلاب افشاء روزگار و افشاء
 طرز عمل و بهار و عدم اعتبار بر یک ساز دنیا و زود گذر و فانی و نشو و نما
 در هر فرصت ناخجاری بایک و محول صحیفه مضامین بایم که نعم العبدان ملاقات این

ز عین الکمال

(۶۸)

حقانی

عوض کلام و شواهد است اخبار و مستلزم بر حال عافیت شتالیم میگردیده باشد لیکن چون در ایام
 سابق همچنین گرامی شمعن استهوار از انوار بعضی مطالب هم رسیده و بعد مدتی تحقیق بحساب
 جاه و جلال با بر بند برای نیابت بود و لحاظ این جواب است حصول مقصود مقبول بطریق موردی خود
 الحمد لله که درین چندگاه کار سازنی عزیز می که بسیار است اولی که مال مبالغه قلمی فروده بود و در صورت
 سرانجام نیز نیست و بخیر است و در و غیک حال سایر القلم مشغول ضابطه کیفیت در با عالم دار
 است جمیع ظاهر و باطن را دارد جامع الکماله فضایل و شرف
 شاد افادت اخلاص و مستغفار مشیقه و در این استظهار می جوسته از معرفت الهی و
 آگاهی سرور و تملذ و با بعد اطلاع و عواطف و ادب که منعت از خودت معذور میگویند و غیر
 حقانی تصویر میگرداند که اگر نامر کفایت نظایر مشهور از رحلت مرحوم سید عالم و قیام
 و کیفیت واقعه شهادت سید معفور در دود محبوسه بر نیز می رود و کار حفا که استیفاء
 بنیر حش از عذر اهل وین و تند و بر باطن خوابان ظاهر آرا که در کسوت باورای حلال
 می نمایند براه بخد باید برد و از فریب دل آشوب طبعیت کوب تیره در زمان بی سیم
 از حقیقت ایمان امان باید خواست گارش وجود بی سوره ایشان در ملک عدم
 شهر دنیا اندکی تا خلق از معرفت و آرزو اینی مودیان بار رسته بر بر تقدیر ما جابر خود
 معونی بخیا عالم مآ که دید لیکن از اینجا در صورتی که ترکب و اینی عمل غنی و خود بود
 بحقیق بعبادت سوز خرد و خفت اند و خواهد شد در صورتی که از آنکه رضا بقضا
 داده سر بر خط رضا و تسلیم نماده آید که بر نیت بر آن عارف بسیار خوبی و امکانی
 در اندیشه حال عالم باقی و فانی مشکف است که لباس حیات مستعار حیات بر نیت
 و آساک خانه ناپایدار آید و کل از قیام دوام بعید انشاست است ناچار ازین خالیدن با
 و این چار دیوار غیری باید گذشت نفی که جمیع بلکه رو غنیست باید دانست و دل از

4

[illegible]

دیگر در دستان رحمت عنوانی و فیه ششست پنجاب است عالی ارسل الله آمار بان عقیدت
 در آدای شکر و سپاس مکرر است ای خاص افزون از قاسم حضرت شیخ و قهر است مکرر آن فدا و دود
 محو و اعتقاد حسن آدای از جرات است از آن بکین بجوی که در جبهه داند شکر کند و رواند بود و دیگر
 جلد انقدر و دهم که بنیاب رسیدن فصل الوصول مطالبه که قصد یال خواند عامره و کین دیوانه
 عظام از جلد طلبت و کلاهی سرکار عالی عرض مطالبه و طرح نموده بود و در توجن عا بطاعت
 که بر چه بود مطالبه سرکار محیا میگردد و عیشت و بدر رسیدن فصل الوصول مطبوره که تحقیق
 مع و مقصد می گردیده بر سطح جهات طایع شده فدا یافت که در قسط آینده تحقیق نماید
 در کیفیت تحقیق و در وجه طلبت است ماه شهر میر و نه دره هزار و رومیه بابت قوظ
 در کین در حال ابواب عرضی پیش عمده اخلای مدار الهامی است پس از عرضی شرف بر چه
 حکم میشود که شایسته آمد و در بنیاب می و والاد و گاه آنچه لازم صدق انشاء است بجای آور
 و ظن و کین نیز در سطح و تلافی می مقصد نموده بلکه در تقدیم خدمات مانده احتیاج تبرع
 شکر کند است امید که سرکار محیا در و در توجن افان صورت پذیر شود
 بعد از این از لوازم عزیمت بکشور گردانیده می آید که از استماع قضیه نامرضیه
 خاطر متوش طوالت گشت چون از مشیت نیردی اهد بر اجاره و کین بر نیست و در چه بود
 وجود آمده بکم عدم خواهی شتافت یقین که آن دانا و عالم کون و فاعضا بقدر دان
 مقام اضطبار خواهند کرد این جراحت بدون صبر و شکیب علاج دیرم ندارد
 محض و مستر خواناد که چون در بخلاف کلفت انرا از وطن رسیده بقضای مانده
 در شت استیلا ادلا و افتمه بالنسبه و قضیه و طراش برادر عزیز را معاین الی الی علی
 روی عود و نامیا مفاصله چند روز خلف آن برادر کین از عام در گذشت و غنیمت مراد
 از شافار و نامیا شگفته و در یخت بعد و والد و ماجده علیه الرحمة و انفع
 عالی از غم این خان رخت میست از پی برادر است پس از آن بر سر مراد و مراد

مطالبه

دکمن

سفر کزین عالم در چاشند چه گوید به نویسد که با شمع این سیستهای جگر که از طبیعت بشری و
 عنفوری چه مقدار بی سبب و زورش و شوک واری گشت و چه صفت حالتی و سخت اندوی بر دل تو را
 بیطاعتی آورد و هر چند عالم در دیده نامار یکمغ دواه سرد و برب سرد بست لیکن چون این درد
 لا دوا در مان پذیرد لا علاج سر بر خط تسلیم و حکم انبندی نموده آمد اگر چه کوشش این مایه است
 جالغاه آن اخوت نموده را با اختیار در اضطراب اندر خواهد انداخت و که در دست و پا
 بایلن نابینا به خاطر غم ناپدید این ترا بسیار غم و ملول خواهد شد اما چه نون کردن در
 دایمی ذات و اوه العالی را مسلم است و ممکن الوجود را ناچار از این خاکه اظلمانی با یکدیگر
 در نصیحت کار بردن استطبار غیوان یافت برین تقدیری باید که آن نور دیده که بان
 بنده نهاده انصاف دارد و مشورت خرد حقیقت انبیش خود را از عادات عوام العالی باز دارد
 در تحویل رضیات الهی که مستحکم و فو اکامی است بکوشند و از سر شروع اوداع آن
 رکبانی جهان جاودا بگامه نایم شک و غمید حق غریبه افزونی عمر این آن کرامت گناه
 داستان کلاه دوستان در از دست و طول و عظمی
 صفی کاغذ که ماه قمری درین باب که نرود ازین و کسب خواهد بود نه از راه فقدان بنیه کواه
 بیست و یکم و از کجا میگویم طریق سر اناض و القاهر را میگویم که بگویم کار را بدی افتاده که
 مصداق حقیق این سر ملک الکلام است و قربان آن غافل دال بر ششم که در شش
 و باد من شنیدی و کفیه فغان کیست بر چه حکم علی الاطلاق جل شان و حکیم بر نامه
 بر اعیان و اعراف دارد سازد باغات حیات بخدا و نبات میاد بخود گواید ایام
 و بقیل و قال الله انما یدر اخذ و از کلمات حکیمات در سطحا طالیست و در
 که بخوابش تو راه رود حکم کبریت احمد دارد و اگر تو بخوابش راه بردی تمام عالم رفت
 رت حق تا دستا نرا انصافی دید جوید و سر مشیخ موفقی این کلام

راه

خست

55

بهرستان فضل و کمال که بر یکی عبودیت و تبارکی طرز نروان برکت سازش طوق و قف دامان از روی
 در زمانی که خاطر محب خاطر خوانان نژده عافیت و سلاطین حال در خنده مال بود بر و وصول انداخته
 انجمن افزونگی گشت از اینجا که در پیش راز دلیها حیاتی بر محو کرد و نواز دست اطمینان کرد و بود
 صورت طلال و عدم از این باطن آینه شال توام با فقه سرانه دل شکفتن و انداخت آری سینه علما
 را بخاری کرد و بر جبهه است در دودن سینه آینه راه کرد و نیست در باب حکم طراز آینه
 انشا الله تعالی بر حقیقت المصداق می نوره بنده خوانم دوست طهارت لب لبابین وادی مطهرین
 دیگر از نگارشی نقلی مطابق و یا بر این آنچه در نفس اول این نقیصه مطابقت واقع نیست از این
 بر که ضابطه در عقیده شریفه الهی مقبول است و در کتب مسوکیات حکمتیه است حکم در مطابقت
 فعل که بر حسب استماع از سخنان بر علی سینه است معجز ابرسم مطارحه عرفی می توان بر وجود
 برداشت زیرا که خلاصه دلیل کلام مولوی عبدالحق جایی که در باب کتب نفحات می نویسد
 است که جوایز بار ویش از در بحث در آمد و بر سخن در ویشی اعتراضی می کرد و در روش بر
 و محبت تمام نشد عارفی بر خیال و توقیف یافت و گفت اگر آن مرد که ملی بودی دوست بهمان حلقه
 مشابه عموده بر کرنا شفیقه بر گاه آرد و شدند و لیکن از بسکانه ناز را بوده باشد آ
 زردگی منصور زنده دل با وجود مرتبه والایت کبری برای بر سر زدن کلی از شیعه نباشد
 بود بلکه بنام عمل خیر را بدون عرف زبانی آرد و کی و کرانی راه عمل نیاید با قطع و بر
 اگر راه یابد مانا که نزد مشایخ صوفیه منصور آرد و کیا که گاه نباشد فقط و بر ایشان علم که
 علما و تابع التوحیل است و در همان مثل خویش پیدا کن تا سوال ترا جواب دهد در از
 دفعه تمام را چشمان عفویت و بر السلام علی من اتبع الهدی
 آفتاب فضیلت و کمال دستگاه عموده دودمان و نقاد و خاندان کمال پور است تا از این جنت
 فادیت با فزادان دعوات محبت ابر عموده مکتوب از مرغانی میگرداند که کلمه است بلاغت

بازرگان طرادت میا که در لیسان طبع کای یزد و گلستان خاطر بها انکه نیست ارسال به نرفته بود
در حجت نکام شلم افروز سر زشت و کنت گلبه ربع رقم خانی نقش میرای صفی بیانی گردیده
که اگر به طور باس بر است بطبعه اطلاع رقمه الوداد بین میز اند باری بتجرب ایامی کاری و
مطلبی رسم یاد آوری میز کرد و بجای آفرید کار لوح و طم که از اولین روز برای تالابوقت که
دست بخیر باس غنچه انچه شناس بی یاد آن چهره آرای محبت و اتحاد نمود و خود را
برین یاد دل شاد یافته تعداد مکارم اخلاق ذات ستوده صفات بزرگانی داشت سعادت
در کارش مخالف نیست نگرانی نموده احتمال که مکاتبات رسیده تا این زمان بمطالعه
کرمی در آمده باشند و در ایام که ذکر جمیل از قبل انقلاب مضاع روز کار در دربار بسیار
بعنوان دیگر بیان آمده بود در رعایت حفظ الغیب مستلزم قانون لکاهی است تقصیر
نرفته اما جرات آن کرد که وضع زمانه قیاس بنطری آنکه که تفصیل اجمالش حرفه غنی نماید امید که
شاید مقصود عنقریب حلیه غنای بهبود و سود شود مشتاق تو ایم القدر را که میرس
بجز این است که مسند جاه و جلال بمیان ذات عالمی در آید تا نوبت طایف فنیع خطاب
رکن السلطنه و علی عهد الخلافت کبری عهد الملک افرازان سال زینت بهر
بعد از تقدیم مراسم خواجی و خیر جوی الهامی نیاید که مفاد واجب واجب الایثار و الا
گرام در زمان میمنت التزام بحجت و رور بخشیده باعث از یاد مواد اعتقاد گردد
محمد شفیع الدین ایامی بر کینه سر دج مرقوم نام بر نوایانی رقم شده بود اگر مومر الیه در حاله
والا سگار عالی بری اندیشه باشد بنویسد که نوکرانک باشد زنده والا اگر بی حضور مومر
گردد در آنجا که نگاشته بلکه تاء زنج سر با مفهوم حق شناس بود در خصوصت اگر
بر کینه ندرت تعلیق با خالصه شریفی یافت اینتر است معروض بینگاه دولت و اقبال
صاحب جانان گردانیده ادرانجندست کرامی سپرد لیکن چون از محل نامه باز رفت

برکنه بدو توسل بر کار عالی شاهی مسلم مانده و سنده خدمت بنام دایه میثا را بعد
رفت که به آیین بیعتی بر کارم عالم بر دوز بر بنقد بر معزز است
المرید که غایات و الامتیه ~~کلی~~ مرتبه کمال شامل آن جلالت نشانی است و دوستان
برشته روزی میخوانند چنانچه خط و ربط و رسائی و دانائی آن شهابت منزلت بعنوان شایسته
مرد و غنی محفل اقبال میشود و وفود یاری بر کرات و کرب برسم و از تر خیمه خالی سابق سیرد و بر کرب
از رفته نایب بپوشی بدون و خود از عالم جاکر عالمه و انمودن از آیان صدق و اخلاص صاب
کالم نابسته میاید برگاه نسق و نظام و اصلاح و جمع وجود و البته با اعتماد و اختیار آن کما غایت
برده باشد در صورت چه کنایه که به خصوص شایسته کمال حال قبول بر کار عالمه قدر که در فوج ارای آن
اعتقاد کما غایت نور اند اطلاع نمود از اوضاع و احوال آنان باین دو سمت از انهد اعلام بمیانید نام
علی الزم آنست که از خوف و شکوک هر کدام گمانی مصلح مطلق گردیده بر گرد دولت خود در اینست
دار و کار آمدنی دانند بنویسند که در خور خدمت و نیلوند کی از درگاه عالم پناه و شجره برده
شود و دیگر ارضایت میشد و بد بر دوزگاه و بنده بر نگارند که در مقام غنائت و دیگری بجای
اوست که در آری که آن کفایت دستگاه از بنده نای و اخلاص و اادارگاه اند بقیان که
احال بمقتضا و سوزی و غیر خواجه مال سرگرد دولت مدار از بر باب خبر یافته رونید بر
جمع کبی بیان نخوانند آورد و کیفیت احوال و اوضاع بر یکساکم و کاست تلبه خوانند که
زیاده چه نگاشته رود و ~~کلی~~ از روی و قالی دار السلطنت الامور
معروض خبابه جلال گردیده که فیل نابان بریزد رعیت از ر بسیار برسانند و رعایا از جور
صفا آنان حق نزد آن وزارت مرتبت بفریادی آینه لکن از جلیل انقدر شرف ظهور
بانت که بر تقدیر و قیاس در عذر تقصیر هر کدام تنبیه نماید بکشد و بر کرانای بخار و دوزخ
نیل آینه پیش قدم آنجا به دانند از نوکری بر طرف سازند و آنچنان نمایند که من خود زین جهان
مراحت بحال رعایا و مغزت بحال زیر پستان نرسد

مفاد واجب التعظیم لادم الکبر بر مرقوم قلم خجسته رقم خادما مشیخت و کرامت مرتبت سرت
 دولایت نقیبت عقیق و محاسن آگاه بدایت و ارشاد انبیا و زبده الاولیاء و یوت الانقیاد
 شیخ الاسلام مخدوم الامام در نهام سعادت السیلم بحجت در بخشید باعث از روی مواد ارادت و اعتقاد
 کردید آنچه باین مبارکباد خدمت دیوانی سرکار و الاسلحه از روی شفقت و مهر با نفس ندر خفا
 فیض لکاشده بود اینها همه از میان توجیه باطن الهام مواطن بزرگان دین و اهل کشف و لقای
 عقیدت انی کرده و الاغلو و ایدل اثین است دانسته می آید امید که بتوفیق او غرض مقصود
 مهر و محبت دوستان تادم حیات دل افروزی نماید کاری و خیریه که از خدماتی آنست علیه
 راجع باین سرکار دولت مدار بوده باشد بانها و اعلام آنی شان دامن گردانده و همیشه زرع
 و افرای خلاص تصور فرموده از کوشه خاطر حقیقت ذخایر فراموشی نازد
 مفاد واجب التعظیم لادم الاعزاز الخاشعه قلم عطوفت طراز خادمالی اسباب
 و نجابت برتبت مشیخت شرافت منزلت حقایق و موازات محرمت بدایت و ارشاد شنبت
 زبده شیخ کرم عمده اولیاء اعظام در حجت نهام بحجت در و بخشید باعث فرید سن
 ارادت و اعتقاد کردید آنچه از روی مهر و محبت بر رقم درآمده بود اینها همه
 از اثر توجیه باطن جمیع مواطن دانسته می آید و مواد شوق و عقیدت بتوفیق او
 و ایما افزاید ان شاء الله بنحویکه دل بخوابد و ریافت حجت کرامت بهم دید با فضل
 اکثر وقت بیاد حضرت و تداوم کارم اخلاق ذات منظم جنات صرف ستود
 و مقت حضرت خاتما جامع شریف الشافی قاضی محمد شیرین پور سید بسندان اخیلا
 و مقالات عقیدت تیر زبان اندر نقد بر در کالات صورتی و معنوی در غفلت
 بادش زاده جهان و جهانان بعنوان شایسته بیانی می آید خبا نجه مدینه ایام
 انجام تشریف شریف معونان عالیشان از روی عنایاری و افضیه باسم محمد و شرف

ندیرفت اگر که در شکر طوفان بگردید یعنی بود احتمال که یا خام یا بدن در حضور برزخ منبت الحال
چندگاه مسافرت در بات عبادت مشغول بماند و دست افرازد باید بود و احباب صبیح آفتاب
آوردی کامیاب بداشت از این راه از دست طاری که این خدمت الفیض
و خلقت الکبری عظیم المرتبت جلیل القدر است اسب که حقیق سکه و الاموال و خیرات
و اعزاز و محبت طوری بر قوم تم منشیان و طار در مقام خیرت و عبادت سعاد و زود
با عین دل افروزی و محراب اندوختی گردید با هر شده بود که بتصدیر یا برکت سندی و یاد
بود و تحمل گرفته متعلق با کرم کار و از این راه در ملک افتد و بود بنویسد که با لسانی فلان بود
و تامل و گریان را بجا آوردت بنافذ ابو الحسن و برون با کوششی رجوع با نیت و محاطه
با نیت و عاملان فصل ندر منقطع شود و تمام این کار شرف و در کار خود تقوی و خود و بتصدیر
انجام پذیرفت که در بنیاب بیج بلیغ بجا آورد و خواجه دکیل سر کار که بدربار جهاندار قیام
خدمت کرار و معروف خواهد داشت و بکار و کند عدم تقویم آداب و ادب که بنابر اخطار
با وجود و او امس بسیار بی اختیار بمان آمده بر جنبه بای در دامن اعتماد زار شده می آمد
آسانی شد و مسافر بر روی نماید و است که چشم زلف و کرم را بعبادت و کار نگاه
بر آردت باطن انداخته عذر خواهی بود از خود بد شد و بهمان دستور با نوا و کار
سر کار بنیاب طواف و افسار یافت زیاده و عبادت و در ایام دولت انجام
المرام با در بنوا و بموقف عرض علایم تعالی رسیده که در بیان زمین و اوان
برکت نیست بپریشی بول و کلام بر کار و فضل آثار و برکت سلطان بونعلق جاکر در بر
نزار و خود و بایم جنگ و صلح میان آمده جانیان بزرگراه و خطای داد و خواه اندند
و قطع خصومت و بنماند بنابر آن حسب الامر بلیل تقدیر کار و شمس میاید که کیفیت
این قضیه که اینجی دار رسیده بنویسد دفع مواد مخالفت و این صورت بنید و بر کرام

نیز فرستاده در جای ده تهم خود آید شونده به مبلغ تقویم رسانند و آنچه آن کنند که در کار جناب
جاه و طلال نظر بدارند بر سر ششم و هفتم مکتوب مصادقت است و در هجده تهم به کام رسیده
درخواست آن خواست خدمت برکنه طلال بر در صورت جاکند و کلامی سرکار و از این پس
القای نه شجره عظمت و طلال از نهال گلشن امانت و اقبال غره ناصیه ملت و در این
معلوم کردید اگر چه اینجانب در محله عالی پیش آمد و به معبود آن سلاطین جانان
و کمال منجور آید چون مراتب انتقال عالی می یابند به سامع حقانی جمیع و در طلال حضرت
رسانند و این آن اگر کیفیت کار برداری و لغایتی گردد بود آن سیادت صاحب
و اصلاً بقلم یاد رده بودند که به عنوان خواستند پرداخت و سر انجام معاملات و افزای
مال چگونه خواهند ساخت لهذا کارش می آید که این همه بطریق اجمال بنحویه قابل عرض
میگردد و از آنکه در مورد موضوعی مظهر گردانیده ان شاء الله فرستاده آید پس
خان عالیشان ملکه مکان ملایم و محبان ساور و ستان بخواره مسند نشینی و زاری با
بعد از این از ازم و درستی و یکجمله مکتوب غیر از احاطت بند بر میگردد و در مورد جناب
معلوم شد که خدمت اینجانب و خود را می گردانند از تغییر در احوال بخود فرستاده و در این
دفتر در آن اظهاری نماید که در سال گذشته و به سبب جمع با خافه متوجه کرده مال و
سال تمام ببقایان شصت و یک سال طال با خافه تا سبب بخود بر نور در سال گذشته و به سبب
بیدار است که تغییر مورثه را به سبب بیدار و توفیق که مخلص ایران اطلع بخشند و در این
برکنه بهیچ وجه که در سال گذشته اضافه نماید با بهیچ آورده کیفیت افزونی نرود و آنچه
سال بر گذشته شصت و یک سال که بای عکس او نیز عیان آید اگر تار جسد و نقص
تغییر شده به سبب تعلیم فرمائید از حسن پرداخت ذات سبب لغات حاصل است که حاصل
کار آمدید با این تغییر میجو آید و به تعهد دولت قریبی مردم که اوایل سال متعهد

[illegible]

نماند و هرگز نشاء آه از حال یکل سرکار و دلتد در نیز ما بر قرب رحمت را آید و الهیست مقرر شود
بایست و پیشانی خود بر طعنه بندگی بحال ماند جوابی قلم خوانند خود که بجزنی نیای معانی نیای رسد
نیکو دانند در بنیاد از وی در شجاعت ابرار طالب مع فیض جامع جاه و جلال رسیده که بوجبت الهی شرفت
جاه خواهد محمد نقشبندی خدمت و وجد از جلال چهار بنیاد آید بحال مانده و چون خواهد نیکو دانند
خدمت الهی و این اقطاع سرکار دلتد در استغفار و عفو آنگاه دودستان خواهد غم الدین را بجا
نور الهی مقرر کرده ابر حلیل القدر شرف قصه در پست که چون در بودن و در مقصدی معامله مالی بود
احسن انجام می نمایند اگر چه نیکو از وجهی متوهم شده باشد بهتر آنست که در حفظ امور السرف و دینه غم
مخوف و بدستور سابق بحال دارند و در حضور تنگدستی پذیر می شود باید که جمیع خدمات بگذرد تا بیک
تواند و از این که خواهد غم الدین از دسال است و تسبیح و نظام کار تا بیک که از خود دانای بحال
بهین تقدیر از مردم کار دان معاملت هم جز و در سر کار است البته این خدمت دانند و بنده و لب تحمل
و کرد آوری مال قرار واقع تواند نمود منصوب ساخته بر نگارند که بعضی و الا برسد و چون خواهد
در ابرایانی منجبت شایع حسن کبیل که بیست و دین بر طرف گشته بود و در بنیاد بحال حکم شده
خدمتیه در غر حالش برگاه روز نماید و معفو می سازند نقیانی که در بر باب مطابقی در معالی قدر
فعلی خواهد آمد و در کتاب مکتوب است اسلوب تقصیر بی باقی محصول بر کثرت ارسال از
و سرشته کاغذ بهر الخلافت و در شکام رسیده و آنچه از حد و حکم اقدس اعلی بحالتی
عنایت خان در ماده تجویز دیوان و امای دیگر بر حسب التماس آن نجابت مرتبت قلم شده و تجویز
چون این مراتب معروضی ضابط و جلال است سرانجام تحصیل مال و البیان زر و کاغذ بهر الخلافت
نکرده بدو بهر استحقاق بویست و در باب استیفا خدمت بزرگ فیض جهان کرامت بزرگ
که استغفار از خدمت سرکار دلتد در بعد فی بنده که در سوخت عقیدت این بی نصیب
بتر آنست که بدستور سابق در تسبیح و نظام معامله دیوانی و این قیام و زریده و در بنده
جمع سال آن محال مع غیر محال مقدم رسانند و خلاف آنرا پسندیده پیشگاه غر و جلال شده

از آنجا که بصورت دیده عقل مآل از این پیش محاط نموده و جنب است که غنایات عالم افزور عالمی نوزید
عقیدت آثار هزاران جهان فدا باید شد و در مصورت یقین حاصل است که آن رسیده خاندان
شرف و کمال زمان برداری و انشال امر واجب انقیاد و مقصد بهار اقبال خود دانسته بهر هر
مرد و جوابی نیاید مروضی و الا خواهد بود و از این تفاوت است
رفت و جلا و شرف شایسته و میان استگاه لعل محمد سواره در حفظ نامی
باشند و فی و سوره که مکتور محبت بهر در و در آنجا رسید و آنجا از استقامت
خود در چنگل اسلام آباد به بنایت امارت و ایالت مرتبت خان عایین علی خان و
حاکم جهان و طاع است مقام و حسن سیر در و معل مال واجب حاکم و کلایه سیر کار و دلندار طبع
اظهار علی و تنبیه مفسد آن گوینده احوال در نهایت رعایا مال گذر و در سیر محبت و ولایت نافه
شکس در باب حقوق و عفا نگاشته بودند معلوم گردید اهل در عالم و سایر و سمان
درست فهم یکسری است که در حرف و نوشت آنان همین سعادت است بهمان آیین و
و آنها جا نگرفته و کامیاب و تعلی می آیند خاطر اعلای پسند را متعلق خوبی احوال خیرال
خویش دانسته در بر صند گاه بر خصوصیت کیفیت آنحال اطلاع میداده باشند و یک لک
کامیابی که از جمیع سال نرفته در بر کنه کل و مبلغ در محال دیگر باقی مانده عقیده شده و سیر
نکار برده جهان کند که از دو حوال برسد و تا دام آخری باقی شوند تعمیر و توبه و سیر
پیشکای و اعزاز و اعانت عاملان هر قسم باید بخود ارفه و فعل آورده و از تحصیل
سال حال خبر یافته از می نمایند که مال سرکار با تمام برقت و تکام بر حوال انجامد و در
در هیچ حال اقی مانند امانت نباه رفو و سمان است و استفاد محمد کار با نیت با
مخیر مانده که در خط مفضل نقیده در تشخیص جمیع سال حال و تحصیل محصول فصل بهر
مضون معلوم گردید تا این وقت که ایام فصل گذر با تقیض بوسه یقین که مال واجب

این کتاب تمام بقید وصول آمده به تحویل فوط دار عاید ششم باشند و تشخیص جمع از روی خود محقق
 کفایت سرکار و زمانیت رعایا سرانجام پذیر کرده نمایند بدین تقدیر سر رشته سال مذکوره باجم
 در اصل باقی خریف بله توقف و ابرام بدقت معانه و الا در حال درند و ذری که در فوط خانه برکات
 موزون شده در هر چند کاه فرام آید سرعت و استعجال بخزان و اوقه در السلطنت لایم برسانند
 و در محال متعلقه این و فوج ذری که در قدغن عظیم بکار برند که از مردم تها و در دست دار و فصل
 انرا جازاید الحال از قسم نیست و فصلان و فرمالین و غیره ذالک مخالف حکم جهات و اعانت
 بر کربلای نماید تا ریزه و غیره الحال را کسوده خاطر بوده در کسب شش خود استحال نماید و بر
 و عین داخل دولت بخوابی و افزونی مال در ابتدای مال و برگردانیدن و در آخر سال
 بنحویکه در سال گذشته از آن رفعت ناپه و آمده از صفی خاطر خویش عطا شود در آورده سال
 می باید که بخلاف ماضی از جمع و جوهر و در اختیار بوده طایفه راستی و درستی و کور
 مال و کار بر ذری انجمن بدین نهاد سازند که تلافی مافات صورت بند و بجای حس نیست
 آنجا شجاعت سینه مودع جناح و جلال کرد و در این خطی که در میز او نمود
 بجه و تلافی در کمال افزونی گشت کار سال کیفیت محو حال را سازند بودند و بطال و در آن محو
 مندرج بعضی به بیت رسم و آیین محال و بخواب کارگاه آنست که در یک وقت طایفه در
 کار بر ذری و کفایت سرکار و زمانیت رعایا بدین نهاد شش در کرد و ذری مال و سرانجام
 معامله را چه و کرد و گویای نمیشوند بدین تقدیر میباید که در تشخیص و تحصیل محصول فصلی نفس
 جمیل بکار برده مال واجب فصلی که در ذری و اوقه بقید حفظ در دارند و بر ذری و عارض حال
 چه لکاشته اند در جنب و عاری نمودن چایای کینه و خام تا کینه تمام نموده انجمن کنند که متوجه
 ای افزونی مال سرکار و الا ذی را نماید و در فرورداد چایای مذکوره اخلاص شود
 اکتفای بر بکارهای رعایا ناکرده خود بهم جا و از سینه نومی برداشت نماید که کما

و علی

قبولیت بر عیال و مواخره و عواقب و در زمان علمیه در دست ایشان خطی که در آن نوشته بودند بمطالعہ
 در مضمون آن اطلاع رفت نوشتہ بود در کمال محنت و کمال کوشش و کمال تعب و کمال زحمت و کمال
 سال حال مشغول و سیرالکمال مال و محنت و کمال کوشش و کمال تعب و کمال زحمت و کمال
 بایماندہ است تا با مال و اجیر و کمال کوشش و کمال تعب و کمال زحمت و کمال
 و کمال محنت و کمال کوشش و کمال تعب و کمال زحمت و کمال
 شہیل و کمال محنت و کمال کوشش و کمال تعب و کمال زحمت و کمال
 و کمال محنت و کمال کوشش و کمال تعب و کمال زحمت و کمال
 اندر خیال کرده باشد کہ نانی الحال و در ذیل باقی خوانند و کمال
 آنرا و کمال محنت و کمال کوشش و کمال تعب و کمال زحمت و کمال
 این فضل علمدہ فصل دیگر کردن و در ذیل باقی خوانند و کمال
 اللہ و بانی ہم فہمیدہ کہ در حق شما از مردم استماع میرود و زینبار کہ بعد ازین بخوار اینجانب عمل و کمال
 نوع سرکار نباشند و مال سرکار دادم برقت و کمال محنت و کمال کوشش و کمال
 و استیادت شاه ماہ نزع حبیب در محل کرد و در کمال سال عاقبت کمال در جنبہ یکدیگر گاہ سبب خدمت
 سرکار صاحب او اندر خود را بموافقت یکدیگر بوجہ احسن ماس از جہ معینہ است بہتر خوارت و طرانی
 بام مدار و سواد و زبیدہ کار نامہ سرکار و الا را حوالت انحراف دند و دفع مادہ نقار و کمال
 بطول و عرض انکونہ و اکونہ و حقیقتہ بر کمال کوشش و کمال تعب و کمال زحمت و کمال
 تا محنت و کمال محنت و کمال کوشش و کمال تعب و کمال زحمت و کمال
 باضافہ نمایان داشتہ است کہ بخوارت و در نحوای آن نامنت نہادہ شدہ بدفعہ خوار و الا
 اعدا شدہ خدمت کاغذ و سواد و زبیدہ کار نامہ سرکار و الا را حوالت انحراف دند و دفع مادہ نقار و کمال
 در این موجب اعتبار خواهد یافت مخفی نماند کہ چون گفتاری نزع و نقار آن جلد و ثب و در این

در
 رجب

در این دنیا شکایت از این بین می آید در بار عالم مطهر با شتاب و اشتغال انجامیده و هر چند بر
 اندوزد و بنده نگاشته اند که با وجود بیداری یکبارگاه و عقل معاملت هم و دل آگاه به همه بر خاشا جریست
 سودمند کردید با افزودن فضیلت و رفعت پناه حافظ امور ایسم را که بر دین و دیانت و در انعام
 و در دو عالم با در هر طریقی مستقیم می درایت می شود و بجهت تحقیق ماده نرسد و خلقت حاکمیت باشد
 آمد و مقرر گشت که غنائم و دیگر خصوصیات آن محال نیز دریافت صورت حال اعلام نماید لازم حال است که
 و نگاه راضی بطوری و نفسی لازم بوده تعصب را که از حسن عالم افزود دینی معنای با دیر است
 بر گزینش بیجان نخواهند آورد و در آنچه کارهای سرکار و دولت در نظام بکار می آید پذیرد و زیاده برین
 و اگر به بلند نشود و هیچ موقوفه بکار خواهند بود و تا مخفی نماند که چون شده و شکایت برود
 علی اثر نداشت پناه فریاد و نظم را بخواه از بدست کسی عمل و فعله خواند و عدم وصول از دربار
 پسند و ماصدا سپاه و سپردگان بی محصول مقصود از حد گشت و آنچه از دستاوردن دول
 جمع اسالی باضافه نمایان و بیجا مال را بجهت فضیلت نایب ماه زلفا که بیست و ازین چندگاه گشته
 بودند تا در وقت که ماه و قیعد میکند و اثری از آن متغیر نکشت معلوم تا حدی و خطی در
 مدت سه ماه از اینجا نیاید و به چه در اینجا برسم و غفلت و نصیحت برآمد کار و کرد آوری
 لکارت پذیرد و دیده جوابی تفحص حال چگونه می نرسد و گفتگوی نزدیک و فراق آن رفت و آمد با او
 در میان این در بار عالم در این انجامیده و نظام تفویض خدمت دیوانی با معنای پناه
 بر چه از غمی که و کار دانی از آن تصور شده بود که نشی و نظام محال قرار داد بر فرزند
 آمده از بند و لب آفتاب جمیع خاطر فراید افزود و تضییع بر عکس و بیست و شصت
 باطن و زیاده ای نصیحت روی نمود با افزودن فضیلت و رفعت پناه فلذا از آن برین و دیانت
 و اعتقاد می رود و ظن غالب نیست که از حق و نفسی لازم در گذرد و بجهت تحقیق مقدما
 موقوفه فرستاده اند تا در اینجا رسیده که با نیغ دریافت نماید که عمل و ملوک از آن و فوج در

سعد

و عالمه در بر کنات و لطیف تشخص و جمیع مال و کلام مسائل و حقایق آفت سالکانه
و دیگر خصوصیات آن محال چگونه است در میان خود را و آفرینش ماده نریج چیست و فریاد و
تنخواه دار فروغ صدق دارد و باید که نزدیک من عاقبت که استغفار می دنیا و آخرت بدون هیچ
استغفاری غیر از حاصل کردی وقت است حق و کمال نفسی از مرتبت اگر ظاهر است و در آنچه نورانی
بر مراتب مظهره کافی بود و اطلع برید و در این که کمال است بخیر و خیر است و عاقلانه
اگر می بخواهید این را جمع است و این که اهل اولاد است و غرضی نفسانی ندارد و در حاصل بر تقدیر
عالم گمانی کشیده آید مانند روزی که از دست گرفته اند و این عمل اشتغال از دست بریده و این عمل
در دست بریده بر دست نیست و این که از دست گرفته اند و این عمل اشتغال از دست بریده و این عمل
نموده که بر دست گرفته اند و این عمل اشتغال از دست بریده و این عمل
و این که از دست گرفته اند و این عمل اشتغال از دست بریده و این عمل
آفرینش ماده نریج چیست و فریاد و تنخواه دار فروغ صدق دارد و باید که نزدیک من عاقبت که استغفار می دنیا و آخرت بدون هیچ
استغفاری غیر از حاصل کردی وقت است حق و کمال نفسی از مرتبت اگر ظاهر است و در آنچه نورانی
بر مراتب مظهره کافی بود و اطلع برید و در این که کمال است بخیر و خیر است و عاقلانه
اگر می بخواهید این را جمع است و این که اهل اولاد است و غرضی نفسانی ندارد و در حاصل بر تقدیر
عالم گمانی کشیده آید مانند روزی که از دست گرفته اند و این عمل اشتغال از دست بریده و این عمل
در دست بریده بر دست نیست و این که از دست گرفته اند و این عمل اشتغال از دست بریده و این عمل

مجمع داده باقی را بر روی خود ریخت اتساع خانه بطریق امانت که هر روز میباید که بار بار
 از جمله در سر و بر پا خور یا از حوائی شهر یا از امكنه دیگر بر جا که دست بهم و دیر زود و سر انجام
 پذیرفت با اتفاق ملان بقیه فکر نکرد بفرستند که خزان را از بنجار داشته بیارند و بخور دهند و در بار
 معمر نمایند که منزل بمنزل علی مفت نمود و بجزو فیضی که خود رسانند و در بنای است تا که دانند
 و بخور جوایز کمال اطلاع دهند خطی که در جواب از حضور می آید و در حقیقت عجم
 برکنه شمس آباد و نقل و حمل عمارت محلی سال گذشته و افراد و سواران و در وقت متفحص
 و تملیص کرد و آوری الواجب ساخته بودند و جلالت در آمد احاطه حج سال گذشته از حج سال
 پیوسته مسکن است بهشت بحر آن امانت پناه شد و مطالب دیگر که شریعت و است فرستاد بودند
 به جمع انجمنه سیم و آبان مال کارشناس **شما** عاقبت این نیست که در نظام شما و در نظام
 حاکم حکومت علی و میان روی و حسن تدبیر که نتیج ضابطه و منظم خوبی حال و حال بود و باشند
 بیشتر نداشت و کفایت سرکار و نظام است رعایا انقباض یافته باشند بخوبی مطالب
 و مقام و فوت نشود و سر انجام کار بوجه الحسن که آید عاشق است بنمایند که بر نقد و افساد
 باز کرده انجمنه بیشتر نیست اما محروست یعنی بنده و بسیار که آن گفت پناه بخود که در گذشته
 بحی سرکار راه نیابد و نهایت امانت منجر بحسرت باشد جمعیت خاطر و کمال استقلال و تقدیم
 خدمت قیام نماید و چون در این جمع نمودن و از شکر هم زیاده را آن برکنه بکماله و جوهر بیان فاساد
 برکنه و نهی که بر اوضاع برکنه شمس آباد ساخته اند که بایر محذرت و از است و ایالت و تبت صفوت
 و نهایت شربت خالایشان و عبادت و میا پناه فوجدار بادشاهی و در ماده امداد و اعانت
 آن امانت و نگاه بوزارت پناه میر محمد نعیم دیوان منصوب سرکار دولتدار که تا این زمان
 بار السلطنته لا محوره رسیده خواهد بود و از برای موافقت و ضبط محصل و متابعت در حین
 معقول تمهید نماید و آنچه که در این گفته شد یقیناً که بدان موجب است و در وقت شما

م
 م

[illegible]

از قالی عام و دو تنی یا فرزندانش میان خیار و سر رشته جمعید با ارفاضه نمایان در سبک
و محصور انصاف و نیت تا دم آخرت بوقت تکام بیاقی نرود و تردد گشت کاری و اغرضی نرود
نصایح لکمال خود ریح و کار پروازی از قرار و احوال آورد و صورت کار خود بر کارند و حال
نمودار از برکنار برارند و نظر برند که در انجا اقامت تواند کرد و در باب احوال و امانت آن امانت
بناه عیش و عشرت و گاه شیخ محمد علی و شجاعت بناه مرزا علی آنچه بایست لکاشنه شیعین
بمقتضای سبک بکند گاه در سر انجام بنام سرکاری و معاون شها هم از ایند بود باید که جوهر بیان و
زمانه آن کون در میدان در عیاد سبک برکنار بکند بهر کجاست و امانت بناه محمد مینا را
ایمانی مستقل آنجا دانسته مال و ارجح کار را تحصیل ادوار بیکره باشند و سخن و جلال حساب
بود که مرزیه مقرون کفایت سرکار دو تن در روز امانت رعایا مان گذار بوده شهر بیرون نروند
و حسب التور لیل آورد و در خلاف مختار باشند و در بنایان باشند
محمود اخلاص مخاصصت آسای خواجگان باشند و اسرافیت باشند مکتوبی که مرسل دانسته بود
رسیده و هنوز مودت مقدس از رزاقیاست که عاقبت است اعظم بنویسد و فهمم کرد و در این
و تالیف در باب عقیدت است و حسن و قبح میگردد لیکن چون بمقتضای تسلیم باطن در دام
آن و افرال و اعتقاد و میرسته مطبوع خبر پادشاه شناس است از شرک کاری حسن اتفاق بدیع نمیاید
که تنقیر و دیدیم چهره آن طایفه از فرزندان پادشاهی بسیار حال خالی دانسته ارسال بر ملک
متکرم آیین محبت شناسند با نوح رام محروم و فخر و رفعت لکاشنه آن عقیدت بهر نوح
و افعی مرغ و اید شد که در بنایان خفی نماید که چون موسم فراوانند نمودار و نام عام و انبوه نام بر
در یاد کنند که بر زبان بند نشین است و بعد چندین سال عود نماید نزدیک رسیده و در این کام
باید حصول کلی در حال سابر آنجا ضبط در آید و جوهر و سبک بسیار در کار تار
ساکت و معابر مردم خبر و در شود و نوح و کذا است در مال سرکار راه نباید لغت است

حبیب الله علیصدر رسیداری برکنه از منی بوجوب علم و تدبیر پیشین میرا برقرار است و تعهد افزونی
 جمع برقرار الا برده از غنا جاه و جلال دستاری یافته کرد و در آردی ما واجب ضبط محصول قال کرده
 و جمعی از امسال پیش کار آن امانت بنام بوده انار دو تنواری عینه ظهور آورد و در نظیرت بسیار
 که باطن مشتازان بر بندرت معذله محصول ضبط حاصل است حال بر قوم فراداده نماند و شخصی
 جمیع سالها را بنوعی شایسته سرانجام داده کیفیت حال بر لکها در کور و بیستگاه عظمی و اعلی
 که در دست من است و در دست من است و در دست من است و در دست من است و در دست من است
 که علم و روح و فکر از قدیم غرض است برای جمیع خاطر رعایا باشند و در دست من است و در دست من است
 ایامی که با امانت و تدبیر و کرم که چون علی بای شریک می داشت علی در راه شده است و در دست من است
 علی که بر تقدیر کرده و بطور معمول قدیم علی بای شریک می داشت و در دست من است و در دست من است
 زار است و در دست من است و در دست من است و در دست من است و در دست من است و در دست من است
 علی عودن و زار علی را سر کرم کار و در دست و افزونی مال و زبانت خلق الله همه حال مطلع نظر
 باشند و خطی که ارسال داشته بودند بطور و آمد و آنچه کمالی و در افزونی و در دست من است
 سال حال و در سر کرم منیع و علی بر مع سال گذشته و تا کنون خود را قلم شده بود و بوضع ایامی که
 چنانچه بر کار برداری انیساد است اعتماد تمام بود و بطور شرافت و آنچه از حسن عمل آن است
 بنام خان جلدت نشان مبارز خان بمقر خاں سلطانی قاضی محمد میرزا داشته بودند
 بیستگاه اقبال گردیده باعث مجاری شده اند و نیز عهده ای باس نک علی و در دست من است
 که نتیجه آن زنت بنام است و بر برداخت مال و معامله در لکلی و خیزی بهی و در دست من است
 بود و آنچنان نماید که بایست الهی و در دست من است و در دست من است و در دست من است
 حور صدق عبودیت و بنیکو خرنیبه و عطا خانه فضل و کرم در کاد عالم بنام نتیجه است و آن
 امانت بنام نصب کرده و چون مقصدیان سرکار حاله شریفه بایست ضریه شرعیه فدر جهان

نیز بکنه محلا جاکر سرکار عالی سری لکمه دلم یکصد و بیست و پنج اهنه و معیشت که درین برکنه از و
جزیره هم مقدار در دو محول خواهد بود است لهذا قلم میشود که بتعداد اسرار و سیاه متوطی بکنه در
از در واقع لکمال احتیاط و ارسیده و حصول جزیره عالی قدر حالت بر یکین اول و دوم و سوم
مواقع نیست مطهره بر آورد نموده بهر طرف و بهر روی نوشته بفرستند که نظیر بر کسب محصول
سطح اگر حرفه کینه تحصیل انرا از دیوان عظام و دولت نظام معصومه عاملان سرکار عالی مقرر
شود و لایا اختیار مردم سرکار راوشای گذاشته آید و چون درین ایام نیست انجام در
رقعه بندی معروف نیست که ماه و جاه و جلال گردیده که در حال استماع و کار عالی متعالی زانی
نایب دراعت بسیار است و بسیار بر داشت عال نامزد و معتمد لهذا در جلیل القدر
بیانت که لایا بر کائنات تا کبر و در زبانی بجزیر و ستور که آباد شود و مقرر حله تسع نمایند
سوره افتاده مانند در محاکم ایانی متعین دیبا و قویله باشد خدمت کرد و بندی بنوا
مفوض کرد و در محاکم ایانی که در روی دیانت لایا کار در ان ظاهر شود خدمت امین باو
بر برد و اگر در قایل کار باشند بکای آنها دیگری نصب بر مقتدر لایا شسته می آید که آن
گاه در آبادی زبانی افتاده اتمام تمام بجا آورد و آنکمال کند که افزونی مرز و محاذ و افزونی
سرکار و جوهر آبادان کاری و خدمت گذاری بعضی ظهور کرد و کسب و نظام محاکمه بر سره محال
الحاصبه موجب غلبه و آبروی گردد و این در عوا و در رقبه بندی بر کائنات بر قریه خانه
و لایا بر سره قالی کوبان در انیس لایا را بعت تعلیم نمیدهند و کسب زبانی شروع و نامزد و معتمد
نابراین امر ضل القدر شرف خدمت و ریافت که افتاد عال زبانی بر دین از شروع و بجزیر افتاده
نموده حقیقت عظام از و خداوند و بر کارند که نامزد و معتمد زبانی در عدم بر دست
عاملان سرکار بسیار است که سال به مقدار افزوده و بهر دستوری که از ضیافت افتاده تمام و
زید و شریف خدمت در از و آبادانی که مستند از فرایش مال است به بلوغ تقدیر آید

بطریق قوی مطلق است اسناد و از سخن او که بر اینیه مشتمل بر صلاح دولت و متضمن ضبط و ربط
 بهیات و بر آوردن مال سرکار و رعایت رعایا مال گذار باشد بیرون نروند و طریق مومر را که
 در تقدیم خدمت جوده خویش و قیقه از دقایق حرم و احتیاط فوت و فرو گذار است نکرده
 با نظم و نسق و قطع و قطع مفیدان و دفع قطاع الطالیان و محافظت راه و امنیت شوارع
 منجمله بجا آورده چنانی سیج نماید که کافر رعایا و بریاد و زارعان مرفعه الحال و فنان الحال
 بوده خول کشت کار با و با حدی از سر و دین و مسافری و سایر را با سکنه آنجا آسپس و زری
 و تضایا و معامله را با اتفاق ارباب عیالت آنجا بر طبق شریعت غرافصل میداده باشند و در تحصیل
 موهوله و تنبیه بهیات زور طلب بخوی مدد معاون عمل بوده باشد که ادم و درم و زغال و اینست
 رعایا و بریایا باقی نماند و بهمانه داران تا کید ملیح نماید که از غدا البوار مجموع بارگاه خلاف و همانا
 خور شد و قدغن کند که احدی ترکیت نمواند شد و آثار ضایعی و ملایم از آنحال معدوم ^{مطلوب} شود
 در بنیاد تا کید ملیح و قدغن تمام شناسند ^{در بنیاد تا کید ملیح} فلذل با بقا به در اندک
 از زمینگاه خود و اعتدله خدمت و خبر داری محال تحول و کلای سرور و نعمت در عالی سعادت کی
 سرکار و منبیل و امین بر کنه نیکه از تعبیر ملان می افتد از ملان بان معتمد و رحمتی باید که در غایت
 قدسی و کسبه بلو از م و مرا سم خدمت مآثر ظهوره و کمال انجام بهیات و بند و بست تمام کانت است
 طرز و نواع و از زیاده آبادانی و تکثیر زراعت و تولید حاصل آنچنان بردارد که بمردود و
 در سایر سکنه آنجا هیچکس نه آسپس و نقصانی نرسد و مضایا و معامله شرعی را با اتفاق
 با عیالت آنجا بر طبق شریعت غرافصل داده اتمام تمام بکار برده که احدی ترکیت ضای
 دطلای نمواند شد و در اخذ خراج متعلقه ایچ خود بر رعایا از روی انصاف عمل نموده همان
 از عیالت متعلقان بر آورد و در تنبیه زور طلبان و تشخیص جمع بوقت و تحصیل مایه ^{نظام} طلب
 مدد معاون عمل آن محال بوده قدغن کند که دایم و در زیر رعیت باقی نماند و بهمانه دار

تا که به طبع نماید که احوال و کاه خلعت بپاوه الله و مطلقا بعمل نیاید و چون در باب اولی از خردانی
 بر کفایت معبر اقبال نشان غایتان نام مطلق شرف و ریاست زری که تا حال از حال بدو بود
 آورده باشد آنرا با جمیع سواران و جمیع محافظت و پاسداری از مذکور هرگز اوقتی نکرده
 جز برای آنچه نماید که کوفتی او عظیم القدر در عمل آورد و مطابق غایب و دستور در کسب رسیدن و جمعیت
 مذکور را از مشاغل دیگر دور داشت و در این مطلقا با نقایب بدانند که چون در پیشگاه
 که کسری حضرت فخری و دیوانی محال بود و کلاهی سرکار عالی شایسته شایسته محسوب
 (60) ایستاد از سر انتهای حریفان از تعمیر مطلقان بآن لایق الترتیب مقرر شده و در این محراب
 و دیوانی از قسم سه جلدی و غیرت بر سر سالی با و در محکم شده باید که قدر عظمایان دانسته
 بر این نام عالمه و به دست یک کفایت و توفیر موری و ضبط و ربط تمام کفایت
 تنبیه و در این مطلقان و بر این میان و در دانی و قاطع الطریقان و این دست راست و چپان
 و مسافرت و مشروبی کاینی بر راخته آنجا که گذر آنرا چنانکه ضمیمه است و باعث پیش
 آنکه کفایت شمار کرده و با ضمایم و در بیان نماید به طبع نماید که تنفیص جمع بوقت و میان
 محمود و احوال و کلام در عمل آرند و چون آنحال از محک اقبال و در دست واقع شده و از
 عمل و فعل آنجا جابر بر بر رازی و خیانت پیش که سر سر و حجب بوده باشد از حق
 او را بصورتی در نوشته مشرعه و این است وقت کار خواهد گذشت لهذا در جلد اول
 شرف و عظمی و بیاید که مانند و در بیان هر که لایق عمل دانند بجا و او دیگری از مصلحت
 مسافرت کیفیت حال بپایگاه و جلال مود و خدا و در امور متعلق مضایقه و ماکو
 و در هر خبر و لوازم تفیظ و پوشیاری و کفایت اندیش و غذای بجا آورد
 کفایت شمار فلان بعبایت عالی متعالی سرفراز بوده بدانند که در بنو از خدمت و دیوانی
 محال بود که سرکار عالی متعلق سرکار سنبهل من است از تعمیر مطلقان حسب الظن
 با و در حجت و نمودیم باید که در کفایت عظمی یا آورده بجال مذکور شده باشد و بلور زم

بسم و خیر است که این پنج بر دانه از روی دین و دینیت بتقدیم رسانند و در رسیدن استمال
کنند و از آن دستخیزد و وقت و کرد آوری مال هنگام و از روی دین و دینیت بتقدیم رسانند و در رسیدن استمال
جای دیگر گویند و بخوبی انجام نمایند که هر که در اعمال و در اندیشه و در زیاد از نصف باند و در
که در شرح از دولت حنفیه اظهار نموده اند از عیال یا طلبت که تا نقصانی بآنها نرسد و در عمل
کردن و حفظ داران با خبر بوده است تعلیم و تقاضای آنها کوتاه سازد و قدغن نماید و یک یکی از
عیال بصدقه است و نهاده است و تحصیل داری و تقیه داری و خرج صادر و وارده و دیگر از آن
که محتاجانی رعیت بر روی از پیشگاه فضل و کرم گستری نمافتنده است در رعایا
ملح و قمع نکند و نسو و بانی و طوایر جمع و دیگر کاغذ سال بسال بل فصل بصل و در میان
بهره خاندانی متعالی میرسانند و بهر واحد از عیال بدون صد و تقصیر تقصیر ننمایند و اگر یکی از آنها
مفسد و عیانت شود و عمل آنرا آنچنان که ظلمتی ظاهر نگردد و محمول بر او ارضی نفع نباشد و عیانت
در آورده و به عیانت را عیانت بازخواست در آورده و از راه احتیاط فصل از عیانت
کاغذ خام بند بر گرفته و باریک نرود و اگر از روی آن ظاهر شود که شخص صی از عیال داری
الوار به خود معروف شده و بر او بازخواست کند و بجای او عیال دیگر سازد و در صورت
عدم ظهور تصرف عامل را سر کرم خدمت دارد و در جوهر بیان و قانون کویان بجا بماند بکر که
بر تقدیر تصرف عامل و بر او ابر برود حقیقت حال ظاهر سازند و اگر در اظهار آن مدینه و سایر
نشدند و عیانت نماید که از خدمات مغول گردیده از موطن و مسکن هم اخراج نمایند و هرگاه عالمی غیر
نمود و جوه و مقامات را وقت و هنگام بماند از و بولعی رسانند و بسبب عاملان وجود در بیان و
تا و کویان و مقامان و جمهور است حال مذکور اند مورثه را دیوان به متقلل احوال دانسته و
تقدیر از در جای امور آن خدمت قوی شناسند و از سخن صلاح و عیانت او مختلف
نشدند و عیانت نماید که از خدمات مغول گردیده از موطن و مسکن هم اخراج نمایند و هرگاه عالمی غیر
نمود و جوه و مقامات را وقت و هنگام بماند از و بولعی رسانند و بسبب عاملان وجود در بیان و
تا و کویان و مقامات و جمهور است حال مذکور اند مورثه را دیوان به متقلل احوال دانسته و

جاکیر و کلای سرکار دولتمدار زبانی لایبی زراعت عجبی برداشت عمال نامرئوس و نیامید بلند
 باقتضای نیت مویست اندر که یکی مصروف بر یادی ملک و نظام حال رعیت هست امر عاقله
 شریفه در سیاه که زبانی بخیر گشته است متوجه فرجباری آن لایبی الاغشا بهر دستوری که فرود می شود
 مقروض است تمام بجا آورد که یکسره بسود افساده نمایند و در غلظی که این سترین باد قوی بوده باشد
 قدرت که در بند قیام نرساند سپرده موافق ضابطه حال لایبی که در سر انجام مسامحه بوقت و هنگام
 نماید و همچنین در مکانی که گردری با دیانت ظاهر و ظاهر شود بر تقدیر نیت قدرت
 با دوا که در دور بر گرفته ایانی و گردری دیانت دارد با سبک در تقدیم خدمت تمام موافقت داشته
 و کرد آوری مالی سرکار در نیت عایا چنانکه باید عمل در آرد بهر سبب بجا حال دارد و در سر کار
 خدمت شایسته بجا آید دیگری قبیله سازد و در بر این قبض و بسط امور کلی و جزوی بخوبی نماید که آباد
 و تیر و شال هر قدر مرتبه کمال بجای می رسد باعث بخاری آن قابل المرحمت و در بارگاه دولت اقبال
 گردید سید و نجات پناه شجاعت و شهامت ستگاه مورد مرام نمایان مبط
 محو الف با بیان مشمول جلالت عظمی و جلالت بی بوده بداند که چون بعضی حال جاکیر و کلای سرکار
 دولتمدار در حدود البریه با واقعت بلند نظر بر ران سبک اخلاص آن سیاه و نجابت زیاده
 عنایت و الام جلیل القدر غرور و سیاه که در تقدیم لوازم آبایی و بیش اندر آن می اندر غرور
 بر دمه خود لازم شناسند و در آن باب به در زراعت پناه ظلم دیوان سرکار عالی شریف
 بان نمود مرام نمایان بنویسد آنرا شکر کفایت دولت خواری سرکار دال و دست عظمی القادر
 و بمقتضای قضایای بر سر مانی از وقوف و دیانت و دیگر در اعمال آبی هر چه بران
 مبط و اظنی با بیان تحقیق کرد و زردی دولت خواری مروض محفل غدا اقبال می رود
 و عظمت جلیل القدر و باره خود زردی و شناسد ملان بالقاب بداند که
 چون در زردی ملان از ضابطه نیت و الا نیت خدمت و جدایی برگزین بهار و غده حال
 جاکیر سرکار عالی شاهی سرخواری یافته که در آنجا رسیده در ضبط و ضبط نیت است

طریق در نهایت مقیمان و مسافران و تاسیبه و تادیب و پیشگاهان سکر و خوره و تقدیم رسانند
لبنه از ام حلیل القدر و غفور و رحیم که آن لایق الثنات و الاصل و در جمیع امور مدد و معاونت یابان
مکرر و بوده هر چه بمان آن محال ظاهر است باین بنده به تعجیل دست بر بند و غنائی علم و فروع
دارت محال عقیدت استمال خود شناسید
حکام ممالک نظام و مقصد یان نظام
انجام و ناخالصیات معات و ناسفاتی معاملة و مسخفطان شوره و مراحل و متعبدان معار و مد
از او و معی تا سرحد دارالملک کامل بنیات و الاسر و از او بوده بر اندک کربانی بیکت تاضیر خیر است
اجتهاد و توان دیار برابر سرکار فیض آثار و الاشی از خود بر لوز مرخصی گردیده لبه از حلیل القدر
تسویه
تصرف ظهور بسیار که موردی از رشتگیان آستان فیض نشان دانسته از طریق خود و مبار
مشکله شده نگذرانند و هر الفاسی اندیاز که برابر سرکار عالیان مدار بیار و طومار تفحص آن اند
تا عمو به حضور فالقی النور اسرار دارند
مقصود یان بهارات مشکله
معاملة دارالعالیه برکنان حمله کرده متعلی تحمل و کلای سرکار و دستم در معلوم نماید که چون نسبت
دارد و عی خکمرانست و صدارت برکنات حمله مذکوره و الفی بختی بخت و در استسکاه
نخلان مقرر و مخفی گشت که بواسطه و در کرم خدمت مذکوره از روی راستی و درستی که پیش
بر داخته در ضبط و در بطایق خرم و بختیاری مهمل و نامرنگ گذارد و در اجرای احکام آن
شریعت غرادر اعضاء امور ملت بیضا مساعی جمیده به تقدیم رسانند و در حقایق حق و انصاف
معاملة و قطع قضا با و دعوی شریعت کمال احتیاط بعمل آورند و غرض نمایند که سروری محلا
شرع الزم بعمل نیاید و در نتیجه اسناد و ارباب مالش و تحقیق حیات و ایمان ششما ص بنیاد غر
دار پس بجا بر و باید که مشا اید را در روزه عدالت و عدل آن محال دانسته امر مضافه
این خدمت را بموجب از متعلق شناسید و تفان من را به در تمطیع و فیض مقام
شرعی را از خود دانند و در این جهت است اسدخان بالقاب معلوم نماید که چون بر
سودن محفل عز و اقتبال گردیده که اسدخان قلی خان فوجید در حمله اسد خان با اسد خان

حقیقت بر علی او در حال جاکر سرکار دونه در بعضی از فایده رسیده از خدمت معزول گردیده لهذا
خدمت دیوانی خاص مذکوره بحق محققیم که از تعین بندگی سرکار و الام است مقرر نمودیم که
رسالی در آن محال مذکوره رسیده بود خدمت معاذ نماید و حال سرکار از فوج سلطوره موافق
که بخواهد استیضاح سپرد است بهر چه در دیوان میا یعنی بازخواست در آن در وقت
برای تحقیق نموده است بر سر دوگانه استیضاح از قاضی سید احمد صفی را تعیین کند که بر وجه
آنچه از روی نفس الامر اثبات رسیده بود فایده رسیده و مستحق فاعده در دست بخوده بیاورد
مستحقان به برکت از لازم الله است و مقارن بهر که موافقت دیوان مستحقان بهر که

(62)

عالی متعالی عاید گردد و در این خصوص در این خصوص در این خصوص در این خصوص
مستحقان بهر که در این خصوص در این خصوص در این خصوص در این خصوص
معلوم نمائیم که چون حسب الحاکم الله و علی و موجب صدقه و تقی عظمی خدمت قضای
برگشته مذکور و موازی یکصد و پنجاه سکه زمان از برگشته مذکور شد و در این خصوص
نوفی مقرر شده و مویر السیر بر طبقی بهدانه در کاپی سند صدارت و برافت بانه حاجی
صدقه بکار عالی ستای نیز حاصل گردید باید که مطابق بر اینجهان مطاع عالم مطیع خدمت
مذکور بار افروز و بر اینر متعلق دانسته و سبب بقید مترازیه در اجرای امور مضاعف
قوی و ملحق شناسند و دیگر را سبب نیز یک بر اینر از خدمت تا که اینجهان بود و در اینر سبب
در قطع و فیصل قضایا و محال در دفع و دفع دعوی و خصوصاً حقوق و اینجهان و اینر
و کماست حکم و سبب بقید احکام شرعی و موقوفه تقدیم رسانیده سری و بی از این
نویسند و غاوت بینا انحراف بر اینر از طریق جمع میکنند برگشته مذکور که تار حیطه و تعالیه
و یکی حکم و سبب را از اینر و بر اینر سبب بقید احکام شرعی و موقوفه تقدیم رسانیده
نویسند و غاوت بینا انحراف بر اینر از طریق جمع میکنند برگشته مذکور که تار حیطه و تعالیه
که در محال جاکر و کلامی سرکار عالی متعالی معلوم نماید که چون موجب استیضاح عالم مطیع

در وجه بیست و سیاد و نجابت و شکوه صفوت و امانت بنام صدر رفیع القدر رضوی صاحب نصای
 برکات مذکوره عنایت و فضیلت مآب شیخ غلام مقدر و مخلص کشته سیاید که تا و محول
 عالیشان سعادت عنوان که متعاقب دفتر علی بدست شاره و در آنجا میرسد بر طبق برنج کشته متقا
 علی نموده مترا لیرا قاضی انجمنی دانند و دست تصدی در آنجا در امور مضافه انکسیت
 و مطلق دانسته دیگر بر اسمیم و شرفک نکر و در اجزای احکام شرعی در برابر مع و در
 قاضی مذکور شهند در بیست و پنج من شناسند ^{تکفلان} ^{تکفلان}
 و در احوال است برکات و کلاهی سرکار عالی متعالی شای معلوم نماید که چون بموجب
 عام مطیع و سده سیاد و نجابت بنام صفوت و امانت و شکوه صدر رفیع القدر رضوی خال
 نصای برکات مذکوره عنایت و فضیلت مآب شیخ غلام مقدر و مخلص کشته سیاید که تا و محول
 در آن عالیشان سعادت عنوان که متعاقب دفتر علی بدست شاره میرسد بر طبق برنج کشته
 متقا علی نموده مترا لیرا قاضی انجمنی دانند و دست تصدی در آنجا در امور مضافه انکسیت
 قوی و مطلق دانسته دیگر بر اسمیم و شرفک نکر و در اجزای احکام شرعی در برابر مع و در
 مذکور شهند و در بیست و پنج من شناسند ^{تکفلان} ^{تکفلان}
 برکنه جانکر و کلاهی سرکار عالی متعالی شای مصاف سرکار شاه آباد قاضی معلوم
 که چون دار و علی حکم عدالت برکات مذکور و بهر عمل خالصه شریفه بجان عالیشان
 سواد و خان مقدر و مخلص کشته سیاید که انفصال متا الله و قطع قضایا و دعوی شرعیه بآفاق
 مایجان نموده و در اجزای احکام شرعی غرا و مضار امور مملکت بیضاد منی تبید
 بتقدیر سینه بنهند و در احقاق حق و دفع ظالمات کمال احتیاط و کبار برده انجام کنند
 که سرور و خلفه شیخ نور علی بناید ^{درینولا بر حسب عالی متعالی}
 خدمت فوجده از آن برکنه غلام من اعلا محرمه غلام از تعمیر غلام بن غلام انور علی بنافه تا بهرام
 و در آنجا است از ادبی و بابت و راستی قیام نماید در بندوبست و ضبط و در بطلم و

[illegible]

و برآمد کار و نهایت خلق اسیر بوده باشد میروند و در دنیا نیکو دارند
چون خدای تعالی و تبار در ریای برکنشانا آباد و غلگونی باج معبود در اقلادت مشایخانه باورن
ابتدای مملکت از تخریب نماند حریف الضمن میراند و مقدر و مظهر کنیز که در پیشین باج معبود و بر تواری
مال نهقام و در و یا و آبادی میراند و در ستان غیا مالک از ارکان سیف بر دافعه در و غلگونی
قطعه قطعه در رسیده اتمام تمام بجا آمد که در مانی دایق زراعت افتاده و در دفا و در دفا
محصول محال و در دعات جز در بیجا برده و از دعات و تغلیبا کنیاشی با آورد و در دعات
بخی رسانیده جهان کند که جمیع بر کند سال سال افزایش بر دود و دافعی و شوا و تنبیه
از دود کاسی و مفره لکار رسیده نو نماید که در دود و تمانه داری او بمقیم و سماجی
که البی و کزنده و سیرید و تنفی از سکنه آنجا بوجبه و حساب و خلاف شیخ انور و دود
و کزنده نیاید و دست تقدیر که در دود و در دود و در دود و در دود و در دود و در دود
و سوار و پیاده کمان و دشت و غن کند که او را بمنوعه معویه در کاد خلافت بجاد احمد و مصلحا
بعلی در نیاید و کمانه خزانه را بعد خود و میر کردی و قفل خود و در دود و در دود و در دود
که بکدام ای سینه و حیرت و حیرت رود و باز خواست باقی دود و در دود و در دود و در دود
موجود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود
کمانه و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود
مطلوع شده و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود
زاید و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود
دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود
را این و تمانه در دست و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود
کفایت سرکار و نهایت خلق الله و نظم و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود

شکایت او موثر نشاخته از سخن و صلاح هیچ کس تا آنکه بر دل نرود و دنیا پاکه در اند
 چون حسب الامر و لائق در وقت این برکنه فلان بنی ابد از فلان برود و ایضا
 حسب الفتن مقرون و مخفی است که بطوریم و بر اسم خدمات مذکوره کاسینی بروخته و امور
 اینجور است از میانست و در سبب و در سبب هر یک از اینها بر سر خط و در سبب جمع بوقت و کردی
 حال اینها را دارد و آباد و از زیر هر یک که قاضی در قاضی و قاضی مالک و از مسکن علی
 رسیده و در سبب هر یک که قاضی در قاضی و قاضی مالک و از مسکن علی
 تا کعبه و احکام بخار و در سبب هر یک که قاضی در قاضی و قاضی مالک و از مسکن علی
 از اجابت نرود و است نرود و سبب را حق بسبب و انجاست و در قضا است فلان فلان و در
 سبب هر یک که در زیره کش و در زان را بر چینی می آید و در وقت انقضای
 و خط و در زان بر دستان بلا دست و دست و خرج و کار باده باز داشته و از سبب هر یک که
 در راه فلان بنی نجاه اهل و مطلع قاضی در چهار و باز با است باقی نرود و در سبب
 و در دستان کوبه خزان را زیر هر یک که در دستان کوبه خزان را زیر هر یک که در دستان
 جمع و دیگر سر رشته کاغذ نرود و در سبب هر یک که در دستان کوبه خزان را زیر هر یک که در دستان
 تعیین خط و در دست خط مطلع نرود و در سبب هر یک که در دستان کوبه خزان را زیر هر یک که در دستان
 که خود در میان و قاضی و از میران و سایر تو طمان برکنه مسطور است از ایضا
 و از آنکه نرود و در سبب هر یک که در دستان کوبه خزان را زیر هر یک که در دستان
 عیا او که بر آنکه مستند کفایت کار و برآمد کار و رفاهیت خلق اند و در سبب هر یک که در دستان
 نرود و سبب هر یک که در دستان کوبه خزان را زیر هر یک که در دستان
 که نرود و سبب هر یک که در دستان کوبه خزان را زیر هر یک که در دستان
 بنده از الدین بن محمد این معجزه باشد که از سبب هر یک که در دستان کوبه خزان را زیر هر یک که در دستان

آبادانی و افزونی سود و گردآوری مال در نظامیت رعایا سیع و مفرور از زیاده و فساد بوده و
کنند که حسن عمل و کار برداری و زمین لایق زراعت استاده نمایند و محصول برگزیده نذکره
افزایش بر خفته رعیت برزاه حال مالکداری نمایند و به تحصیل مال واجب وقت و به نظام بر خفته
تشیع لایق به حصول رسانند و یکدیگر باقی نگذارند که تا یا الحال باز خواست آن بعد از او را
عاید کرد و رعایا را راه بتایید نقادی تعلیم نباید که تا محاسب رعایا به بی ماره
وزیر و بزرگوار خواست و اندر آورند و در رعیت و بلاد است و بلیه و احوالات و دیگر
منه و معونه درگاه خلایق بنام اجتناب از عجز و غلامی رعیت از بی ماره و بلیه و احوالات
آنچه اقدام ننمایند و تحصیل روزی و تحویل فی خط و در خود کوشه خزانه را به رعایا و مهر خود و نقل
خود در لایق آورد و در آن با اتفاق یکدیگر جعل آورده است و تمام یکبار و دیگر یکبار
بسیار حضور خرج نرود و در تقدیم خدمت مأموره راست و در سبب و دیانت و اجتناب از
جنسی از کی طبع و توقع نماید و در سبب که به سببید و جمیع یکبار را از حق و کشته بر سر
کافه موافق ضابطه فصل انفصل و جمیع و اصلها مال و اشیاء به تحویل خود در راه به نذر
و الا ارسلان است و نباید که چو در میان و تا کموان و مقدمان و سواران و سایر بر طمان
بر که مستورین از ایدر اگر در بی با استقلال دانسته و در سخن و صلاح است او که موجب است
و بیکبار و خدمت و خدمت رعایا است رعایای بوده به میر و نرود و مال واجب
رجوع از خزانه و راجع به تحصیل بود و جواب یکبار باشد و در هر یک قصد یان
معمول و عمد و خلیه برین ن ظلال صوبه نگران معلوم نمایند که چون خدمت خود داری برگزیده نذکره
ابتدای فصل نفیف و جمیع نذرمانه ناه ظلال نذرمانه و مفوضی کشته به یکبار
را فوط دار متقل دانسته و نذرمانه و سایر به جهت تحصیل در آن بر و تحویل خود و بلیه و
نظاره نذرمانه سبیل فوط دار نذرمانه خدمت رجوع به لکال را سبب و دیانت تقدیم نماید

[illegible]

آبادانی و اخرونی محسوب و کرد و درین مال دنیا نیست مگر آنچه موقوفه در یاد و فکر بوده و
کنند که حسن عمل و کاربرداری و نوزی لایق زراعت است و نه مانند و محصل برکنند و درین
افزونیش بر نوزی رعیت بر ماه حال مالکنداری نماید و تحصیل مال واجب است و بشکاف برود و حقیقتی
تخصیصی بانی بجهول رساند و یکسوم بانی نکند و در آنجا الحال باز خواست آن بجمعه او را
ماید که در بقایا از راه بقیض نقادی تعلیم نماید که تا محاسب رعایا باین ماده
و در از و برین باز خواست و از در آمد و در بخت و بلا و سستی و مله و اخراجات و در
منه و معونه درگاه غلله بانی بهاء اجتناب و احتراز نماید و در این وجه بر خلاف
آدمی تمام ننهد و تحصیل از روز تحویل فوطه در نمود و کوشه خزان را بپیرامانی و مهر خود و نقل
فوطه در کار برد و در آن با اتفاق بکند که در عمل آورده است تمام بکار آورد که بکار آمد
بهره و منافع نرود و در تقدیم خدمت مأموره راست و در سستی و دیانت واجب شایسته
چیزی از کسی طمع و توقع نناید و از سکه بپسندید و چهره سکه را کارا راجع داشته و سرشبه
کاغذ خودی بجا بط فصل و جمیع و احباب مال و انشای تحویل فوطه در راه بهاء بفرمود
و الا ارسال بپشت میباید که جو و بریان و تالکویان و مقدان و نزارغان و سایر برطان
بر که سطوح را از آلودگی با استقلال دانسته و در سخن و صلاح است که موجب است که
باید کار و خدمت و خدمت رعایای بوده به بیرون نروند و اما در حسب
و جزیره از خزانه راجع به تحصیل بود و در جواب بکند بپسند
معمول و فعلی برکنان غلان صوبه غلان معلوم نمایند که چون خدمت فوطه داری بکنند و در
ابتدای فصل بکشد و بجهت زمانه بهاء غلان غلان مقدار و منقوض کنند بپسند
را فوطه دار مستقل دانسته و از آنجا و سایر به جهت تحصیل را از آنجا و تحویل نموده بپسند
نکند و در سبیل فوطه دار مذکور که خدمت در آنجا را بپسند و دیانت بپسند
در آنجا

[illegible]

که دست بفرم آورد میباید که مقصد بایستاد و معالجه وجود برپا و قائل گوید از سبب این رسالت
 در عقد جبهه مذکوره مشارک در واقع لایق باشد غلطی دانسته امور و مضامین بعد از
 جوهر الیه شایسته دور از ابواب طعمه که او را تصور بر بر باید نوشت اطلاع میداده باشد
 چون حسب الملم جلیل القدر خدمت واقع از این محلی برکنار
 نماند مطابق عمل جمعیه فلان مقرر شده که در تقدیر بر از م خدمات مامور و زردی رایت
 و در سبب بر دواست و قیود و قایق حرم و پیشیاد و نادر و کلد و دوسوان و داجار برکنار مذکور است
 سرانجام امور مالی بایک و کاست داخل کرده روزنامه و قایق را موانع اضافی بقیه بقیه بقیه
 نیز باید باشد و بر از قایق و تحفظ کاشته عاملان نینده بر یار عامل و تحفظ مذکور شده باشد بایک
 تقویر اسباب و سلاح مردم متعین انجام بگویم موافق ضابطه سرکار و لایحه بیک نام و این مورد
 باشد باید که کاشته از عاملان وجود برپا و قائل گوید و عمل و خدمت انجام امور مضامین بعد از
 دانسته چون حسب الملم جلیل القدر خدمت واقع لایق باشد
 و دارد و علی خزانة البقیه جمعیه از محال آن جبهه و کیفیت عمل عامل از بر واقع و عامل از
 نامی خود و بجز بر از رسالت میباید باشد و مقدمات مالی از قوم تخصیص جمع و تحصیل مالی
 سرکار و سایر باز یافت مطالبه پیش کش و غیره با اکتفا عامل آن جاد و داخل واقع نماید
 و در کتب خزانه از بجز خود و قفل خود را با احتیاط تمام نگاه داشته بکدام بایستد معتبر حضور
 نماینده سر رشته کاغذ موافق ضابطه دفتر خانه و دلا میفرستاده باشد و چیز از دست خارج
 ننماید میباید که عمل و حواله خزانه وجود برپا و قائل گوید و رعایای آنچنان مورد آزار و اسباب
 دارد و غیره خزانه مشغول دانسته امور و مضامین بعد از این مورد و این شایسته
 چون حسب الملم جلیل القدر خدمت واقع برکنار مذکور
 و دارد و علی خزانة بکانات صوبه السیاحه قریب فی البقیه فلان مقرر شده که بر از م و حرم
 ۱۰

این سند در تاریخ ...
 در محلی ...
 در حضور ...

[illegible]

کاغذ را بر حسب بلد و دستور مندرج تصدیق و عاملان آن محال گرفته مطابق قاعده و معمول بر قریه
 والا میفرستاده باشد باید که نگذرد فعله بر کثرت کند و در برابر را منراول مستقل دانسته امور
 انجمن متعلق باو شناسند و در صورت لزوم چون خدمت کو تو ای قصبه اسلام آباد را
 قلع ترزا قلی بر هفت بنه علی حسب مقر و مقرر گشته که در زوئی دیانت در ایست بلوریم
 و مردم صدمه نموده بر داخته و جمعی سکنه انجا را از حس سکرانجی دار و در محاربت و محافظت
 و جبهه کور و چوکی و پاسداری کمال انقیط و موسیای انجا آورده انجان کنند که انری سارقان
 و دزد و عیار مانند و موطنان انجا درانی و آسایش بود و در پیشه خود اشتغال نمایند و اگر
 اینجا قاضی اعدی در ساکنان قصبه مذکور زوئی و انچه شود مال مسروق مجتبی سانی و مالک
 مسترد گردانند والا از عمده جواب آید و جمع که بعزت گناه زنیار شود در ماده محسوس در
 و گذشتن آنها جو و دستخط قاضی عمل کرد و بر بند بریدن سارق بطور جود بارتش و
 احتیاط انجا بر بند که زیر دست بر ناوینی قعدی نموده کرد و بسیار که تصدیق است که تیره کو تو ای
 و جبهه کور سارقان کو تو ای انجا دانسته که سحر و صلح حیا او که میاید کار و دناست
 حلقی اندیشه کشید بیرون نموند و در صورت لزوم چون خدمت را بدوایه بر
 کوره بعلان حسب دستور گشته که ابواب بر آمد عاملان معزل بر کند مذکور زوئی که انچه
 ایام بر از غطفه تبلیغی در آورده و طوایر آمد و جبهه خط و دستور بخوبی که کار و سید
 و نهان نماند و بر عامل میل و حیف و مرتب و بار حاشیه قمر خانه والا در سال دارد و بسیار که
 کام و منصب بان مهمات بر کند بطور وجود میرا و قانون کوایان و زمین بران در راه کام
 ایجا و جباریان بخار آید حمد و معاون بوده انجا شنید که در معد و ایام سه انجام داده
 طوایر مذکورده بخبر فرستد و در امور مضانه انجمن است بر جبهه ظاهر نماید و در انهم
 و معطل نماند خدمت کار که با بر جو و بریان قانون کوایان و مقدمان و نزرعان محال

[illegible]

و ده سال مبلغ نور جمع شده باشد تقیم نموده چنانچه موافق ضابطه علل و کرمه و احوال باشد
مثلاً اگر نماید که پرداخت و کسالت نموده مانده و یا کسالت و کسالت و کسالت و کسالت و کسالت و کسالت
مجموعه باشند بر آنست که در وزارت بنام فلان در حفظ الی پانزده و نوبت الی پانزده و نوبت الی پانزده
چنانچه مبلغ نزد بکس نیست بپوشیده می باشد الی فلان می نفوی صفت در طایفه و غیره و غیره
بسیار که افزایدت بنام و بیانات امانت بنام فلان محفوظ باشند و نیز بر او عرض نفوی می
نمودند فلان بنی است شاعر فلان و غیره موضع فلان در جاکر مقرر شده و در اوید کار نموده الی
مطلق کنند که فصل فصل عاید فوط خانه آن بر کس میگوید بنام فلان الی پانزده و نوبت الی پانزده و نوبت الی پانزده
مجموعه و حریف طایفه از آن موضع تحصیل در آورده باشد بنام فلان و حریف طایفه سر کار نموده و وجه
زاید جاکر باز آورده نموده بکاشته جاکر در دست و گردانده و قبضه و وصول به احوال به نام فلان که مطابق
آن و وجه جاکر بر آورده بخوار دریافت در بنیاب یکد یکد دانسته و حقیقت بر کارند
وزارت بنام فلان در حفظ الی پانزده و نوبت الی پانزده و نوبت الی پانزده و نوبت الی پانزده
سالمه بابت طلب شمره منصبی بنام فلان فوج در از ابتدای فلان بر خوانده و دارالسلطنه
الایر میخواه شده می باید که طایفه منصب طایفه و نام و تقیم نام بکس و طایفه
با انقض و انقض و حریف سر کار بادشاهی در سالی چهار بر سر از تحویل خزانه میخواه شده
باشند و قبضه و وصول مطابق ضابطه بخوار میخواه شده باشند و قبضه و وصول مطابق ضابطه
خوار نموده بداند در بنیاب یکد یکد دانسته و حقیقت بر کارند وزارت بنام فلان که
باشند چون وضع فلان در وجه و واجبه و دستکاه فلان منصب در سر کار و اوید بر کار
مورال میخواه بود و در بنام فلان اختیار بطور وضع نموده الی کار عالی متعالی ضبط کرده و حریف
جمع و ضبط وصول آن موضع از قرار واقع و اوید بر دست و حریف و واجبه و حریف و حریف و حریف
و کسالت رعایا و سیرک طایفه و اوید ساخت تا بحقیقت خاطر در بنیاب یکد یکد دانسته

[illegible]

وضع و غیره بواسطه خدمت کرده گوی آن برگزیده نوبت از نخلان مقرر
 و جهت تحصیل عیسای از نخلان او نخواهد شد باید موقوفی ضابطه سره رعایا نسالی
 که سرای یکم در بهر یک تحصیل بگردیده بقیه کمره علی الحاکم قوت داشته بخوره مانع مطلق
 ضابطه سرکار شریف بفرمود تحصیل بقایا بخوای که سرای میبرد بهر جمیع حال مقرر است
 نماید و اگر در برگزیده نخلان باقی سنواتی نباشد یا در تحصیل بقایا و جمیع حق تحصیل کرده
 کفایت نمکند تا در تحصیل محصول سال حال از نخلان خود داده قبض الوصول رسانند که نخلان
 حال حرران دفتر و لا از روی حساب حج او مجاز از نخلان است
 نصیبان بهمان برگزیده کول تاج حمله سلام آبا معلوم نماید چون رسوم خط درای برگزیده
 سری یکصد شش نمرد به مال بعد وضع سایر وضع و غیره بواسطه نخلان از مقرر است در نخلان
 خط و خط درای برگزیده نخلان از نخلان بخلان موقوف شده باید که رسوم خط درای معلوم
 ضابطه و عیسای از نخلان او نخواهد شد باید که نخلان حال حرران دفاتر و لا از نخلان
 حساب خرج فوطه در مشروطی از نخلان است

مقرر

نخلان برگزیده برگزیده نخلان بدانند که چون موافق ضابطه کار عالی متعاضد واجب کار را از
 نخلان برگزیده نخلان بخریده و در باید از حق تحصیل کرده مقرر است نخلان
 از نخلان برگزیده نخلان بخریده و در باید از حق تحصیل کرده مقرر است نخلان
 این مطالبی بمن نزد جمیع حق تحصیل او بگوشه رسائی نخواهد شد باید که از ابتدا
 خدمت بمن آید بر سرانیده باشند در نیابت که بکشد شناسند
 کار کرده برگزیده نخلان معلوم نماید که چون خدمت سرانیده نخلان برگزیده نخلان
 فصل نخلان عمل این نخلان و اگر در نخلان نخلان بخریده نخلان نخلان بخریده نخلان
 در باید که کاران بخران نخلان موافق ضابطه از جمله حق تحصیل او نخواهد شد باید

که باید در این برکنه را که در آن آید شریک نماید تا درست شدن چهار بار برآمدن مرقوم در آن وقت
 آن برکنه از قوت آن حیض خود بخوراید و در آن بعضی احوال میکند باشد و در آن وقت
 خواند جمله حصار معلوم نماید که چون خدمت در آن خواند مذکور می‌گردد علی‌حده از توبه بطلان بگذرد
 متون شده و سبب یکدیگر ده اند و در آن بموجب بیاطور علوه خرابی سالی در دهه و در آن
 از قول او نخواهد چاییده گشته میباشد که در آن بموجب حبس بقاعده و ضابطه معهوده نخواهد بود
 باشند که تا ناظر مبرر آن دفتر عالی مقامی مطابق حاجت خواند مذکور خبری از آن نیست
 شده و در آن بموجب سبب در آن بموجب سبب در آن بموجب سبب در آن بموجب سبب در آن بموجب سبب
 خواند و احوال در آن بموجب سبب در آن بموجب سبب در آن بموجب سبب در آن بموجب سبب در آن بموجب سبب
 بالمقطع بابت مواجب اصدان برای شرافت و معالی بنای دیوان بوزارت متعلقه دارا خواهد
 بموجب قول او نخواهد گشته باشد باید که مبلغ مذکور پس از ورود در آن بود از اقسای چهار ماهی در آن
 موافق ضابطه در آن بموجب سبب در آن بموجب سبب در آن بموجب سبب در آن بموجب سبب در آن بموجب سبب
 مذکور در آن و دفتر الاجرای او مجری و محسوب داشت و در آن بموجب سبب در آن بموجب سبب در آن بموجب سبب
 بانصاب بداند چون بموجب سبب در آن بموجب سبب در آن بموجب سبب در آن بموجب سبب در آن بموجب سبب
 رسیده منتهی شخصیت برود و در آن بموجب سبب در آن بموجب سبب در آن بموجب سبب در آن بموجب سبب
 برای سبب و معالی بنای فلان که در آن بموجب سبب در آن بموجب سبب در آن بموجب سبب در آن بموجب سبب
 شده است بر طبق تفصیل که شرح برود که آن در ضمن رقم گردیده و در آن بموجب سبب در آن بموجب سبب
 نخواهد شد میباشد که تصدیق حاضری جماعه مرقوم بمهر سیادت بنای موزاریه گرفته و دستخط
 نیام خواند نمید که در آن بموجب سبب در آن بموجب سبب در آن بموجب سبب در آن بموجب سبب در آن بموجب سبب
 گرفته و دستخط موافق طلبت در آن بموجب سبب در آن بموجب سبب در آن بموجب سبب در آن بموجب سبب
 که در آن بموجب سبب در آن بموجب سبب در آن بموجب سبب در آن بموجب سبب در آن بموجب سبب در آن بموجب سبب

69

بزرگوارانی است که فیضی است یلی که بیاد است و بی بیاض نهضات و سواد شفا میرود
 بر روی حریفان مقرر شده که مال واجب حقوق دولتی و در ردای و درستی که باشد میراث را
 بر او بگذرانند و از سببی و خوف حسابی او تحت نذرند و سبیل گشته مذکور که بار عایا و
 برای حسن ملک گیرند در اندک محصل بر طبق معمول قیام نماید و ابوایمنه عدو که خلدی قیام
 بر زمین عیاد و بر کمره مرقد را با و مهور لکها در دست و در سبیل و در سبیل
 مقرران و در عیاد و در قریه کوفکا بر نذر ال قبول و کمالی سرکار و اندک بر دست
 خلدی بر کمره فلان فی ابتدای فلان و فی نقدی بجا گیر سیادت و نسبت فلان و غیره
 غیر گشته میباشد که را اید را جاکیر در خود داشته مال واجب حقوق دولتی از قرار و ام
 بجا نسته موریه جواب سبب گشته باشند و سبیل مشار الیه که محصل قریات مطبوعه موافق
 و معمول از عایا باز یافت نموده و بیامر قمره را آباد و مهور لکها در نذرند بر اخذ ابوایمنه
 در کاه خلدی قیام اصل و مطلقا اقدام نمایند در سبیل تا کسب تمام خوانند
 چون سبب جلیل نقد موضع فلان بمبلغ اینقدر رسالت تمام از ابتدای فلان و غیره نقدی و غیره
 در بجا کیر فلان ملذذ سرکار و نذر مقرر شده میباشد که جو در بیان و تا نو کویا و مقدمه
 سایر و یک موضع مذکور موریه را جاکیر در نذرند مال واجب حقوق دولتی از قرار
 درستی که باشد و جواب سبب گشته باشند سبیل جاکیر در مطبوعه که بیور عایا و کاه بر بزرگوارانی
 در کسب نامش پسندیده راضی و شکر گشته و در محو تنیکه نفس الم برای جزو عیاد و عیاد
 و مطلقا ترنگ بام منوعه و معفوه در کاه خلدی قیام نکرده و بدعت تازه احد است گشته
 اضافی نقدی میان من و سبیل که کسب فلان را اندک که فی سبیل اینقدر و غیره
 اضافی خلدی و غیره فی ابتدای محصل فلان منجمه محصل بر کمره مذکور گشته میباشد که موضع فلان
 و غیره که کسب اینقدر سبب در جاره فلان مقرر شده تا بیکم قریه و دیگر که اینقدر جمع شده

و مطابقاً

چیت علیله کرده حواله کاشته و الله شازایه مایند و محصول زیر بریختی را موافق مضابط است
درای آن بچگون مجوز از برای امانان را نشوند بر هیچی می اوجوه فراوانت باشند
فلان بوسید بار یافتگان محفل فیض منزل قدسیه بعضی والا رسیده که سلیم سکنی آنجا از راه
سیدی مقدی آن دبیده که با عیال خود از آن نعلی دارد و متصرف شده لهذا حرب الله جلیل القدر
کفایت می آید که از وقت پناه بخت اینقدره در ایسیده و صورت صدق مرد
الک مالکدار بودن رافع و برادرش از عیله سرکام زراعت بوقت و از آنجا
به کام و عدم فروخت و تفریه مذکور با حواله کردن حکام سابقی آنجا بدیگری بنابر تردد و
استیاضه مستغنی مقدی قریه مسطور از رخت و تصرف مستعدی بر آورده به الک
متعلقه گردانند تا مگر از اینجهت بجهت الملیان مآب قلم ننمایند و در بنای آباد و مندر
فلان سکنی موضع فلان ظاهر نمود که کل آنجا جمع بسختی تشخص می نمایند لهذا قلی
میکرد و بقیه یروقی اگر فراغان اندیده با وجود استطاعت از راه حیل سانی
کوتاهی و زراعتی و طریقه رعیت کرمی و مالکداری و در پیشش در نزد بطریق که نصف
برعیت و نصف سالمه بر کار عالیقدر نشو و معاقلت نمایند و در نوعدیکر که بخت
بر کارند در مادی این چون یکی نیت حق طویت و عمت والا نمی بیند و
بزان است که خانه برای او جمهور رعایا از بقیه و مسافرو کاتبان که عیله حصول و
معاشی از شمشیر میروند و در بکر خفت جلال مجری او طان الموده و فیله
نزد آن مجوز اختیار میکنند همیشه را این و آسایش بشنود و بیکام ملی دست را لقب
نکنند بنابر این امر حلال انقدر جلد و در پیشش از رشتا و عمال حال توان و کلاهی سرکافه من
و مضائل حال مذکوره در رسیده و چاکه ناله دشوار از راه
نهایت عباد الله بر ناله بی باید رست و راه و رسید

[illegible]

[illegible]

[illegible]

三

با عده خدم در اینجا رسیده و در نگاه اطراف لشکر ظاهر ظاهر عظم کرده قطعا زور
 بر وجه پائیل شده و بهر زور و محمود ترین امور که فیصله در فینانی سر کار و ولتم در سانه خردانی
 با بقدم بیایستی نموده سر بسته امرا بعد از خانه و الا افرستد که نالی الحال دارد و خود با با هم
 و با یار از خنج رسیده و در راه دستک بهم تصدیق اخلاقی مرقوم دلیل
 چون جو حجت حقیقه که بهر سیاده و بر اندیشه بنیاد تن بخشنه به خمر خانه و الا رسیده حسب الامر
 حلیل القدر مقرر شده که در راست غیره اخلاقی مردم مقصد را از جوی سایر و جوی خاصی
 عمل اند که در دخی و کور داران و بسیار از آن و برق اندازان و احدیان و غیره اوردند
 آنچه از قوی می گویم دفع شود و خزانچه که اهل نایند سیاده که خوانی حکم و الا عمل آوردند
 ز را بواز این که خوار از این خواران بر میانه نموده بعضی احوال بکفره باشند و درینا تکیه
 که اگر در بر کینه مذکور قریات در طلب از بار افتاده بوده باشد بعد از آن مناسب جمع منجم
 کرد و بدین که دو سه سال هیچ کامل برسد و نظر بر رقبه در پیله طوره بر سال مقرر نمایند که از این
 و سنجی و کزانی قبولی و الفاضل خوانی ماعده محمود معانی سازند که دست بر انجام ارا و
 و استمال عیت بر وقت در عمل آورد و عامل مالوا جبت با قبولیت اجاره در بنکانه
 باقی نماید و بر تقدیر دیگر بجزیر جرات طلوع دهند و در ماده شای و در نیولا فلان زمین در
 و علامه فلان استغانه محمود بهاره زمینی زراعت بهر مسوره در بار برده بدو نه ارا
 و بهر که امکان ندارد و لایزال باشد بهر دو که حقیقت آنجا و ریاضت بر تقدیر وقوع ارا و
 بهر ارا فی انما محصل عمل شایسته و اندیشه شری که در ایام در ساری از اعباست
 کنند و در ایام بهر فریده میبایست بهر نماید عمل بیانی قرار داد
 بهر عیار و نصف سالم بر کار و در تقدیر برسد معالمت نمایند و اخرا

[illegible]

رتبه نرسیده که در عا با جلال باشد ایام نماید که یک بقدر استطاعت در انداختن چیزی
کوشیده نسبت گذشته افزونی زروعات بپای آورند و از جنس علی جنس علی میل نموده
تا توانند زبانی لایق زراعت افاده نهند و اگر کسی از کار بندگی فارغ شده باشد
باید بپردازد یا بنده و در ماده معاد و آب مکان مانوس جمع بلیغ بکار ببرند و همچنین در کار
آوردن گشت و زدن از طرفت و آب سیح مشکوره و استقامت و دلایس موفوره بپا آورند
و زبانی بخیر دستور که شروع شود بقرسازند و با بناد و برکات تا آنکه نماید که
سال موجودات مزد و عاید بپای برسانی و در رسیدن جمع را از روی جزو به بعضی
کتابت کار و زنا بعیای متخص نمایند و در اول جمع بلاد احوال بد فتر خانه و الا در سال دارند
بعد تشخیص مقرر کنند و بعد است که در برگزین اق و احوال و از قریب باید
در بنای یکدیگر و ریاض قدغن کنند که تحصیل محصول بر فصل بر محل شروع نمود و باز در آن
مطابق سبب اعمال آرند و خود میفتد بفتنه خبر رفته تا که نماید که از قوط و دیم بقیه
آرند و سالی سنوات را از او مناسبه حالت و طاقت رعایا در داده بگویند
تا که نماید که رفتی و اعده تحصیل در آرند و خود از سر انجام وصول آن حریاب باشند و غفلت
مسائله اعمال و تقوی نیفتد و هرگاه خود برای دریافت حقیقه بر کمال بر
بررسی که بخیر نماید صورت مزد و عاید واقع آن و استطاعت مزایع و قدر جمع منظور
و در در تقوی جمع بر بر واحد حق و سبب آمده باشد بهتر از آن بود و بدان یا مقدر
ستم نیز یکی نموده باشد از این استعمال خستگی رساند و کنایه از سخت متعلقات را دارد
با فضل در تشخیص سال حال و تقوی موجودات از روی جزو به پردانه مفضل نیست
ناحقه کار علی ایضا و حسن سکران و نارس نباه ظاهر شود و نشان کار و
در این مورد عمل کار عالی شریف مجال دارد و آنچه عاملان بر کار عالی ایلی افزاید
و در این کارهای از برای نمونه جایزه تا حال چند

و آنست که اگر فتنه نظر بایم بخت که نوشته باز یافت نماید و آئینه موقوف دارد و هرگاه که
 بر حالت اصلاح خود خوانده اند و حقیقت بوفی والا خود هر سید در خود و بختیاری به کرامت
 خوانده شد چشم انداز فوط خانه خود مقرر کند که فوط داران رو به یکدیگر مبارک عالمی بفرستد
 در تقدیر عدم وجود این مجلس و دست بخت را با و چنین باز گرفته خربکه ابواب جمع نمایند با
 کسورن که رایج باز در نباشد هرگز داخل فوط نکنند و اگر بدین که در باز گردانید خربکه فوط فوط
 می افتد و وجه بختیاری موافق می و حساب رعیت گرفته تبدیل آنرا و بر و عمل آرند
 خدا بخیر است به آنکه اگر آنست که بگوید یا در حق و در حق و نماید بماند و عمل تأکید بلیغ کند که موجود است
 نزد کار و قرار و رایج بکمال احتیاط نماید تا فتنه و خراب و از او رسیده جمع در روی خربکه
 موافق است در پیش فوط آنکه و آنست که سر بسته که تفریق آن با اختیار وجود و میران و تا کمتری مقدم
 و بختیاری به هرگز در عمل نیارند و از به رعیت رسیده از آن نقیصان ایمن ماند و مستند آن تعلیم
 کرد در باب عدم طایفه و رفع اخراجات از بدو مال و ابواب منوعه که باعث تفریق و مال بختیاری
 بماند و عمل و حوریان و قانونگویان و مقدمان تأکید بلیغ نموده محلفان یکدیگر و از یادی مقدم اند
 ابواب منوعه و مسجون در گاه طلبی بپناه هرگز جعل نماید و خود همیشه ضربات به و از به
 بران اقدام نماید و بمنع و تهدید باز نیاید حقیقت به حضور زب تا از خدمت دل شود و بختیاری
 او و دیگری منصوب کرد و برای آمد کاغذ خام اصحاب برآمد نویسی راه ضابطه
 منصوب شده باشد و چون آیین تحقیق برآمد کاغذ خام اینست که به آمد از به تمام حاکمان
 بندای نقایس حقیقت به وجه بریده از آن اخراجات در سوتا است و از او رسیده به
 به حقیقت از خانه رعیت برآمد شده و احکامات فوط خانه محسوب شده و بقا فوط خانه
 در سید داران و غیره و ذلک نام نیام نویسه و در حکم به نام تمام و بختیاری تمام حاکمان
 به آمد و اگر رسیده و بختیاری یا در حقیقت به نام بختیاری به آمد و بختیاری
 از به بختیاری برآمد و از به بختیاری به آمد و از به بختیاری به آمد و از به بختیاری به آمد
 بختیاری موافق

74

و همیشه اینک که بزرگوار است حضرت خلیفه در مقام است و متبایان جبار است تا مبارک
از آن باز که این نوید فرخ فال الهی است و سرور و بردهای دعا گران عقیده سگال خرد
این دوزخ حقیق بود و چون این سخن را شنیدند آن افاضات فیض و نوال سید اندازند از خود
فلک است مبر که جان گزای مستعدان است بای لغوی کرده از آن دست باز در انکشتن
درست گرفتار مانده بود در ناخن قدرت بر گیرای قلم نداشت و لایمان زمان بکارش
این تبت سر با صحت که از جالبین چند تمان باطن هزاران شکفته نیاید نقش سعادت
بر صفت صبا این شکافت و در وقت درست قوت و قدرت الهی دست بهم داده باد و در
جاد و اولی در پیشگاه افاضات جلوه کند کین نور از تاب سمیت و بی مراد
که دیده جوی است که از کوی نور در قدرت که حسن میا خفته تاریخی که غلام در کلاه با
و با منظم حاکم نظام ملذذ است از کجا انز که از امید بود بصورت شایسته جلوه ظهور کرد
و منتهی الی اعلیٰ نزدی و خوبی از وجود خود فیض الهی از ریش بر برد و حقیقه الهی
غلام خانه زار جیخته که سایه این منظر عنایت و رعایت بر کاست بموقف حق شایع
آورد واضح الله فموجیزه کجای چهره کنای مورد و کلاه سبزی
نرم بودی فدای بکبر نردانی منظر کامل استعد فیض نیاید پیوسته ترتیب و بای از تاب
استعد او باد و تم رقیبه او در بر جبهه از دیدار در یافت آن منظر نورانی و جوی نور
بود و از بیکارم اختلاف قطعی ذات غلبه صفای شنید و در نهانند با محبت
آن مجبور الذ صبا و در بر و در عالم حقیقه که در از فیض نیران صحت نشانی ظهور
در حق اتفاق بود که دید از برادر آید و در زور و غلبه که بمقتضای آرزو نمود
بدر اختلاف بیخ شمره از شیرینکی فلک نشانی نور جاد که بر می در دهند
درین شهر غنای یافت و از حضرت گای بر دل سوخته بر تقدیر جوانی انتقام

مزارع و باغ و خیریت احوال فرزند مال ساح افروز زینش در راه است بر خاطر را فطور نشود
بدینانی نیاز بر خجاست تا در مطلق گذارنده ای آید که چون جل قد و عظم شانه و در سادات
انود بخند و در ایام معدود بصورت شایسته دو نمایه مابین تشنه زبانی شوق زده طاعت
آب خضر بقای جواد دانی انور و در چشم عقیدت زده باره نورانی طلعت زمره معانی
برافروز زنده کردنی محبت یکی از ارادت کریمان می انگاشته باشند و تو چه کردی در تریب
غرض زاده هیچکس مرغی فرموده اند چون بروی سجده رضیه فطرت بنده این ان سکر
دلپذیر و ایما با جمیع مستفیدان و تربیت طلبان مملوک کرده و اعمال حلاله و حرامه را از ان بکار
زنگنه سر بر نرفته و هم وقت حلال لعل اغراضی نگزیده و در بصورت این سواد خواه منت
بر خود عمید اند و خدای عظیم از پیر آن فرزانه کار آگاه زردرگاه الهی مسالت اند زیاده
فرزند در این دنیا در راه است و در اینجه یقین بهار و غزلان هم آلوده است
زمانه جام برست و جفا زه بر دوش است اگر چه در سنج و اوقه نایل بکینه کای بهر چه
که گمان است بر تبه کمال بر جفا خاطر را در رسیده باعث کدورت و قوت و ملال نایل گردیده باشد
اما از آنجا که دانا با آن حق شناس و فرزندان حقیقت آسوس بر بقای زور و دال از ضاع
عالم و نبات سرع الا نفعه حالت بنی آدم محروم و در یقین که بستاند و راجع دور بانی در
نظر و این در مقام رخا و نسیم در آند و جبهه جبر و سکیا بر افراخته باشند معاذ الله
غزلان و حق تحقیق را چه باری که در خنده است از غلظت خون زدن و داستان از علم الهی
برده باشند که پیر باد در حضرت پیر دانی و هی از جهان ساس یا مای زده علم معاد در ساس
از دروا غفلت در آید لکن عقیدت ای رسم را عجب غایت و لبستان سلسله
تا عیب و غفایات هر چه اند این دو کلمه است نکندش یا نه این در معال
جب را لایا طبع برسانا و بعد از این که در کمال بر آید غیر معنی پذیرفتن

میکردند
که این جوانه بخیر و خوبی در وطن رسیده کنی سخن شناسان تبعه و مکارم اخلاق آن بزرگوار
فضل و کمال که آنکه گردانید و در هر میدان تو گشت بهم داده اند اگر طاعت گرامی و
دور زنی چند که در خانه نشسته و بی بدل غره حیات تصور نمودند افکند از یاد و دل
که بی عجز و فروزا سرور میگرد و اگر بخت سود نایب دور نیست که در بی نزدیکی تبار و
چنان عقیده بر آستان اقبال آن نایب و از برکات الهی شریف بار دیگر سرایه
سعاد و آفراند و درین جزو زمان که نادر است و مردمی معدوم است الحمد که
در میانها و جهانیا مثل حوت بر کان قدر دان مستند که در راه جوهر شایسته کل بابا
افتادگان را دستگیری بنمایند و از جنایان نمی بود خلاوت زندگانی بر مردم ناواری خود
میگشت هر بایست که سر آن حسن و طایر معانی در تخیل مستند آفریده کار کرده است که بخواهد
بهر حالت از بهر بزرگان خدمت رسد و در بوسه عید بسیار گرامی و در روز یادگار
اعتقاد بر نگار در روز و در بوسه عید بسیار گرامی و در روز یادگار
از دوستی مالک است درین جزو زمان از در میان اهل عالم صورت پرستی محمود معنی شایسته
مقصود است و خود مثل شاعر عزیزان نادر البه در جمله نعمات باید دانست و بعضی
بایک ریش خط سفارش بجناب از عید الملک نگار برده اند و مولود محبت و اخلاص
الهی که بزرگ نیست بآن مستند آن بجناب و بیان جو معنی میماند شناسند از قطره
و طین آب است که بی مهر و در آن در رنگ زلف سخن بر سر زلفه برای اطفال کوز زنده است
بچه آمال گشت که در میان است و لطف و مرافقت آن جنی بر سر کلان نادیده در رسول
مال خواهد ماند و خط در بنای زنده در یاد و دل و در بی بخار و در
رسم و عادت انبیا و انانگی ایش داشت که در آن بزرگ و در وضو و خوی میجو که مرکز الهی
صدق برطن است توسط هم عقیده رقبه و خط اظهار در آید بلکه چون منتهی
اقبال و صد که نایب و در عجل و جنم می شناس حقیقه اقتباس این کرده و خط شکو

دین مندرست خوبی گفتاری حسن کردار منظور نظر اعتباری فرمانده بنامین از حضرت
سلطان رفیع میفرماید که این بر این بیان حال فعلی اوست از پیش حصول کرامت
که در هر وقت بر هیچ آورده تا مقدم بوده بوسید استرهای خود می بیا کمالی حکم
از بجا این بر این بود و اقبال نمود بر دل و اجاب غر از هر قوم خادم و محنت طراز که
کرمی لطیف و عبارت کریم حاشیه خط عبودیت مضمون را در شکوفای اتنی صد کتاب
برای خشت بود و بر این ارادت سعادت تازه یافت و در هر حال خلعت کز زر زده و زینت
بر دربی و پرورده نوازی عطا شده بود بر دوش عقیدت کیش کرامت اندازده
اندونیت چپین غلامی بسجود و شکر این عنایات بر زمان بزمین نیایش کز زینت طول
عبادت و رفیع درجات و از این نونذی و ایمان از خواب الهی بیدار و زنده می شود
که می آید دعوات و دعا این سرایان را در در بند بر و فرخنده از نش در جهان طبع
کبر و اجابت و شانه عرصه شست بهترین دعا کویان بعد از تدای ادا انگار
دره در محقق عرض بار یافتگان محفل قدس منزل میرساند که انعام شهادت و زنی
بر عای بقای دولت جابیه بیار و اعلام اقبال با بیدار عرف منبذ و از زین
صدق عبودیت و روح ارادت از حضرت الهی مسالت بنماید که کشف جهان
از جو بیار عملی و انصاف سلطانی سرسبز و نوا از ساحت کشف از بر و اقبال
میزین و خطای غمزه این و ایمان و بیایا اگر چه این دعای کوی مورثی بر سبک
باطن مدد در حلقه بهره پذیران حضور بر سر و منتظمی انکار و لیکن شرف
و ان که شکای از با سعادت نیست این نیاز میجو ابرامه و ارادت که بیادری از
کم نیست بحصول این دولت به بهل سر مغفرت ابدی اندوزد اما از شانه
میرساند که زید مبارک خال صمد کوکب و جلال سلطان جهان اقبال کران الله ما

سما اتصال ببرج کمال بهیمن شمالی دوح بندر بلا البو بخت و سرور بر دلهای دعا گویند
سکال بر کشود در شهر مستبان دولت ج وید مال اسباب گیتی و کامیابی فراهم نمود الحمد لله
که شمالی آمل میار آمد و غنچه آرزو و کفایتی آغاز نماید و در ماه فیروزگی گرفت و روز کار هر روزی
گیرند بهیست برین نژاده که جان شایم رود است که این نژاده آسایش جان ماست از اینجا که
شیرینی دانی در کار نظری حضرت است که داده عالمیان مقصود نکرده والا در سعادته علیاست
برکم بهایت تا این که تمامی اقتصاد صلیات خاتما در پایه خیرای حضرت سلطانی روز افزون خواهد
بود چون این سیر عالم علی الدوام بر عالم صلیات و رفیع در جواهر صلیات است که شگال دارد المکیه
که در زمره خواستنیست طغیانی نسبت بحاجت خواهد آمد علیا حضرت شایسته دعا گویند و دعا گویند
و از عودت حضرت بار یافتگان جناب بیضی است که قبله جهان و جهانیان با دشت نژاده عالم و عالمیان
میرساند که در شکافی که جبهه اقبال باید از بالقلل و ضلع و روزگار در نقاب عین الکمال الهی که نیرفت
بود انصاف ترین دعا گو در نورشانی سحری همیشه حاجات بدرگاه براننده حاجات بر فرشته
خلیج افکند دولت جاوید سلطانی مسالت نمود الحمد لله و الحمد لله که دعا گویند سیریا احقر حاجات
بر بسته نوید جلاله در وصول کوکب الا بدار الملکات و شمول عنایات حضرت خلیفه الاهی در اعتباری
رایات جاه و جلال شای سامع افروز خواهند کان این در گشت این در جلاله و اعظم بر نامه
بمیان ذات قدس برکات صاحب آقایی ساخت که بهیست علی الدوام کاشن و چشم جهان را
تا انقراض زمان روشن دارد و صاحب عالمیان است فقیر حقیر جهان سید و در دار اللدنه
ملکان زر خانه نشین و درگاه سلطانه بر بلندی توت افضل و کریم بر این منصب
و خدمت صدارت و عدالت اقامت یافته بدار الله تعالی که کور قیام دارد و در دار
احکام شریعت مطهره و سر انجام مهام امور مضایف خدمات مذکوره بموجب حکم
تمام جمعی آرد و الحال که نوید مقدم سعادت توام کامرانی در باب عقیدت
کرده این قدس است که در چندین سال آرزو مند صلیات پیام مبارک قال بود و در
بخت خویش تصور نموده امید داشت که به آیین و طراز بلاء دست سر سعادت

در ماه

مفاخرت ابدی اندوخته سرمایه کامیاب حاصل نمایند ز جانب برکات بی پای و عجب
 انکساری او ره ذره وار محقق عرض مجاهدت نفس نقابت شاهزاده جهان
 و جهانیان محاصره عالم و عالمین رساند که بود و سود کرامت اموات و انوار
 رحمت عنوان افزای سعادت ابدی و ادراک نباتات سرمدی نموده فرق ادب افتخار
 بفرقان عزت و افتخار سموه مقدم سپاس خداوند جل و ادا شکر الطاف صاحب
 سده علیا تر زبان گردید و بدعای کوی دوام دولت و قیام و خلوص و عبودیت
 بابر و مشکلات قدس زیاده از آنچه معاد است اشتغال در زبید امیدوار
 که این العنبر نیست مورد عنایات عالی و بی نظیر ارحم تعالی خواهد بود و از زمره
 دعاگویان و ایامی محسوب شد بخداوند شاهزاده و عای کوی بدر قطب صحنه
 شبنام محفل فیض منزل رساند که در هنگام تئویش بدن مبارک الفیض سگال پیوسته
 در نورستان سحری اشتغال بدعا داشت و برگاه خروید و صبح و شب زودکها طلایی
 رفع غم و ملال سموه جبین شکر و سپاس بخیال و متعال نهاد و آمد امید که معان
 گوشت و جلال سلطان بلند اقبال بر اوج دولت استقلال از عیانی الکمال این
 بعد از آن بجمع ریگزار غبار کرد و رت بر آینه حمیر خورشید تنبیر رسا و صاحبان
 سلاطین خفته از چندگاه در نشیمنی اطن زاده نشینی است و چون درین ایام خنده
 و ضلیم آن روی خند قانی بسیار مالیده و تنهای ملاذ سلطانی با فرط انجاس
 عنایت جهانت که عنقریب بکای دارالخلافت گردیده کامیاب حادوت جاود
 کرد و زبیرم قریب قصیر خویشی فرودم و کمر نه طلقه زینجه شیر بر دینیت انوار
 غمزه حصول انی مطالب آید: بخواد جان فیروزی نماید و چشم عقیدت بر نور دیدار
 روشن نه در ایام سلطنت جاوید آباد از جانب بر خشنه خلان که از مرغانان این

بحدت منصوبست و کلامی خود بجهت عرض مطلب صورت معانی که موصوفه در
 اکثر اوقات بدر بار جهان را در جمیع اوقات بدار الطلافت فرستاده میباید که بخدمت
 کرمی متصل بوده تا عده خدمت کاری و فرمان برداری درگاه خدای بنام دوز فزون
 سازد بفرقه بر لایق حامل است که آنچه در کلامی مذکوره موصوفه خوانند نمود بمقتضای
 صدق بندگی و اعتقاد آنان بجناب حق آید این همه تا مری خوانند نمود زیاده چه ابرام
 لکن شانه غیبت طراز مرقوم نماند و بردار که در شرفی
 عبادت زکبسته و بر بستی مضایق بر عیبه برکت سازد لکن ای و سازش با جان
 فزای در برشت و زمان سعادت ان در دو نمود و حبیب امان از زور ابرار انکار
 مال مال حشمت رسید ز دوست مکتوبی برنگ غنچه سر بسته چو بارش کردم از کفین
 مضایق بود کلدسته میرزا و آن بنان و دیر ماناد آن فی خانه از وزین صورت
 باشد یعنی بر عیبه الحمد لله و المنة که مکتوب است و عاقبت قرین ذات بركات
 و جریان در دست و فخره بشور امید که خبر و خوبی علی الدوام شامله افرخنده
 مال باد و دست میرزا را بوقت مشتاق دانند و بار سال رسل و رسائل بمان این
 شان دان و فرحان حسام بعبه را موجه باد و در ویت تصور نمایند
 یقین کنیان مراتب اخلاص و اتحاد و دوستان یکدل از سبوح رضیه آن منور
 عالم صورت و معنی و در دست اما خاطر محبت است از جانت عیند که تنها با ضلالت
 باطنی گفتا نماید و راه ارسال صحایف در سینه بنمایان مبد و بدیهه اگر چه فی الحقیقه
 اصل بمانست اما چون صوفیان ذوالعین از ذوالعقل را بشنود و معنی و صورت را
 خاطر است پس تصویر لکاتبه شریف صورت و معنی آنانی لکارباید و لکاتبه
 را چون حکایات ملاک حوی تصویر میکند آگاه اگر رسیدن نامحبات فرح بخش است

روزگار نامحور در ضربه عینی انتم از شدت انتظار و حلاوت تمام توانی خود می رود
مضطرب و مضطرب بوده نین: تابانی و حوصله پیرانی توانی کرد و اگر راست بخای اینها اضطرابی
و حوصله نادر عظمای آن حال ظلمت است که استقامت شمس بود و من است و هر که خانه نیست هر که
باطن و لاجرم در هنگامی که باره از شدت امور و غمی فراخ و در وید بد و کجای حقایق این مرت
پیرای و راحت افزای خاطر و دستان شده باشد تقاضای سلطان جانانی است و ان شاء الله و غنوی
چشم و کشنای سنبلیله باغچه اتحاد و یکتای بدیل بوستان ذفیل که کرم و سبزه و لعل سبیدگان
معنی را بر خورشید شیر طلبان دارد فقیر جانانی را زیاده از خود بخود شتاق و سهمام تصور نماید
سایه خوشنمای ولایت سخن که بر دست قاصد جانان فرستاده بودند رسید خانه خوش و دوکان
سعی از نزد آن چون از رنگانی لعل بر لعل کرد دید الحمد لله علی ذاکت فقط از زیر مکتب و
اختلاف نام مرقوم بود پوشیده نماد که گردش این دایره مینازک و خط احدی را بر حال خود می
کرد و از حوادث افشانی سبک سازد تا سوخته و بی هم نشینی بخاطر جمع و کلمه از برکت بی
محدیاستفاد دوست حقیقی از تمام نماید و اگر نه خدا آگاه است که هم گاه و در این حقیقت الغیب
نمودی و زحمت نیست و یکد و نام اخلاصی ما رسال داشته ام اینهمه نزد وضع نماند باقی و کار است که ای
فرستاده زرد گاه برارنده حاجت قطع و سایر نام و بدین نام مجوابه تا بر من مجال صمدی آرد
آید و این را می دانست میگرداند که نه ال اشتیاق و طاعتی جبهان بالید است که با ط
و جانی مدعی آید که در جبهانی جبهان کلف انگیز گردیده که جانی و تال بیان نمی کند و در کار
سم در جهان نمی گنجی که بر او در دل تنگ است و لکن این محبت و صفای روح داستان محبت
این تبتی ای سلب بر چند محتاج بر بان قلم نیستند لیکن استیلائی مشوق و در نهایت جانوری می باشد
برینی آرد که خامه بنام شمس و دو فضل از باب استی بر بیاورد اعلان آرد و در نظر است
که این در دل است بر بان می آید و در زبان می آید و در ظاهر بر لب می آید و در باطن بر لب می آید
مناقت می نماید که غنای شایسته مقصود را بوجه احسن و افزون کامیاب سازد و سینه محبت

که چنانچه وادان که از بحران و ابرو از دست می‌گذرد و اصل تو شاد و بکام شود و مباده عمر باد و بر
این تعلق ملاک آنرا می‌افزاید و از اندک شمر و بی‌بالت و خاطر محبت ناظر ادراک آنرا بهر جهت
خوانان ترجمه النور و اگر برسم بنای زمان در کسوت عبارت شکاری از صورت مدعی نقاب
از جبهه بر نمیدارد و اگر بطریق برستان غلبه کند و بطون باز کند و در بهشتی که تنهای حصول
حسب می‌دهد و این بی‌نیایی می‌سازد و لیکن حکم بر حق و قیام و طاعت و استقامت که در کتاب و در میان کامل
آنچه در کار غایت و فوائد آنست می‌کند و در اظهار آنست محبت بدوستان طواری می‌تواند بسیار
و سایر اصحابی که از او در کار خلل و اختلافت است جام چنان می‌باید پذیرد و در نکست
صورتی که این نوع نقیض که از ظاهر می‌کند و اندر برین تقدیر که هم بهر وجه صحت پیدا
نقش عشق و توفیق بود که بر ظاهر صورت آن یکانه اتفاق بر تر اندازند و باشد در حضرت
محبت الدعوت است و این است و جهان می‌رود که عقرب ایام و جدای بر آید و در مقصود که چشم نشان
باز بسته جلوه ظهور است بر وجه الحس و فایده و تا هنگام مواصالت بهر حال و در هر حال
را ترصد و سلام کار خدشت را منتظانت می‌کند و می‌کند و اندک که ابد موجود
وصفا که در کتاب این از غایت است و حکم آنست می‌کند و اگر چه در بیان مراتب و در سبب
بنام و پیغام نیستند لیکن به تکلیف شوق مفرط بنابر او که شایسته است بهر جهت خاطر
مشاققات است و در خاطر بسیار و وسطی چندین کار را بر زبان خود آورد و در حقیقت بنای
نویسد و تا کی از دست نرود که هر چه دل می‌گذرد بر زبان تلم غنی آید و آید و آید و آید و آید و آید
مقصود و نیاید و لیکن بهر از مفارقت آن ملاک و بهر آنکه در درگاه دارد و بهر آن
را که اگر که از او در غایت کار داری دلی که خود کرده محبت روح بخشی و در میان یکدل است
و در میان آن عزت که در مقام است و طواری است و کاره کلفت خبر بر نماند و امید که مدت را
و ایام مجاز را زیاد و برین اعتقاد نکند و این صفات است از مین و غیر درین نظر اقبال
بیکر مستقیم گشت دریافت مواصالت که از غایت و بهر زری کرد و زیاد و شوق است

۱۶

بجوان دلا شویکاش د عالم مسکون ظهور نمودی تا جان و ملک دست از قید کلفت آزاد
رویت عزیزان کرد و دایم بیاید در نظر غایب است و کنیزان را غنیان بیرون از زمان حاضر
خود را ز کار بیست کرد و بنفس را یک نفس حال خود را زرد و جوهر صورت بر عکس برادرش
می آرد و مادر چه خیالیم فلک بدید خیال بهر حال از هر اندیشه حال ساسی و در که جای دوری
برداشت ملک را از رویه احسن جبهه افروز سازد و دلها به جوران از دورت جدا نماید و
در مقام مقارنت نشانداند و در گردانند بهارستان دولت و جاه شرفست
و بیچاره بجاست و گناه نفاذ خاندان عز و علاه صفا و دودمان مجدداً عقیده ایمان شکیفته
به سرور بیان باد بعد ابله و دعوات مصطفی آیات مرفوعه خاطر خطیر و باطن
کفایت صحیفه لکائی و رنگین نسخی بکجهت که مصطفی از سادگان بود و رسید موجب از روی حواله
و داد مستوجب فونی و مصداقات و اتحاد کردید بمقتضای یک رنگی و یکتای ایمان از ستاعت
و استعداده و بشارت و در با اعلانت و امداد رفته بود از رنج که نظام حال و مشیوان استقلال
آنچه در بار شریف و کمال در بر وقت نصیب العین حمیر موت تمحیص است از باریت بود و آمده
و هر چه بیدار است الله بفضل خواهد آمد لازم آنست که شناخت قدر میریانی و دریانت
رتبه قدر دانی چند نبیه جمعیت و جذب بادی طایفیت نمایند و گذارش اخبار و آثار و
علانیت احتمال که ناگزیر است و محبت است و اجتناب از در چرخه گاه رفیع الوداد شهن
یک رنگی او خواه است قرین رستاده باشند بهارستان دولت و جاه
شرفست معالی بانه بجاست و گناه نفاذ خاندان عز و علاه صفا و دودمان مجدداً عقیده ایمان شکیفته
مجدداً و ایمان شکیفته و فرخنده و سرور و بیان باد بعد از ابله و دعوات مصداقات است
از رویه خاطر خطیر و باطن میر سیکر اندر کار بی نام لکائی و رنگین نسخی بکجهت که مصطفی از سادگان
ادسا که آن بود رسید موجب از روی حواله و داد مستوجب فونی و مصداقات و اتحاد کردید بمقتضای یک رنگی و یکتای ایمان از ستاعت
و استعداده و بشارت و در با اعلانت و امداد رفته بود از رنج که نظام حال و مشیوان استقلال
آنچه در بار شریف و کمال در بر وقت نصیب العین حمیر موت تمحیص است از باریت بود و آمده
و هر چه بیدار است الله بفضل خواهد آمد لازم آنست که شناخت قدر میریانی و دریانت
رتبه قدر دانی چند نبیه جمعیت و جذب بادی طایفیت نمایند و گذارش اخبار و آثار و
علانیت احتمال که ناگزیر است و محبت است و اجتناب از در چرخه گاه رفیع الوداد شهن
یک رنگی او خواه است قرین رستاده باشند بهارستان دولت و جاه
شرفست معالی بانه بجاست و گناه نفاذ خاندان عز و علاه صفا و دودمان مجدداً عقیده ایمان شکیفته
مجدداً و ایمان شکیفته و فرخنده و سرور و بیان باد بعد از ابله و دعوات مصداقات است

اگر چه از آنجا که انتظام سلسله صبه و سپاه متعلق به وزارت خجسته صفات است چنانچه
آورد که بر سید خدام از نظر سوز بگذرد در این صورت یقینی حاصل است که چنانچه علامه
دور افزون از آنجا که در کتابهای مورس و غیره می خوانند فرموده اند چون بطور یقین است که فلا
از مردم عزت خواه است در الحاق رعایت بآیین مردم خویش نشین در آنجا که سکونت
بند آملی میگرد که اگر در موردی امور مقرون به بود بآن شیفت تابت حرم آورد خفانه
میکرده باشند که در جاد و مکان عارف بر امانت بگذرانند البته چون جاکیر اینجاست
فلاک تنخواه شده و بطور این حسن اتفاق در خاطر دوستی دوست در یو از یاد مواد مروت
تصور گردیده و درین صورت یقینی حاصل است که در برابر هم در تقسیم و پیکار و در امور
در حرم علم متوجه و ملتفت به هم و در این حفظ الغیب یاده از ایام حضور منظور بسته بر
لوازم محبت اللاتب خوانند و زیاد و زیاد است در میان اینها چون اینها
چاکر در دسته اردو بر کن فلاک تنخواه گردیده از مقتضیات حسن اخلاق و از پشیمانی
شخصیات محبت و فایق که بنمایان تحقیق است ترجمه خیال دارد که در امور موجوده کاشف
مراقب لازم و دوستی به وقت نصیب العین خاطر کرار خواند بود از سببه مواد و از آنجا که
افزود جزئی نمیدانند گفتات عرفیه که طریق ظاهر بر شان صورت آراست معانی
خاطر معنی دوست انفاشته و شرح مراتب شوق مواهات نشا طافا که چون تقادوم
اخلاق این عنوان صمیمه محبت و وفاقی زیاده از رزه بیانات نشا و تعلی
نقد یو میباید فقط چنان زبان قلم در گذارشی و ستان در این سخن ناگویی بکنند
و بهنچای نام در نگارش ترجمه الشوق بی پایان تنگی بنامد طرفه خالجه
که به هم میخواند که با جارا ایام حیرانیه مطرا از دالات کار در نظر که خاصه انما
بهترین تر بسیارند درین صورت نیاید ما چار و درین راهی سرگردانیده و در آن
آن مراتب بدان غیر نبضه و آن سید و در کنار مدعا که مستلزم نشا و تعلی است
خداوند است نازد طرا از آراسته کلاک نازد بر دار که از خوشی بهار معنی نکته

۸۵

دست

دست سخن فغان بود بربک الفاظ نکتہ پنجان را دل افروزی نمود در زمانی شعله ز
جمع عید سرت افروز و ساقی زنده تر از روز نو روزی طبری فاطمی اجماع در
کلمه کلشن لکائی در جملکام رسیدیم عزیزیم محبت و یکجمله کرد ز طراوی و غنای
آن مجروح دوستی میوزید نکست عشرت و انبساط بخت هم مروت و تمام رسانید حلال
آن عزیز معتمد به در نظر اخلاص منتظر دایما جلوه گریست و غریبهای فطرت شریف بر
وقت بدیش چشم خاطر اتحاد پرور حاضر در افکار تو که در حال دوستان است آن
نوشت نامه شریف که شرف نام اجماع رسید در بخت کرد دولت مروت شهادت
و اقبال روی شما دارد مقتضای فرد و در بانی آنست که هر کس مطلب عرض خود تکلیف
در حق حسی نذر می کند از روی تمهید یا بنور آن رسیده آنچه نزد عقل و ادب است مستحسن
معمول آید و عثمان اختیار بدست ارباب عرض بسیارند عقیقه انچه کفایت کلک
کلمه است ارباب عبارت دلا و بزمیان مرآت ایلکائی و یکجمله رنگینی تر از رنگ و از آغاز تا
انتها مضامینی تازه طراز شرح عقاید محبت و دوستی نوایانی تر از کارخانه جانی و فکری
نمود در زمانی که زمانه از آن کسب سعادت نمود و بخت و روز و فرموده خاطر تو و دو کارزار
آن دست نایه جانفروای و بهمان سبزی دلکش ای اسباب محبت ظاهر و مواد شکفتن باطن
فرماند و خفت خود در دل بر کاس خفایه نایه است خاضعت و زیدن باد بهار در است
نموده چهره و بهار صورت و اگر و بهشتی طرز مضحک خاک که بکمر اندازد هزاران رقص
بر خفا و از کائنات اختراع نموده همیشه تعلیق زایم هر خط و دلت و اقبال و عنوان و سرباز
نموده غروب و بلند زنی امارت و ابالات پاد افروز صفوت و جلالت عاریه و سحابی
ایست و کاروانی جای مصایق شکست و عظم انانی خال بلند مکان عالیجه مخلصان به
گاه باد غبار افکار را تبخیر کند و مواد را که مستلزم طبعیه اخلاص خاص و روحیه
صدافت و اخلاص خاص است مکتوب فرای مبرکت و دستمهر فاطمی تو جان میگرداند

که مضافه واجب الایمان لازم التعلیم در زمان سوره نظام محمود میباشند و از زمانی فرموده عیسی
از داد و نمود محبت و اعتقاد کردید. حافظ نام و نامی از خوش شینان کرد و ملاقات مالک الدین
است و توخ انجام ایام دی با دین و متعالی فتح الباری مقصود بود و بدین سر راه سوره زمر
کرد نام و محبت شقایق را هر چه بود و تر بادا که لذت صحبت لازم المسیر نظام دل بسایه
در یافت ملاقات کرد و ملاقات انجامیده و تمنای در آن دیدار محبت آثار خاطر شقایق را
مضطرب گردانیده حق جزو دلیلی جمیع از میان رفیع نماید تا در آیتان از بیضا فیه تریه
شوق را پایان نیست و بجزان را در زمان نه خویش دیدار است و نشاید مقصود و در
کنار طیفه حالیه است که آنکه خاطر میخواهد بدست برآید و بر جوشید و بنماید ششم نظام
مردی کار زهدی و متعالی رس است و اراده خدمت ایشان مبداء در یقین که در حوز یا
خود بر سر آید قبول و اقبال خواست که در شش داستان شوق و آرزو مندی اگر قبول
بر میآید بنام شمع از آن در حیز بنانی آن آرد و بر صیغه نیاز صورت طرز بر کز از آنجا
که در آیت اخلاص و اعتقاد قلبیه بر وجدان عزیزان نوشته خوان محمد و محمد وانی ظاهر است
انرا بر بانی بی زبانی ادبی دانسته تجربه مدعای پر دازد و فقره مراتب شوق و اشتیاق تمایز
از حد بیان است و انتعاش و انبساط خاطر مجبای ازین رکنه که ملاقات کرد و اقبال الله
عنقریب آن چهره افروز گامیا میشود و زیاده از احاطه بیان نماند انچه از آنکه همان
مفتوح و الانتماء و البیاب بعد از عمرنا نوشته خوان ملا و احیاء حوز که بر سر مطهر و
الاداء میرد از در و در بستم هم دور است و اقبال
و در شینان به زغر و جلال عده و در کمال و کمال نقاد و خاندان فضا و انچه از آنکه
کائنات سخن بر حق نادره فن بنجمیده کلام جاد و نظام شد و در میان این و متعالی
ایران فرخی و فریزی و سعادت و بهر دینی مقرون بوده و شینی بر سر
ست و بعد ازین بر دوست و بر احوال ایشان مبارک و میمن و همان بنام و در اول

حاصل نام و نامی
حاصل نام و نامی
حاصل نام و نامی

و دعوات عیسیٰ ابد نمود و مکتوب خاطر فرمود نیز میگرداند که چون پیش ازین مسرت
بر یک خدمت دارالافتاء و مکتوب روح النور در مقام عظمی و جامع الکمال است
و معنوا افتد معنی بر برنده میخواست که تئیس نام رسم اخلاص مندان بصداقت آیین
ارسال خدمت شریف نماید لیکن بنابر ضابطه منقطع اقدام مدتی و دور از قاعد
شما میسر نیست و درینوقت که از مردم معتبر تحقیق انجامید و خاطر دوسه دانشمند
گردید کالاجرم عذر تقصیر یافت از خلق و سبب ملاذ الاحباب میخواند و بعضی صدق
انقباض پیدا الانقباض صفت نمودت عیاض بریابا اظهار ندیده و درین باب جمع بقصد مسلم روح
خدمت تقیم میآورد که غریبی گفته اند درین باب
انقباض بر محبت و سرور در راه که در بیان نمیکنند بالجمله اوقات بجز سبب خدمت این
میگرد و از خویشا فطری خدمت امیدوار حفظ العنیه میباشد یقین که پاس ملت
و در عیاض و محبت و موفقت نصیب خاطر حق پرست خواهد بود
و در در محقق عرض نسبت بان جناب و جلالت سندی امارت را بتجارب
و قبیل و وجهانی خدا بکافی رسانند که بروانه واجب العظیم والاکرام رحمت ابرام در
جوانی نصیب بر غلام به نخست حکام خرد و در بخشیده فرق مغفرت ندوی باور و قدران رسانند
و سبب رشتی که در حق خاندان را بچند نواب را الیه مرقوم قلم فیض رقم شده بود و اعین
عزیز و اعتبار گردید کار سیر که از ادبیات لطیفی کرم را اوندی بود و احسن و خود را
فرشته بنار که هم با پیش و هم معین با استعدادت این نصیب در دست کمال فیضی می
و بعد از فرموده و آئینه نیز امیدوار است که بر کمال جمیل نگاشته شریف را عیاض و
عنایتی شامل حال دعا گو یاری و امر علیه شد این و تعالی مساعدت بر سر راه را از این
حقید پیش ازین و خوبی روزی گناه و غیبت بر است از این و غیبت
روح اعتقاد و بروضه نوبان جناب غیر آید و اقبال خدا و مصلحت

ییب

۱۴۲

الحاج
ربیع

راجع به حضرت والا ای قریب بقیام برساند چون است اندرین جا شده که است
 عا تسبیح شکر شود تا قاعده افاده استغاثه عجب یا بدیانی تعلق تقدیر بقای او
 سبی قیام نری در زمان پیشین بملک و بطوری حال بردار این جزو ضعیف که بدو
 اکنون عطف علی القدر اوضاع ایام بای انحراف در میان مانده و بریکه از آن فطری
 سببش کار کام بخش مستعدان مکمل دان تکه بیست و نه شده بدون ذات عالی در جانشین
 و سببانی نمیشود و لهذا بیا به مظهر بر دایه خداوندی آورده محرومیدار که چون درین
 جزو زمان چهارم فضا و علم بلیط طرز انانیت حضرت ایشان روشن است و سببانی بلند
 فطرت را از انانیت کردن امور دنیوی که سر با خاسته است بکار آرام نکلف عیار را
 و لکاو انتظام احوال جدیدان بپیش نهاد و عمت نمیشاید در خصوص است اگر خاطر
 اکبر که شخص دانش را جان و جان حذور توان است معجزه نظری که انانیت که جزو انانیت
 بر فردا جبرمی از انانیت باشد برآید که تخم احوال را زمینیه قابل است و البتة الحقیقی
 منسوباً جناب خلقی قاصد ای علامت و دین پیشروی عظمای کشف و یقین عذر است
 العلم و العین حاکم حرمین الزلفانی عالم علم را مورد تجلیات حقانی حب و قبله انانیت
 کعبه جادوانی برساند که از نظام مبارک مقدم بدارت قدم بدرالرد و برآید اگر چه
 رکن عدم حصول احسان یعنی عبودیت آنان خاطر عقیدت اکبر سپهر انانیت است
 قریب بوده و لم آن غیر ازین که فردیت حضرت بزرگوار کرده کار نعمتانی است
 جزو خیال عینیت لیکن در ایام مجتهد فرخنده در زمان طهر عجز در سبب خودی محمدی
 رشحات سبحان قلم افاده نام در بر تو خیر و بزم این خیر و محقق باشند که حیات از طایفه
 محبت جریانی پذیرفته که از انانیت اخلاص لیل را شاد آب کلماتی است
 شا کرد انید و درت بی زمان جدای از خدمت بابرکت و کافیه ای جو خیر

اسرارِ ابد و بنیانی، تو کیے

نرسیده به بیت که درین هنگام خاطر منی از مظهر غایب سوز و غم اندوز برده نشین سست
مغفرت صبیحه نسیم مکرر در طالع وایه بود که بیان مبارک خبر رسید که ان التماس و خنده
کواکبت و دل‌های وانا آگاه که سینه عقیدت کعبه غلام درگاه ازین راه چه مقدار
کلفت و الم کشیده خاطر شک نیمه خواهد که بعضی شغالات که در شکی اوج و جوی مروی
واقع است درین سال هر فرشی بر نگار و لیکن چون می بیند که خطا بقیمت میداند
که حاصل گفتگو جز تحصیل حاصل نیست و اما آنکه در شان جبر میان نازل است بهر پیش
نظر و بر بیان محمد ویرانان حاضر می نماید بهر حال عطا فرماید که بمقتضای عجز این بیت رود
حصصا علی لازم نیاید بسبب گفته و بسبب مال و فرزندی برای اسرار است اند
برای آنا عروست المال و البنون لا و دیه لا حدیو ما آن میرود و درج بنویس
اوسمی فرستاده را از فتنه رستگاری و بازماندگان را ماندن و سبب آگاهی و مدد
باید و سران سرور و دران عالم شکست باقی اخبار شوق بالوسی که مافوق جمیع آرزو
درین رجه ترکزاد شکسته و شهادت آنرا بقیمت نفقه دانان حواله ساخت بدین
برداشت سایه ات کم مباد از سر با بطاسه ظلم ابد
زاده نشین پنج گنای که در راه غلامی درگاه عالم بنا چین
افزودست فرق عبودیت بر زمین محمد و الله را نماید و نادر عقیدت را بسجی ملک
ستار سبزه آمان جلای با و دانی ادد و باین فدوان کنار جان در جیل شد و شکر باز
تشیب و در طریق فدویت ایمان و ادبی غایب مانده و طواف بهمان تیر نشانی
چو در گذشت که جنات و جگر خوانند و توقف صفت با بان این غلامی
اند و آن محفل ملک تملک که همان نمود حضرت واجب التعمیم و کرنی فرستاده
منظور است برساند که در فرضه ساخته و حجت زمانی که سعادت برین
میاید اینم بجهت شکفته بوزید و دولت چیده حضرت می گویند

در انقبال سامان ظهور انداخته و شورش طالع انوار را به الطور مینویسد بقیه بحر خفا خامی
ایستاده و اوصاف که جان عبودیت عباسی فدای پر خورشید زانی لباس با با خلعت و حرمت
که بر کمر ساز بلند اختری و نیزه زنی بجای در برداشت سایه و دود ملکوت است و او را گفته اند
عزت و انتقام روزه ناهنجار با وج و فقدان برادر اخلاص و مقام این اطفال و خلعتش که جلالت
نعل و کرم بر دوام انبرد جهان آرا و انعام عام مرحمت پیام او به عالم افزون از نذر او
عقول و افهام در بیرون از احاطه افکار و از دانه است جان ناتوان را که از حفاکاری تا
مکتب کج را اشکایت بنمود بر مکتب ساس سبقتیا عنا با بیغیا عالم افزون گردانیده و تقدیر
در اسم و تفضل و آداب تمام کاتب سادات و داد الی ساخت و در عقیدت است
که محقق ای سر زشت با لم خود حضور نبض کنیز مثل بر خنای دیده زار و نذر و نذر
آینه بر لبانی کار شاه و دوشاخ بود از ورش نسیم بهار چمن زار عطیای حضرت والا و جود
و سینه از رسته های بی انتهای جناب الی نای چون سبزه نود سیده شاد و آب تازه و
چون نتایج افتاد بکلیه بر بسته گردیده و در بر بر کونا کونا تفقدات در دستم نموده
کار و انقبال در لفظش نبرهان معنی و چون دم عیسوی شخص فسرده را روح بر روی
بگرد و هر معنیست چون ارشاد بر معنی دل صوبر که را بر روی تجشید بر چند کردگاه
فان نوع و فکرم گفت عجباری وانی که خود شکر گفتار بر سرین بر کزارد و در عالم حق که در
آنچه شایسته با آرو یافت ناچار ترین بجز زاده و بر پای نارسا نهاده بان قاهر السیال
ز پیر و یاقوت کار آمدن لایم شجاعت که تا شعفد بر سر و فروغ بر پای سیم است
و در حقیقت صادق گوید که رای بر حقیقت و وسعت روی زبانی از انوار خیر
در دست و انقبال جاوید مال کتیله های روشن و فیزان با
سرخی منط نام رسیده باز کرم کل خندان گردیده کلمه سه کلشن بکری و دیگانی بخور
بخور و فزانی که عباد دل کزنی و عبارات رنگین و بی نهایت از عجز خدای یاد

در اقبال فضل بهر که اعتدال مزاج و هلاکت دماغ اثری نخست مکهامه سخن بود و هم چنین
بکجاست به نام محبت رسانید و روح فروغ الهیت در موی که از مکهامه فروغی شگین
خط نورانی سوادش حق و زرش فراخوده جیب مان که زو خط الکلی می ساخت پیام
رسان خاطر شگفتی و دل گشای گردید ز جودت ذهن و صحت طبع و اجتناب از واسطه
کلام جاد و نظام مرئوس در یاد ز جوی محاسن که محقق ضایع استیاس و استیانی است
معرفت خود و خود بانی سبب آنجا که دیدن اسرار محبت و دوستی را بایه اوج کبریه نمود
اندر کبر که در باطن عطر ز باغ عطیعه در نظر جویان بازار سخن و دلی و مقبولان بارگاه عزیزی
در آرد و پنهان سخن الفطری و المعنی پسندیدند و آفرین تحسین بر اندازد مایه پند
آرد مایه از جند است آن نحو و ندرت ربان عالم تعلی و حساب که در نگاه دور و نزدیک
و سازش چون سایه بان سحابش بر آفتاب بیدار است علی الدوام در لذت و خرد و
تحقیق سرخوش دارد و باینجه قابلیت و استعداد اقامت در گنج وطن اختیار نمودن
و از بهر تحصیل دست یاب تحصیل دست معیشت با وجود علقه اهل و عیال که بالفعل مستلزم و لازم
وقت و حال است بای سبب ناز سودن و وجب استیجاب استغفار عظیم میکرد اگر بر میری خود
کامل ردی توجه بدر بار کینه مدبری آرد و نیز بر آینه اقبال همیشه گاه دولت در کنار نشینند
و از ترس علالت و غیوبی بظاہر و القاطع معنوی در باطن جلالت پرستری اندوخت بر زود
اندر دلی به حال در آنجه خیر عاشق و محسوس بود و با مقروضه کرد و آنرا محی را بعباد
رقبه و نیز با سوده حمدت حکیم الظیر عظیم النظیر بقراب جاب سبطی
تاضی حمدت سده کفایت کلام کوبین سلک سر و سر از حد لایق سخن انجمن طریقه
نامور و فن نشاط افزای نوز حیران انجمن سبقت گردید و بر قابلیت و استعداد آن و آن
مردان سنگین تر از آن است که بر آن بیان توان سخن و منطق و لطف کلام می باید

که در عرصه جهانی شایع و عبادت فنیج بر آید این کجای زبان بچهره انفرادی دست مایه
و نه سیر می ندرد که مقصدی بجز این قسم نامه نای خرد فریبانه شد لیکن بمقصد هم عمل کرد
که گفته است شاعری و سنجیدگی پیش از آنکه رسد که هر باشد محبت نیز برود و در عین با
کار چند بطور اندوزده ستانه می نویسد که باین بجهت دین و عدالت هیچ و کمال شایسته
این رنگین نگاری بافتنای میرانارالد بر نامه چنانچه اختیار کرده اند چنانچه در سنگ
است و در ایام کاشیاعران یعنی تشبیه آدم با حیات و ایام فکر خوشتریم یا نشسته
انگار در پیش میخیزد و در لحنه لای این جزو زمان بر چند دستگاه علم بسته شده عطا
اینکه سخنان جاودانان دل نمیدهند بلکه استکراه بنورفته اگر در میان باشد بیانی بیجا
نیاید که توجه این جماعت بمعطیات امور دنیوی بسیار است و درستی بآن کار بیشتر عبارت
ساده بر کار شکفته تر از هر کل بهار خوشتر میکند و از الفاظ پیچیده چون کره غنچه و مضامین
در یک کشیده چون کیسوی سنبلیله لغت می پذیرد و در این صورت بهتر آنست که محبت است
حرف نیک ساخت که مناسبت در کلام مجمله جوهر و مخفات بر یک بحث با عرض است
آیند دل گزینی حکیم نصیر طریحی صاحب اخلاق ناصری و استاد و از خود پرستای بروی مصنف
تاریخ دوفته الصفا و از متأخرین طرز دشمنانی شیخ شرف الدین عیاضی بر روی طوفان
و شیخ ابوالفغانی مطبوع انبای روزگار است و بعد از اینها صاحب ترشسته تر عبارت
چنانکه نکرانده دیده شده و عبارت و بیغم و شیرین اداس است بر جانب طبع است
همانکه پس روی باید کرد که فایده تمام خواهد بود امید که این عبارت هم از اهل
و ادبین پایه صداقت دانند بعد از این اگر وقت مساعدت بنماید مرسمی زیری قلم
یا کانی رقم خستگان بگری و ایماط لوت بنمیر خواهد بود از فردان مشغله که ناگزیرند
لوری است عبارت آرای غمناک از برداشت برین تقدیر در یک سنج و دست نام ادب

بخصوص کانی دولت مسوده در روز دایم خورشید دست عمده رسانده اند
که خورشید است و حضرت با عظمت شریعت و تربیت انانیت نزلت کرده
ملت و درین قدمه در طعنه ای که با متین دین الاسلام بخودم الانام علی الدوام مسند ای عدل و داد
بار بعد از ای او نیست و با کرم منصب جلیل القضاة دارالسلطنه که با وین
و مساعده طالع بر کانه با شریف صورتی ظهور فرموده و در حق حضرت علی کرمی میگردانید
که چون در جزایر جزیری دوی چند روزی در آن فرود آمدیم و با کرم دارالسلطنه را
استفادگی آن احقران و در این مقام از آنکه عذر دست فیض منقبت معلوم گردید و در
نبردی نیست به مسند که همان محدثه و انصاف ذات مذکوره صفات باشند با میسرند و در
زاده با میسرند و با داخل اند در این دعایت اند آسود دیگر در ایام سابق این خود مختار
جمال مبارک را میسرند اما از بنده زاده میسرند که بر میری دولت در دارالامان
شرف اند و در قدیس کردید و با دینی و دیانت و مناقب فضل کرم حضرت بنده حلقه اوقات
و اخلاص و کوشش جان کشیده آرزو مندیت که بر ریانت خدمت مبارکات جمال آن و
از در و رخت زما نیکه حصول این تمنای جبروت طبرافروزه بالفعل که بعله نیکوگاه
عالم شاه با وند از زاده جهان و جهانیاں اتفاق امانت بدر بار معالی واقع است و با بعضی
اعیان دولت دار کانی سلطنت معرفت و شاهی دست بهم داده اگر حضرت بر سر
احق اعتقاد آورده که کار می خدایت از دیکری بیش نزد و ما نور زنده اند
سر مقتضای خلوص اعتقاد با اتفاق و اطلاع و کمال علی بالله ایم خواهد یافت که بر سر
صدق میسرند و بر لوح خاطر حقانی مناظر درست خواهد شد و زیارت
منارحات سبحان آن تکریم بار معالی تو آید و جفته و طالع نقیض
عبادت و کین است ذائق حبه صفات مصدر حبه طالع و ما میسرند از این سبب و امانت
نقبت صفوت و ایالت نزلت عظمت و جلالت منقبت طالع و الهجاء و محمد و الله
خان بلند مکان بوسه زدن در آن دولت و بارافروز حدیقه اقبال برده با و فریخت

در دم
جوش

در سبب جمعیت و انبساط کایا مجاد و با او از منطق با ظاهر و راز ته اشتقاق کن
بابی در چهار کول بر چهار زبان بر لکار دارند مشبه میشوند و نسبت ای و یکجمله که موقی
ایزدی باین الجانین متحقق است حاشا که اقتضای ای بمعنی نماید و اگر دست درین کوتاه
داشته اند کارش مطلبی آید که ام مطلبی تراز بریا مشرق است که موقی است که موقی است
رقم آنرا باین و گزینی بر سر آید و در صورتی که موقی را برید و ای اطلاق و اختصاص
کند و استان طراری و دستیه آنکه لکار نکند و با اختیار خود نمیکند و در حالت طوف
مقای که در عالم محبت نزار بر سکوت فراخ حوصله می بخشند و در خصمه دن میشن
در شیوه است بعد لعل غزلی که گفته است که یارم و خاموش است که یارم و خاموش است
ناچار بکشی باید کرد و مطارد و مطاوه شیرین معالک لیکانی حواله دانی بر خود در دوخته
راز را هم صفحه دل خوانده اند نام در کیش محبت دفتر لیکانی است بهر حال کلامه است بیکار
خلعت و داد که مضمونش با در صد برادران طوالت و دلکشی میباید و در زمان سعادت او تران
اراد بر بی فروزه باعث کونامی سر و پا کردید و نرسد و نرسد و نرسد و نرسد و نرسد
هم پرست حقیقت نصایط کرد و احبابش و منتفست است و دایم مخلص خیال کرد یا
نیز که جیل اشتغال دارد و بر مرآت باطن بوجه اجسب تو می اندر زد و اندک که تا شکام انجام
جدای از خدمت کز این رسم غنیمت یکنیکی به بیان و سیره شام افزود و ستای بود
مقام میشد بهر زباده عمر و دولت و جمعیت و عافیت در تزیید با
تحف و عزت اصدای آواز شوقی به ای کمالی عطف است اقتضای میگردید
و انست که بدین آید بخت فرجام نوید فرخنده نال فتح و وفود آن بر زنده
سکونت و اجداد کرام افزود گردیده و ای ای احباب حق نصایط مالا مال سر و پا
کردن و خورشید عینیات مرگال حضرت خاتمی جهان است بحال جنته عال البور
کایا و کارایی بر روی برادران خیر کمال بطرح ساخته امید که این فتح نامد و که

تا تحت قوت حاکم و زکات و عنوان صحایف لطایف و بنابرست برودت و قوت ارتقا - کسب
 میون بلاد و حسن تربیه و تجدد خلافت ان در مقام مقاصد بلند و مصالح مکانی و مطالب چندین
 بتائید بهائی و نصرت آسمانی استیصال کرده تفاوت بزود بد حال را عنقریب این فرمان بزرگوار
 کما در پیش آفتاب علم که کین هنوز از غیاب سحر است خبر اندیش جمیع ازین عطیه انوری
 چندان بهیچت سپردند و خسته کرد از زلفه بیان و دهان ترجمان نمیکنند و معجزان عبارت معانی
 غیر از کلمات اینرا بر جبهه انحصار کلام اولی و انست اختصار عارفان
 دوست اقبال و اوان نصرت و فیروزی حاکم و اتصال با احوال
 کیمسان برای بقدرین مالک صورت و معنی نرسد افزای پیش
 جهان برای چمن آری هفتی صاحب قرانی پسین کوثر تاج خلافت عظیمه بین اختراع سلطان
 میرایه و شرع انور جبره افروز ملت اظهره و الهام الی منبع فیض نامتنبای نظیر سحریم
 مصدر خلق عظیم کامل هر و فیروز تخت مراد از انرش یسته تحت عدل مصور عقل مجسم عزم
 جود و کرم بادشاهزاده مشهور لای عدو بند کشر کشی افزون تر از اندازده او از آن مقام
 بر و احاطه عقول و افهام مخفی بر اگر بشکفای اقبال الایزال و بایاداری دولت جاد و
 اتصال او ازده عدل برودام و صیت عطا و العام بیدر لغوش در بلاد و عجم و عرب سید و
 شیان بزاد عدالت کسری در قم بطلان بر نشو و نماوت حاتم کشیده و تنزیل بیع ابدان
 در میدان مهر کلاه دشمنان بریده جو کوی جوکان بر خارهای غلطانیده و مخصوص دین
 نیست - اما به عظمای اعظم نصرت نظام و در روز بوم دارا و ساجد در کما بشو و نماوت
 عمر العجم و کرم و دراز و وورد باستان زمان نعل و نایه اسلام تنزیل بود و کثرت شرع
 فرخ اکبر انگنده چندین چهار ایل یغی بار کتاده فائز بر بیاد نموده داده طنطیه
 نامد و در اقصای بیفت آقا انداخته کار نامه سکندری در عهد روزگار ان خسته
 معجزان تحت بلندش و حج است که می بر سال به پیشگاه است و مکرر کما چو کرم

[illegible][illegible]

حورستان علیستان باستان ملک آن ایساته بود از نظر منظر کشت و

محال تلکون نظام الملک مثل بنده محول و غیره از سیوا نقاد کرای لغو جلد ملک
آینده و مقور را اینده داد و دهان دله را اینده در دیگر بنده های فدیست و در کمال
نارسیه ایست که تاراج محال نوار را حکیم دولت منی بقطب الدین خان دود کال
تخریب الی او بکیر بر تمام کجاست آن تهور و الهامی رسیدن چهار زات و غرات
اند آبا بر سر نه آن شفع معلوم برای عالم آرای گشت در اینجا خلف و جهانبان

بسمیه و در از این کار قبل ازین برو فی مائت آن سرادار عا طفت بآن اذرت
بنام خاسته الی اظم الحاد و غیاث الدین تانی مقصدی سرکار سورت فرامین
آبایی را است دریافت که تسبیح استمالت عمر جمی زمین دار کو که نموده و او را مال مرگم
بادش می خست با هر قدر غراب جنگی که مسلمان تواند داد بر سر نهاد و محال آن بد مال نه مستند
بقاین که مشارک بمان عزیزان مذکور را امیدوار غنایت میگردانید و زری که بری سر بام
علامه و غایبای مذکور در کار سپید داده و تخریب بنا و در محال برسیست و غارت مال و ملک
آن نکوسیده افعال کو نه فرستاد و اظهار ملا خورم فرستاده عادل خان در باب حکم
بنادر تلکون کنی بی بود از غنیمت مقهور و جب نیست فاعلم که در این معنی را که در زیر پست
مبلغ معاف شود و مقدر کرد که در نه آن نزول جمعیت فان مورالس بود باشد فاعلم
بجهت زمان تلکون سیما بر فنی ترتیب داده میانین میفرستد و ماسیوای و مرد و ده
القان بنایه مفصل نیست وضع آندس نیز فرستاد و جوا که آن عمر و دالدران در بانی

اینجا

جلای مذکور داده و گاه داشت آن او را تنقیح ایضا مایه پیش خود و آنکه در این بنده فاعلم
مزم و نقل آنرا حضور بر سر رسد و مقیداً که بتقدیر خود را بچشم و گویند بسمه

کرده و شمار بایکی از بر عثمان کو خود با کجا فرستاده و در دست خلافت و رهبری
حکم بنایه مطاع صادر بنمود که چون از بستان و سلطان بآن سالیست اقسام رحمت
رشته که بخان است را ایستاده که محالی را که آن قهپور از ملک تهره که در و انتر
فصل حاضر تلکون کنی بی با هر چه فاعلم که در آن منافی برود و تهره

بناشد باینده باقی در برکات عوالم آسمانی محیط اسطلاب ایامانی بن
سوی بسط نفوذ آن دو مقدر فرستاد قطعه لیلک خطی محو و کلیل حواری آ
لایه و امربای نامشایسته مراحم سیکران و قصد رسال او بر سر در متعاقب استنایک بر
قوامان و افح رای امر انجلی کر دیده و اندک توقف عرض ارجح رساند یک نسخه از این
نسخه لیلک و کلیل سورت ماکت فرستاد ان سیزند یکتن رسیده انهار طاعت و انقاد
انعام کرده و آئینه احتمالت نام بر کدام فرستاده بعد ازین آنچه فرستادست سر
خود رسیده است این انعام میباید که آنها را امتثال و رسید در مراحم بادست انکر دانند
بجز انکه در خدمت کر و فرمان بردار باشند و لوازم دولت و تخریر کار او نباشند
شمار لطایف انعامیت بادشای امید دار بوده بداند که در بخلا حفظ رسد
کلیان بز تعین عبدالنبی با و مفوض فرمودیم حکم جهان طاع لازم الانقیاد واجب الاتباع
بوصف و بیسوند که بعد و حمل کدورت موصل این مثال در کشتال با بنام شافیه در محفلت
و محاربت قلعه کر و هر چه سیو پورست کال آگاهی و محو بسیاری لکار برده و قیفا از قانی
نامرعی نگذرد و احکام قلعه را بتوزک نگذارد و از لوازم توپخانه و غله سایر اعیان
ذخیره جهانچه باید اخذ بوده بر چه قابل تبدیل باشد بوقت مبدل سازد و اجناس نفوذ
خیره کنند و کینه بروغن جانب طهر در مصارف و صرف غایبه و احتیاطا کنند که در ملک خیره
کمتر خرج بکس از نباتات جواب نسیم سر زار و ضد دشتی که درین زمان
حکومت اقتدار و در حوزت مان و لایسای باستان فلکشان از سکنه بود و بطرف
نزدیک و باختر بودند و در حال و در بر داشتند که قبل ازین آنها را با جوفی را است
بجهت ترسیب غنیمت عظیم موه بود و بحال از انی قلعه را جلوه کردند و در حواله
بنمایان خانی بسیاری از توابع و دهانها حصون مذکور به ریاست آوردن شتران
و سایر اسب از سر زبانی و در جنب و جارت پر در خان قوطه الیسی حال از موضع کمال جلوه
نمود و در ملائی آتین باد و دغان در بودند و سواران کردند و خانم کرد و جوب نشسته اند و

سپهریان بر وجهی از مردم سیوایی ستمی کرده محل باین جهان قتل و کشتن
آگاه داشتند و بکنک بپوشان آن آینه و او با جمع و طعمه حصام خون آتش نام کردیدین جمع
از مخاویل و درویشوار بنان نقیسه السیفیه است که کمر و تهاقب نمودن بندای دوازده سوار و
چاه بردن حد ملان ببلو نذر و در کوه در مرد دات نمایان شدن خامو مریر و سمران
معاد ای عالم آرای گشت و در ایامی از سید و تود و تلالش وسیع خامو طور و رفقای او
در محشر است گفت شدند راه عنایت و بند و نوزی مثال شرف مثال محترمی و در اولیای
خاندان برست حد و ریافته و نوزدن سیر و در مراحم مرسل گردیده که خانه را با اهل حال آن
از این رو که خانه از دلائق الغنایت کنور را به سبک خود نباشند
جان تار در باب حاکم فراموش کرد برض مقدس معالی رسانید و قبل ازین عده اهل محضر
بر مودع مقدس گردانیده بود و از روی بنده پروری بآن عده و زراعی رفیع الشان حکم نمود
که در ضمن محال ص به مالوه بکنند چند و دیگر بکنات متنی بکند بکار که موطن دولت است
فصلک لطف اللیل میرتن نماید میباید که خانه را بچرا اطف و الا مطیع و الا سبب بنده
بر مینشتر بر کرم تقدیم خدمت باد تا بیا کرد اند بوقوف عرض ارفع در او و در مینشتر
دارند و بجز بقدرد شواله بود بر بلندای نیافته و فرستاد های کترین که بطریق تجارت و تجارت
اند تا حال نیامده و قولی و فعلی را بکنش تا بایه اعتماد نیست این یعنی زینت و عویم اقدس
حکم جهان فطاع صادر میشود که چون در بخت حامل خان و نینی امتثال ای کلام و طاعت نماید
اولی اولانم و متحکم باشد اگر آن عده را چهار روز تفریح میدهد و قولی نماید
بسیج و کوشش کرد در کوشش آن باشد میباید که بجنبه فراموشانده بعبایت
کنند و مودع شد که در حضور بر این نظام رخصت شده بود که در او سم هم بیاید
فان بلیست بیاید و در او را البر کار رساند و بوی بسامح سخاوتی مجامع میباید که
که برگاه جاد و مکان مناسب است اختیار کرده شود و در تمام سال مرد و مقبول

[illegible]

ما را که میرزا رحیم بنده نباشد، قاضی عصا من ناجیه بداند و خداوند

در شنبه بود در فتح پور از نظر الزام که نشانی یقین که تا حال از احمد آباد و روانه می شد به
می باید که در این کو خفاست بر سر جبهه و در دستگیر ساختن آن آثار و دست
آباد مساعی جری می شد و موجب خجسته و عظیم خویش و اندیشه ششم شد و شلال می شد و در
شمال آباد حاکم رسید از عرض دست در زنده بر میان پیوند محمد سلطان پیاده که در بازنده روز
از راج محل رسید تا می شد که سیزدهم ماه رجب میان کهستان جمع را بصورت آن سه راج را
سجاستان به بدی رجعت در نزد یک سیرکی نظر نظر از خود روانه می شد و در
که کشور را می شد که اغوای دیگر عاقبت رسیدن آن و لطلاع بر اوضاع در دست آمده
در دست آمده تا خفاست بر تقدیر یک از جانب فرزند معاد شد و هرگاه
مقیم به بالیت که آن عده و دولتخواهان چندی بنوشت بخدمت معوضه است سید و
سیر مردم فعلی آورد و دیگر خود خانه زاد است و حاضر آن دولتخواه به اشتباه که بنشین
عزیز است و میان تربیت و ارشادی که باید خواهم روانه آن عده را در صدق اطفال
و به اوج شنبه است در بنظر آورد و معوضه است نماید که در گاه و وقت کار چنان
ای از شنبه تا به شنبه تا جبهه می رسید و بالفعل بانها به ملک کنیم عده غاصه خلیل الله
بیت یک از ملتان روانه می شد شاید که تا حال که مقیم شعبان است بانها رسید به
و انانیتها بر کفایت شعار طلبه الاسلام رشک و سر جبهه بادشاهی امید و خود
بداند از آن که یکی است و الا و عارض نیست ملک اعتلا بر و با آباد و معوی می شد
حال حاضر او عامه بر پایا که به راج حضرت آفرید کار جل ذکره شد

بنامه محقق حضرت شرف اعلی سید کرمانی برکات محال که در سر جمیع کتبی نمود
داد و آفرینهای فراوان سال کامل و سال متقبل و رقبه قابل زراعت و حالت شادمانی
رعایا و دیگر خصوصیات در دهه بعد شخصی نمایند و اگر رعیت از اینجی

[illegible]

بگویند و ج. انرا بنوعی تخصیص بد. کانه دایما باین خود رسد و الا و افنگ

هم کس در واقعیت در ویر سال شو حساب باین برقیه تعدد نرود علان بر موع

و غیر ضریح و بجای و جاری در صحت و اما فاقص و سر الحکم نرود ختی ایان لای

و نرود: باین. آن خدایه سانی کرد سنودت ویران بوده درست نموده باین نرود

سانی و آنکه سال بواسطه فروی آباد و معیوری بخور کند بمنتقد و ابواب برجه ارسال

جلوس محبت مالوسی بر دستور سانی زیاده و مفر شده باشد تقصیل آنرا با مقدر سانی که سال

تمام فراموش کرده باشد و نرود و این ضابطه برداشت از ابتدا و آخر لغت

درست جلوس و الا مقرر دانسته بدین موجب علی نماید و بجا طاعتی حال جا کرد در

کند دیدن خط کار بند شوند

تالی و خایر پیشرو باین پذیرای آن تخاصص صورت محبت

خاطر هر آنکه نشان مستعد ارتسام لغزش مودت و حافظه از عمل و انصاف تیغ

تیغ البیان سلاطین نصف ایان خسو طهت و از راه آنرا حور و اعت

تیغ و این جهاد شریک و بوط بهار دولت و اقبال و بریح سلسله و اطلال

حاندان عالیله صفاده و دود ما و الا دستکاه مباد آرزوی شوکت و ابسط

برآمده و ساد و معدلت نرود نرود مسند نصف و در بیای بر ریا و نرود

کامکاری و نامداری شکفته و خندان و سر سبز و یان با لکارین صیغه

نسب بکیمت بر صوب سبک سکت از سانی باشد موجب فروی موالا

منوجب فردی مصادق و در دید محققضای یکدوی و یکرای و تمامای

ایمانی با نانت و استعداد در باره رعانت و امداد فتنه خاطر خط و باط

حسب آنکه بکیمت و الا دما نرود حیات بر نام حال و حصول استقلال

ایست و در نرود سانی عطیت معروف است و در بر وقت آنکه بایست برقیه

و بر صوب باید آنکه تقصیل و نرود با فضل یکصد نرود و بر

90

خان کدور در ملک کابل و بر حیا و دیگر دودار سلطنت لا سرتقا احوال
 برسانده شده است باخت قدم بر پا و در یافت مرتبه کردانی و در سید جمعی
 و جیب نادانی طاعت نمایند که بر تحصیل نیکی و استعصال فکر جاودانی آنرا مظهر خاطر
 حقیقت ناظر نیست و از انجا که در درش اخبار و آثار این درگاه است که در کتب
 صداقت است نگاشته میشود و چون وای نادان عاقبت اندیش در روز فرصت
 ایام شکرستان را غنیمت شمرده مصدر حرکتی ناپسندیده مخالف عوین نمایی کند که اگر
 چشمش را بپایان در خدمت جرایخ خاندان اقبال فروغ و دودمان اجلال قرة العظمی
 سرور سلطنت بادشا پزاده عالی نسب لا یتبار با وزیر سعادت نشان حد
 بسیار از نوایسان عالی مقتدر و اعیان و دولت باید در تعین فرمودیم که
 یمن و دولت و معاند مذبح ملت بعد استماع خبر توجهی که فرمودی تا شرط است
 و استطاعت مقابلت در عهد ندره زمان امارت و قرار و عنان توقف استطاعت
 از دست داده و صبر و شکیبایی شمر زبان کاری و شرس کرد و در رستم رنای و دستکار
 دانسته از قند نار بهرات شتاخت لشکر ظفر انزلی که بقصد جنگ تعیین شده
 بود و در سبب از سر انجام قلع کسری نویسی کلان مبرز اعظم قلع سنی است و در
 دیگر خبری ندان بابت که در بی بی یکین است شدستان بنیت نشان که چهاردهم من
 بهر میشود و در حقیقت نرگاد و جاموسی از یکت هرگز هزید بود و با جود ندرت
 و در سبب سبب قلع را در هر دره و دره قلع حاصل آن ولایت و یکی خارج المملکت
 در وقت و در سبب که غله و علوف آن سرزمین را از حمایت انجا مید و فصلی است
 در کسیده سو و آبیکار و در مایه غنیه جاقیت و غیره و از انجا که کار در رستم اندک
 بهر که در میان و غل باشد سویدای دل خصم بهر بیاید و افواج حاکم
 خود را با یکدیگر از برات مجدد و محصلی را آن قلع گشتاد و سبب همان چند ظفر
 بار لعی از انرا اقبال از عرصه ساقه مقرر دانید که بر لای

از غنای حومه زلف کزید اگر جمع در خالان بار و سجا و سجا باشد
 آمدن هر ایشای بجای که در کناران فجار نهند و دنا از روزگار ایام و روزگار
 چون سالکان ملک غایت و نایمان هیچ خلاصت نیست عهد تعیین یافتن مطلع
 کنند مرتضی قلی خان سیاه قوری پسر و تمام خان و جلای سلطان در جمیع ملک
 و یوز باغمان از غلام و قوری و ملکی تفکیک بسیار و پیاده که بنظر شریف در آمده با
 باقیه بخانه بی هم رسیده و در کنگر خود حرفه کار در رعیت و محالت و نهادن
 ۹۱) حضرت در اقبال لشکر دیگر بگری که پیش ازین تعیین شده بود و اشتهار کثرت
 خوان و قوت شیران بیست و بیجا نهنگان در بجا و غاکنته خان از مضایق صحن شمعون امین
 قلیله غلبت فیه کثیر بادن غده قهرم ارباب در دران بیسکار نهادند از انجا که چهار دستار
 در نور دیده بنوا حی قلعه شاه میر رسیده نفق النهار که به اقبال مقلدان و شام ادبار بین
 بود و در کشند پس از ازوم آرای دیب از شبی جانین نهاد و به او تها اکرم گردیده و
 تفسیر و پنهان آئینی کشید غبار لشکر از صد ماسم سحران ابریدتی رسید و روز روز
 ز کرد و بیابان شب ملک کرده قضیه جنگ یاد نه رستخیز انکاسید که نایب و قیام و نایب
 و مقتدر و مظهری و جرجی و در جانج و مجوری از انجا که فتح و ظفر و البته به نبردی کرد
 و نیزگی تا محلات آسمانی است از فتح و حساب فروزی در جانب لشکر پیروز کرد
 مجاهدان از کرامت سلام و غار زبان نفرت و تمام مجله های مردانه و هویت های کرد
 راه و فکر و دین را از جادو آورده و آفت زدگان باد و نوحه و در بهر رعیت نهادند و
 تر جانه و انتصار اولیای از دولت و به قدرت اوردند و نام بس بر ستاده
 در زمان پکنی ای وقت جعاقب برداخته و چون روز را بار و صفت
 ملک رسید و از یک بی اینان بظلمات شریفی نزدیک و روزگار نروان
 یقین السیف طلبید و مجاهدان در غمت و دین سعادتی بهر دو فرسخ

در
 نص

و احسن محمد و ابی بنی که چنان کمال بود فتح و حقیقت عالی جمیع این است
 کامی که نموده این قاصد به کمال و ستایش همین متعالی تقدیر رسید و شایسته قاصد و کاردار
 سرافراز و دستور سعادت نشان حماد گردیده که چون از فصلی که تم قاصد نفوذت بخش چنان
 فتح عظیم نصیب نماید از بدی نیاز و مستمند داداری انبار گردیده در کارهای مردم و دولت
 است و زستان نزدیک رسیده باید که فرزند اقبالند و وزیر بانه میرسد از تحیر قلعه باز
 دادند و کرم کرم کار سازنده نواز امید نیست که اگر کمال اسالی از قوت و قدرت سپاه
 نیروزی دینی فتح نمایان معلوم چنان گشته بود یعنی اندکی ازین در کنش قلعه و دیگر فنای
 جزین و بی و میان طری جلوه ظهور یابد چون معده خواند نام علی که جز ابلاغ
 و تبلیغ آنچه باد مرسل گشته کاری ندارد و خاطر و داد مادر خوانده دریافت حال خبر نال است
 نمودی اجازت افزای یابد به بند کمران از راه رسیده و نامی باب
 قلم از جو یار نهایت از بی بایر از مطالب و اظهار مار ب مترجم است و لویه و ملاشی کشان
 مقامات محبت بلد و کمات صداقت آثار موشم ذات فرزند و صفات سلام
 حاضرین خوانند بلنده مکان علامه خوانین رفیع الشان نقاد و فاندان و در اعضاده
 و دو ماسوت فرد با عوه غنچه عره ناهیه حشمت بر رسیا رفعت شمس طلیعت در
 مطاف و بدلی عره شجره گلشنی جنگیر خانی خال نور محمد خان است ایام سلامت عزت
 نیابت زانیه محفوظه از نیابت دوران محفوظ با رفیقه الود و دو حلقه
 حوت یک سال یافته بود در حبس که در السلطنه با هم روز بر تو ما سحر راهات
 ز آیات فروغ تازه داشت رسید و بر مفرق حلقه شمشیرش آید به آید از مطالب عالی
 که خبر از کیفیت جریان حال طی سه سال واقع نمیداد و نوزندان نام و نوزندان
 در خط و اطوار آن یار و بی راهه شتابی فرد نام سبکس فی ناشناسی مکانی و
 را هم آمده بود و نایا اولین برانقلاب است و اسامی و میر بر عزم و فاق قالی

۹۳ کشف
بنا

۹۴

تایید

آنکه امروز وقت مه اوست است ز به کام مجانبیت بر کیفیت چهل محقق و مکرر
و فیض خالصه از بار بر سر روز جزا و سطوت و بر سر سخت کر که با و آغاز حق بر سر
منوره از حق و فیضی چشم و رسید و سر عصیان برآورده اند و نسبت به
بی راه روی بر سر است از بی شانه مصدر او نای ناچار روی اعتدالی پای دور
شده کار روی نیست و بر سر تنگ شده اند که جز قلعه علم مسکین و در قفس و ضعیفانی
آل اماکن و غریبانی آن مساکین با جمال حوادث و بخور نس و قیام کردید و عرض دنا و کس
بیا و فتنه رفته و این و آن بالکل منعدم گشته و کار بجای رسیده که از دست او ازل
نبوه و قرة العین بر الت بحرمت نبیه بطحا و دعوت نبول از سر انصاف است
انفال اجر تبلیغ او امروز و نای و نزد اطلاع احکام الهی است جمع کنیز و جم غفیر قتل
تابه یکران چه رسد بل با خواران چه محققا جمعیت این و رعایت ملت مدین و نرم
بر حال مسکین و چه از راه ادای شکر نعمت قدرت و دستمندی که از و بسیار و
و او در بی مثال محض فضل شامل و لطف کامل باین نیازمند درگاه خویش را داشته
و از خواتین روزگار بمرید مکن و شوکت امتیاز بخشیده از دارالسلطنة لای
بدر الملک بل نهضت فرمودیم چنانچه آن بلده طیبیت و دو شهر ریح النانی
مطابق فرمود و داد ماه مورد اعلام ظاهر انجام مستقر الویه نفرت آید گشت و
استاد سلطنة علی خلع الصندق خلافت کبری فرو و دو مان حرم و نامداری
خواران شوکت و بختیاری موبد کار می مطلق بخت بیدار منصف و نامداری
براد بخش را به شکر بی پایان و خیری بی کرا و سامان بسیار و سرانجام افزون
بی که ریح این دولت خدا داده اید بنیاد است و نعمت فرمود
از این گروه بی راه و وجه را در باید بر سر او بارش رساند و جز آنکه
نابسته کرده کردار ابتلا در کنار دهند و الا مترجم پیش نشد تنبیه

و تاج صبیح تاج اندر است چه در اطمان بلبل بدخشان و هزار گره که فرخنده است که بر من بوران
 سلسله و دمان چکیزی فراموش کرده و تکیه بر بای غور زده غار است بر زمین دولت و کشته
 اند بر راز و مکنه ادوی کزن در هیچ دولت خواست کند با تمام آن که نیغی قیام نماید آن
 اختر برج که مکاری و داد را بر مرتبه قصوی و اتحاد در در وجه علیا تصور نموده بیا حجابانه بار جاب
 نهکانه آرای یکجمله و باطلع بر آرای بخت افزای بیکری کرد که بادش نریده کامکار بیکری خود
 در آمد ادا اشاره رعد و موج حکم آید و ارشاد مقدس کار کرد درست هرگاه سلسله دانه
 مجد و علاقه خانه فرود آمدند شجره مجتبیای نسیجه حلقه کا حکار خسرو کرامی خلفان
 و برج دولت سالیست فرزندان کوکب نیز سیما سالت بمقتضای مال سکالی رعایت آید
 برکتی دلی که فیما بین است اعتماد نماید و از پیشگاه حقیقه انواع راق و اضاف عطف
 جلوت خورده در اعانت آن صدر نشین محفل اعتقاد عقل دور بینی و خرد و کسبی دارند و
 ترنم باعتماد دشت و آن عاطفت و سبب شفقت اند چون صورت بند که دقیقه از دایره ناکت
 و صداقت غیر می شود پیوسته گلشن دوست و دل با باری و ناسرین با کامر

نای مجتبی در عباسی در ایام سلطنت
 هزاران ستایش و خزان تیا لیس ذالی را سر د که در کبریا نبیله و حد را بار و نه بالای جریه
 او را کار نه احسان جلیش را لوی و نه افضالی فحیمش را اخادی و کونانی کوکب ن منت
 شمع بی عوض و مفصلی غرض را رسد که امتیاز کشیدنی ان سر لدر برج با فنی وجود رسید
 در به و دین و ایما و باناض نعمت او را که استعداد پس بر کز نیر جمیع را بتفاوت در
 و نسی استعدادات کرامت محمدن مرتبه رسالت و غایت نمودن سر سفره شرف بر بای
 یشاد و تبیان طریقه سلطه و عطا فرموده سلاطین علالت آریای و جوانین
 را خلعت خلافت و کسوت نیابت بجمه اجرای امورات ناموسی کبریا نقل و
 حق قرطاس عقل و ضبط و ربط بلاد و اصلاح حال عبا و دفع فتنه و فساد و دوزخ

نامحدود و وسع غیر محدود از حضرت معبود بر نقطه دایره وجود و دایره نقطه کرم و جود و محاب
 خوض نموده و با یک مقام محمود مخصوص و منفرد از گروه توحید شکره انبیاء و رسل برسانند و
 و عورات نامحدود و بی دلیل و بکار نرفته و مجزات مستقره و افزوده و تجلی انقباض علی بن ابی طالب
 علیه السلام از استقصای قاطب سائر انبیا بآن و خدای قاطب سائر انبیا بآن بیشتر منزه و جامع حجاب
 نبوت پس آینده تبارک و تعالی پیش قدم و حاضر مقدم و برآل اظهار و صلی الله علیه و سلم که برای یابی
 حقایق معارف و منبع ثروت عوارض و مخزن اسرار نبوت و مظهر انوار سریر ولایت الله
 و موجب خطاب استغاث انبیا برید الله لینه و عذر عنکم الله صراط الی البیت و بطریق که تظنوا
 ساجده محمد امین از و تائب سید و از زوت سوا است و بر اصحاب برادر او که بر روی دینی
 و سبحان نور اقیان و محافظان شریعت غر از قاطب طریقت بیضا در افغان قواعد
 اسلام و نادران اساس کفر و ظلم اند خصوص حلفاء و از مدین پندین که عناصر ربوبی
 ضیف و جابر کنی ملت منفی و قایم بقای مطلق را قاده و قدوده و مسدود مکان حق را
 ساده و دیکره اند و برگردام موجب لغو و حکم قطعیت الدلالة و احادیث صحیح و یقین
 اللفات معنی و مقدر بر دایت عدلی از عباد و حکایت لشکر از لشکر تسبیح
 اختصاص سجده ضیعی و ضیعی غیر ضیعی از منفرد و موقی توحید بقدری که قدر آن را خدا
 قدر و انداخته از و یقین که فضل از اعزاز مدان فضل شناسند تماز با بر آگاه دل مال
 کمال حقیقته بود و بخود حق شناس محمد محمد مخفی نیست که خالی از اشباح و بار بار
 و اح راجل شانه و اعظم باشد در اقیان بر فعلی و قاتی حکمت که نظر دور بانی را با و
 آن و خدای نیست و در ابد با بری لطایف صفا است که بر شمع ابر خود را در
 و یک در و شنای نه بیدار است که عالم حادث را بقدریم بجای نه و شایسته و نه
 ناسبتی نیست پس بیشتر آمد مکره به تسلیم در ضا اولی و استقبال از غریب سید
 احری بلکه او را قوی باید و حادثه نازد رحلت خسرو جیه جمل الله فی الجمله خوا

این را به چهار بر چهار خیزت سرای بقا و در که مقتضای عدم سماع و اعطای بلند و
افعال صمدی و منزه رجب و زانم و در سلحوی صفدر خان که در معنی احیای جان و در بود از
چند سار راست و راست گفتاری و غذای روحی از آن صفدر درستی و درستی و در
و خاطر حق این حقیقت کزین در افافه آن جزیرات نسبت به در فرزند و غایت
قول نجی مادی که نفس منجمن حکمت الیه بنی النصیحه شد غرضی منظور در در بر در خود و
آما ویل نادانان دانا نامی هنگامه جو سفیدان چهل انتهای حرفه کوی که هست است این
بمنشیمان بدست کرمی بازار خورشید است نه اندیشه مال کار و بی لغت خوشی
ما فراد در ارتقا آنچه اجتناب از این منتهی آبی و پوشیاری در دنیا و شمر تلخ و نجات در
عجیب است و کمر از آن از نیمه کسی بیاسیا از طبقه فرمان روایان معدلت تقسیم و
صد نشینان در یک اعتدال غایت وجود این به کزید فای پروردگار و بزرگ کرد
افزود کار انتظام سلسله کائنات و کائنات و کسبای خلقت است بنان زانی
بپوشیدن در مستلذات حیات و در ناکسای نجات بیابان نکشتن و قوی یافته بر مقدم
مفره و جوب تلقی تقدیر است تقدیر بی سال و عبادت عالم بی زوال از تعقیب
نوشه به بنیت در پیرایه بخوانی و بر قبولی بدو بی بستر است وجود رضا مستوجب
خبر احوال میرود و به بر مروت ندیده خلعت مستمر که در عالم شایع ظل معرفت از لبه
عالم ارواح است و به حال از این خلعت ترنایی ربی و لا فاندان و سلسله طایفه نصرت
این آن و لا عالی و در دوان سلسله کبریا و سلجوار است محبت تحقق مجاری عالم شریف
مالوس آنکه از این در کار کمال از نامدار بلند و تقدیر به این کور و در دولت
و خلعت و مسمان اختر مرخ شوکت و سلطنت نقاره و اهلال طیبین سلسله سلطنت
ما برین به آوازه میشود و به من متعال و قادر و جلال این جلوس شریف مالوس را

خانان

برای صفایه در دمان صفوی علامه خلدان رفیعی مبارک فرخنده گرداناد و در شاست
مقدار دادای حقوق فرقی سیاسی که در ترجم و عفو ذلت بارت و بیان عظیم انان
انجمن بر جسم الرحمن در حوائی فی الارض بر حکم بی فی السما و ترک تعصبات و انغاض
ارام بر حسب تقضای حکمت و اعراض و صفح از جرایم بر طبق تقضای معنی مجله اخبار
بماست به هدایت او امر الهی و انزجار از منشیات بد لالت کلمات نواهی خطی را
و نصیبه کافی که است فرامید و از تقدیم مراست شایان و اقدام بر لازم به کمال مقصود از
سلطنت و فرمان رواد معنی البست و کثرت ای است بهره کامل غایت و چون
بموجب کلام بانظام صحیح اللفظ حسن المعنی است و کثرت غنی است به کمال غایت
کنند چنانچه به کمال بانظام حقوق مسدود فترال بیان اشرف سینه انسان
کلام راع و کلام رسول غنی را به روزگار کمال و لای تقدر کنت رود و بر سرش
قوت شود و دست کار دنیا از منحنی باری در اصل توفیق حی آن مربوط بایند و است
در سینه بی بر خور داری با تقضای مصدوقه فاما مانع انکس نمیگشت فی الارض
تجارب آن شرط بایست شناخت پوشیده نمائند که از کال و داد و اتحاد آن ملک منسوب
آن دولت را از خود میدانیم و یقین که تحقیق اینغی از جانب سلطنت اولی خواهد
بود خامران نگارش میشود که معلوم برافاچه و لدانی است که التجای باید و فادار
عالم ران خان ابراهام لوبون درگاه آسمان جاه اضطراری بوده و اختیاری
جه در برابر جمیع احکام علامه از آن سده سینه از فرستادن بر غیره آن خسته
و انصاف و اطاعت امری سر بر نزد جای آن بود که به بهایی شناخت و تجایی
رسانا آخری رفتی و حقین جلوه دادی چون بر خلدان از یافه سرای و مرز
و ادای دگوناگون از نوز برات در نگارنگش و بلات نمود و نشان عیوض شاست

غرض برست کردن خود در ساد و نشت یافتن بای و برگزیده های قدیم شتاسند خاصه جنین
کی که جدا بخدا آن امره العین که نقاد و سلسله مغویه و زنده و خلاصه این طبقه علیه بودند و در
بابای نانی می نوشتند بجای تحسین تهمین و در مکان حسن جبر کاش با ساقور گرفتند
اخطار را با اعتصام عروه الوثقی این نکر جواب گزینی که این سلطنت را از اندولت محکوم
جدد نیست بنامه بانی بارگاه که مانع عالمیان و ملک جهانیا است آورد و این امور بسیار
عنایات نمایان و مراحم بی پایان در باره مشرک الیکت اگر چه چهار سرب خان موریه از عهد
این ولد در گاه اندازا چون خواستش خاطر قدیس سر ابراز نیست که حقیقته لیاکنی و نجایانی
معلوم جهانیا را کرده و کاشمش را به انهار و صبح باید متوجه آنست که این صبح بر حضرت
که در آن آستان وارد بروی روز افتد و ابلت و لیاکنی را به خود جزا و دیگر کرده و میباید که
استحکام و قوایم بکنای و لیکتای را انتظام بپدید آید و جهات و نسبت با بقه را لیکتای و
تشدیدی و مولات و مودت را احد را ناسیب و تحمیدی شود و در این که خاطر قدیس خاطر
بسی تحقیق ابواب علیا نسبت با فرزندان را ده عالی و ساده تعلقی تمام برینا طلوع بر حال صبر
مال و در شجاعت نشن جان نثار خان را که در خانه زادن معتقدند و نیست و بهیست و جمیع
خدمات اعتناء و طایفه بلند و در اکثر اوقات شرف اندوز حضور بر اسر زنده و خدمت آن
یا صوابی خود شد که این نامه که سر مایه حکمت و عظمت و باریت و تقدیر و نفس خدمات محبت
بار و کلمات حد اقصی آنرا هست بر سانه شرف است که او بعد از گذر نشی آنکه با و کی آنما
کنند مقصود الهام بکشت که نفی حضرت الفرافیه یا بیکه عزیز میر آبی را مطلق نیای و
نتیجی تمام بر کی آنست که بهیست که بهیست بر صنداده و لیکتیت و امور آن
و آل و اوصاف و در هر روز از نایب اندک فایده برگزیده امیری که باعث لیا و بی استقامت
آن که کار اختیار بر سر سلطنت اندازد با بی حجابانه بر آنی شریک رود و برین معانی
که لازم نیست بی باک بر سر بی لکخانه اظهار آن جلوه و بهیست که در آن

در انجام آن مانی مشکوره جهان بر ظهور او انبشید و عین درایت و حقیقت درستی بر جهان جان
واضح کرد و سپس ممالک انهای دقایق و بیرون بیرون ارسال و ارسال بر سبیل بجهت تسلیح و ترویج سلوک
اندر زمانه حد این آمال و آمالی به نام غایت یزدانی شکفته و خنده لایها بسیار متعجب
و چون سوره خان عباس عالی آسای ستایش خارج از قیاس حکم را
که انتظام سلب گشت بوحسب قهری و بوط ساخت بر سر آمد و در الملک محبت بعد از
جبری موطاباج خلافت برپا نیست از مقتضای حکمت و فتن اوست و خلعت نیابت
در هر صاحب فرج و محبت عمیق او مالک الملک که کو اختی یکی بکن گشتی و برادر اختی
و یکی ز فرمان ردای طلوعی عزای قدرت بر کمال اوست و از سر او در غایت و از
الک مستحق خلعت عنوان صحیفه جمال و جلال او نه بانه میرن سبب بر رکار و نه با تقریرش
نور زیار از کو اختی است با مقتضای فضل است و اگر برادر اختی به تقاضا عدل برادر
مبادی صفاتش از عالم عقول بیرون و زمره آثار عنایاتش از حوصله محمول افزون خود از
احصا و نمایش خاص و ضمیر در مقتضای آلائش خاصه حدش مقدور و نه شش بیسور
پیش بینی دید و دریافت کجایات ستایش باین قوت و اللت که استقامت نیکن
لاجر و استقامت با دلی مطلق انبشید و بشود پشیده نماند چون دوستان
از جزین و انبشید از خبر بیکر است گشتن به جهت قری کر و بدید و انبشید در شش
عطیه و ارم علی و انبشید از انبشید و انبشید از انبشید و انبشید از انبشید
در انبشید بی شش و انبشید بی شش مانده اند و در انبشید و انبشید از انبشید
نبوت عظیم و انبشید از انبشید و انبشید از انبشید و انبشید از انبشید
مجموعه انبشید و انبشید از انبشید و انبشید از انبشید و انبشید از انبشید
خبر از انبشید و انبشید از انبشید و انبشید از انبشید و انبشید از انبشید
لی و انبشید از انبشید و انبشید از انبشید و انبشید از انبشید و انبشید از انبشید

و در نصیب نیازمند مدد گاه بی رخ رفته فرحت الهی قیام خطیر شمره بشود بختیاری نتیجه درود
گاه گاهی خضوه نازنین صفوی عظمه درود مان و تقوی قرة العین است نور حدیقه سلطون
که کشته سیاهی بابت دردی درج عظیم فرزند زاده نامدار کامکار بلند نقد سرگردان
بی آبرو شرح این مقال و تفصیل این احوال آنست که چون درین حکام معاذ استقام جهان
مباح حقان تمام رسیده کفر و بغیة و فیه خالیه و بیکه در بلج و بدخشان و از کربلای عباس
بر آورده چشم در باز بر سر و ز معاد و سطوت رب العالمین پوشیده دست با حل برت
از آستین جور و جفا کشیده باز جاده انقیاد و الی خود میران نهاده کار بر تنگ
شما مصدر او نای ناخبر روی اعتدالی نای دود از کار گشته و ضعفای آن اماکن
و غربائی آن مسکن با خیال حوادث و تحوش و قیام گردید و عرض دانا و مسلمانان بافته
در غم و امن و امان بالکل منعدم گشته و کار بجای رسیده که در سادات که اهل بیت
نبوت و قرة العین رسالت اند و نفعه نیی بطمان و نفعه بتول ترا که محبت ایشان
در تبلیغ او امر و نوا و فرود ابله احکام الهی است جمع کثیر و جم غفیر اعتبار رسیده
تا بد بکمال چه رسد از آنجا که باقتضای جمیعت دینی و حمایت ملت متین در هر حال
مسلمانان در کوة نصابت و شکر نعم قدرت که از بند بیمه حال و در در این میان
کامل و لطف کامل باین مشمول عواطف خود از زاری داشته و درودی مظلومان
و فریاد و رنج رسیده کمال بردت محبت و اللافطرت علیا لازم و متعجب است عثمان
نبیست حق تعالی و غمیت حقیقت سر برت نزد هم خضر ختم الله بالحق و الانظر
در غم و رنج و محنت ما که نفس مغلط و نفرت هم رکاب و در این منطقه
لا یورید رب دولت و اقبال در الملک محمد و جلای کامل معطوف و مصروف
بیت بلیست و دیم ثانی ربعین مبارک و بهر زری قرین فتح و غیر ذری دار الملک
سطور و بر تو ما بجه اعلام لایع و ربابات ساطع و غنما زده یافته و از آنجا که

سران بیکران و خشنوی عظیم بی پایان با سیادت و جوار بند دولت و زرتیون حد و سرانجامی در
 این تنگت و بزم پند انزل بنیاد از لایحه سنگین و خزانه خارج از قیاس و تخمین بسوداری فرزند
 سعادت عند کما مکار موی به تصور بخیار قره باقره دولت و غره ناصه شست بوز حقیقه
 منولت نمره دو جبر حلاوت با دشت نروده مراد بخش تعین فرمودیم با آنکه راه از این کثرت شب
 و فراتر لعل واقعا ملک صباست جمال و فروزی و نادر بینا کس بسیار گریه و نواک و شور
 که از خود بر کسل طعل برف مرتبه بود که نظر خود را عبور بر آن کند و کرده انبوه از بیدار
 جا بگدست و کند زان جا لک و صبت در تسویه راه و تصیف آن از برف صدمت
 و که تمام داشته و مبارزان زلفت شمار جلاوت کیش و مجاهدان فیروز و زکات سبقت
 اندیش کس جان بازی در راه خدیو حقیقی و خداوند مجازی سر بایه حصول سعادت
 نشاتین میدانند و مکر رزم و تقدیم خدمت و نفعی محفل بزم می شمارند رای که
 چنان نظر باریک بینی و دقیق بود مثل تو صخره خورشید و سیح افلاک شدند و جز بکرده و انتظار
 برده برف بیدار و جگر گنده بدست و سپهر پر دستند و در خدمت کرامی انرفه القدر
 عالی نسب ای ماه عمادی اول داخل ملک خشان نشسته و خضر و سلطان خلف نذر محمد
 خان که در قلعه قندهار کاکم لنین بد خشان است بود التجا بدین درگاه آسمانها که بنام عالمیان
 است اور و جبرانیه امروزدین حضرت بالواله عنایات و اوقات تملطقات کامیاب است
 پس از آن جوی از لشکر ظفران اسلام قلعه کبیر را سرسواری صفوح کرد اندیشه متعینه انبار
 اسیر خسته بفری که در جوار طریش خند است غنیمتی و عینش از چشمه آبهای خندان
 سر حقیقت شافت و جبریا بر آن لبه عبور نمود و قلعه بیرون بجایه و جلاله و جلای و
 جبریت و بر ساخت و چون به شجر قلعه درون برداشت قبا و میرا خود که از جانب
 نذر محمد خان قلعه دارانجا بود و مجرب در اعتبار و اعتقاد و موصوف از دید بزرگی اقبال و
 خندان و لکال بر تقدیم خدمت تسلیم قلعه نمود از آن بارگاه جاه و طلال اما از قلعه قلعه
 را از دولت خوانان نموده در سلک بندگان این آستان فلکشان منظم و
 و بجایه ابوبی و عین باری و بکر طلال و لقا و ملک مستوره نیز مرتبه و لایاکی است

نابره و احبای سلطنته بآبره در آمد بادشاهزاده عالمقادر بعد فتح ولایت بد
باغج و بویج لغت استراجه لغت تمام توضیح کرده و دیده و فرقه متفرقه او کتب تاب
مدت شیران بیست و نه غایب آورده در جمیع اطراف و جانب پنج نره سپهر وادی و
گشته و آنرا که آنست چون رفتند نذر خود محمد خان که یارای ستیزه و آوند طاقت
تخص و رجیست که بادشاهزاده موبد بختیار با عا کر فیروزی بخار بنواری بلای میر سید
سلطان تلی و سجا نقیایران خود بر سر بره حریف بدیش گشت آن نواب و سلطنت با خود
مستکبر حواش طواف حرمی الشرفین که بان و الا قدر لکاشته بود میفرستد
چند آن عالی کور بایان بسندیده و طرز کزیده بلیغ نموده بر سبکزد و در خواست خان
والا شان در حضرت خلافت با حسن خود جلوه ظهور و خدایت و ولداری و دلی
کرده اند از ارضه افیش بدر میاید اما فردای آن که حوای شهر بلای مضرب تمام
حضرت میکرو خان از پشلائی و زخم و تحلیلالت بیجا تمام عیال و اطفال مال و مال
اند و خفته مدت العمر گشته سجا نقی سلطان و قسطن سلطان بایران خود را که
نزد او بودند گراه گرفته و بر ام سلطان و عبدالرحمن سلطان و و لبر و دیگر را بخت
عدم حضور ایشان در اینجا نداده سر اسیر و در با معد و دی از بلای بر آمده و سحر خان
میر و در آن با بهر خود رسیده گراه جل و بیایان خبر و شتاب بدید است که آن آقا
احلا طینی و سلاسله سلاسله طایفه بیایان بیاخته بیایان بیاخته سلاسله سلاسله
حرمی الشرفین زاده سلاسله سلاسله سلاسله سلاسله سلاسله سلاسله سلاسله
گشاده را نیز خوانان این سلاسله است با احترام تمام و ستوری طواف اماکی نیز خوان
و در آنرا در شکر کار سازنده قرار که ترمیزات این تیار بند و رکاد الهی بیدار
نورانی سلاسله سلاسله سلاسله سلاسله سلاسله سلاسله سلاسله سلاسله
ایان این رهان احسان و افضال عطا خانه بورت معالی عظیم و مقصد حیم
بیش از حدت عالی بخت و کمون خاطر قدس سر بر سر بر سر است و انعام

و حسن اختتام یافت و ولایت بلخ و بدخشان با جمیع توابع آن و مضافات آن در زیر مرز
 و فساد و بیکه خزان به دولت طاعت بود و موافقت قریب کستان و دولت
 اقبال و بهار نمان شکست و اجماع گشت و در زیر دولت و قریب کستان به ولایت طاعت
 در عرض نیکاه و جایی فتوحات نیز کرد و تخریب گشت که زبان در شکر و سبک
 قاصد است و دل از تصور شکرش عاجز با سانی بر چه تمامه و خوبی بر چه زیاده تر و
 نصیب سر اسرستان سر ایالتی که دیده اند کانی فتح نمایان را که نادر در کار است بر تار
 سند درگاه خورشید با کس که در اندیشه فتح سهم چند و بخار از انصیب گردانند آیین یار عالمی این نامه
 میرخواند این حیضت از بیان که باطنش غرض فیض و افضال و سوادش خان رخا رود
 و اقبال است معصوم شایسته شوار را سخا الاعتراف در سلیمان سیک از خانه زادان معتقد
 ایند رگاه آسمان جاه است فرستاده آمد چونان از کعبه بخیر ابدان این کتاب سبک
 دیگر ماور نیست یقین که بس از تبلیغ بی توقع خدمت انفراد خواهد یافت حدیثی اعمال
 و آمانی با بیاد و جویدار لطف رحمانی سرمد و نسا و آب و اسناد و ناسر یاد بی خدمت
 و خبری چون بموجب حکم جمیع عطاء عالم مطیع خدمت فوجداری سرکار کورد و نفا
 صوبه آباء و اجداد الغیر جماعت دستگاه و حیات فوجدار بر کینه کوره و غیره متعلق
 از قبیل القاب فامیان باب فیج جناب القاب و تقویض یافت که در این نامه در این خدمت اراد
 دیانت در است بر داخته با بانی پسندید با مقدم رساند و در دست و در دست و در دست
 بان و به هم قلمی است آن فرقی و حفظه و خدمت زیر دست آن و امنیت طرق و
 مشایخ و امداد و اعانت کاشتهای جاگیر و دران هنگام تحصیل نزد واجب و در دران
 طلبا و اهل خاندان و جمیع نظر رساند و آنجا که تا کینه کینه که بدوق نازند و دیگر کارهای
 دیگری قیام نمایند و جمعی از بنیان و دران که به آنها حاجات حال مذکوره بواسطه سعادت نمایند
 تدعین کنند که در محاکم مالی دخل ننمایند و چیزی بصدقه ابواب ممنوعه نگیرند و ما حاکم دران
 با عالم و اهل آنکه در اقدام بر اخذ و بی از و جهات متعلقه فوجداری نمودند و بعد

از کفایت نیست چنانکه در مقدمان دیده را که مورد فک با شکر است آورده و حاصل میگردد
که در مورد دست راستی نام و ششمالی شده با لکذری و عقیق و در دین و بر تقدیر اصلاح ضلالت
از حال بگیرد و اگر از تفاوت جلیلی با جلیلی نیاید بر موضع تباذ و تمسب تا جیب باشد
نخایند و عایا را آراند بدو غنیمت که از مواش و غیره بدست آید لعل الیم نماید و قبضه الوعی
متنازه و چندی بکنند مگر در دار لکذری باید که عاملان در میدان و در میدان و در لکذری در عایا
و در عایا محال طوره مشا را آید را خود را بر کلمات مذکور دانسته دست تقدیر می آورند
اجرای امور مضافه این خدمت قوی مطلق شناسند و شکر و شکایت او را در باره خود با موثر
بندارند در نیابت بکنند نهایت و قد غنی شناسند اینها سند چون بر حاکم جامع عیال خود
بر کلمات سرکار فلان می اعمال صوبه فلان در تعبیر فلان خان بفلان تفویض یافت که بواسطه کم
اینجه نیست از روی دیانت و رستی قیام نماید و در بند است ضبط و ربط قلم و قلم مفیدان و
و تمسب نماید و در آن حفظ و حرمت در دست اندام لکذریان و امنیت طرق و محال است
نکوده و در عایا زو رطلبان با شاد خالصه شکر تقدیر برای تشخیص حقه و قطع حقل و بدین تعلیق
که رفتی بدوق تا ندان فرقی بیخ و اوان لکذری بدو با شکران بدوق سازم که کند که بعد از این بدو
ن سازند و بد بیک کار را آنکری قیام نمایند باید که اعمال محال قبول دارند و در میدان و در میدان
و تا فرمولان بر کلمات مذکور به جماعت و شکار آید را خود را مستقل آنحال دانسته دست
تقدیر می آورند را در اجرای امور مضافه این خدمت قوی مطلق شناسند و در صلاح و صواب
حاکم او هر آینه متفکر نشود و نظم معامله محال مذکور به با بیرون خود ندهد و در مفیدان را که
که جلالت استیاده مرقوم می سازد در محال تعلقه و جاننده و حمایت نمایند و در نیابت قیام
دانسته سند قدرت است این چون بر حاکم جامع عیال و لازم الالقیار واجب الله تعالی
بر کلمات تابع سرکار فلان مضاف لکذری که در تعبیر فلان خان از تعبیر فرقی شکر و لکذری
سال چهارم بمالعه و لکذری بدو بدو از میان استبدای لکذری تفویض یافت و بیکم اینجه بلوادم
در اسم ان از روی راستی و دیانت قیام و تقدیر نمود و قیقه از دانی خرم و خوشایند را که

نکند و در میان کارهای عامه برای حسن سلوک و حسن نفعی آورد و در نزد بلاء آبادانی و ترقی
معیری و کثرت زراعت آن محل از آن پس کار برد و سرشته کاغذ اینچه خود را موقوف
به فقیر خان و الله میفرستاده باشد و در یک از حاصل آن مال تحصیل درآمده تحویل فوطه در شودی
ان و جواب نیز در یکی از مال با بر داشت نزد فوطه در باقی مانده بآبانی مقرر نموده خود در
و دیگری تا کتب کند که نزد صاحب آنی تحصیل او تحصیل نموده تحویل فوطه در نماید و در یکی که رعایا
بقوطه خانه بیاورند جمیع آن بجهت فوطه در و تحویل فوطه در بآبانی بدهد و هنگام سیاسی و اصلاح رعایا
همان جمیع را محسوب دارند و یکی مال را اجبیری به نفعی نیست و بالا دست و تحصیل داری و
دیگر ابواب ممنوعه و معفو به بارگاه و الله است بگرد و در میان قضا و نکوبان نیز قرض نکند و در
سور مقرری چیزی نستاند و بر تقدیر احد و جرح حقیقت بنویسد و آنچه کاشته بی فاخته را
از محصلی میجوشد خریف متعلق خالصه و الله تحصیل نموده باشند آنرا اتفاق کردی باز است
و تحویل فوطه در نماید باید که با اهلان در میان و در وجود پیران و قاضی و کوبان در رعایا و فراریا
برگردد و فوطه در خدمت حضور محبت را از متعلق دانسته در سخن و صلاح و صواب و حساب
از بیرون نروند و دست تقدیر او را در اجرای امور مضاعف و بخدمت قوی مطلق نشاند
و بنا بر شکایت او را در باره خود موثر نمیدارند و در این چون بموجب حاکمیت خدمت
و بوالی خود در الحاکمیت از تخیر فلان من ابتدای فلان بفلان تفویض یافته که بخوازم بگویم
و بخدمت گاینبیج برداشته تنفیص ماسکله و باز خواست و باز یافت مطالب و نتایج و
در فرودی و عمومی و برداشت بر کثرت سالیان مقدم رساند و محافظت خازنه جمعه
نموده دست از احتیاط الحار برد که بگوید بی سند معتبر تصرف نزد در یکی که از تحویل فوطه
داران و دیگر در حقه بکار نه عامه عاید نموده قبضی انوصول آن یکمانندای فوطه در و در
و غیره بداند و در عمل عامل خبردار شود که احدی از آن فری جرات بر اهل ابواب ممنوعه
و معفو در بارگاه همان بناه ننماید و احتیاط بعد از قضای بر و کفایت و تقاضای
رومی کاغذ خام (صیا) تحقیق در آورده بر جبهه بر کس بر آید بزرگوار اهل کس باشد

بر حاکمی حاکم و بد عمل ظاهر شود عقیقتش او را بحضور بنویسد که بجایش دیگری معین گردد
 و با ستاد و کرد و زبان مقرر سازند که بمحمد نقیاباد نقاد که گذشت با نوزده سال تا حال بدست میسر
 نرزد رعایا طلب شه در موضع با قید در از جمیع حال که امین تشخیص آن نموده باشد بجهت بسبب
 بجزیه در فصلی عمل بر حال از ابتدای مسطور و بعمل رسانند و زری که اصول و قیاس در سال بند
 از سر کار بر رعایا نخواهد باشد در اوایل توزیع محصول سال حال بگیرند و در مدتی عمل اجمال بر قیاس خواهد
 آمد باز خواست از دیوان و امین بخوابد شد و نسخ دیوانی و دیگر کاغذ بقاعده مقرر در دست
 نموده بد فتر خانه محلی ارسال دارد باید که متصدیان مهمات وجود در بیان و قانو نگویان و عمل و
 آنصوبه خدمت ندور در مجموعی الیه متعلق دانسته در دست تصدی او را در اجرای امور مضامنت
 آن قومی شناسند و از سخن و صلاح و حواهد بدین اشارت بیرون نروند و نگارنگاهت مورد در بار
 خود موثر بنمایند و در دست حبس طم الا شرف الله کسی خدمت امانت بکنه طلای مضامنت
 بصوبه نجاب از قیصر فلان می ابتدای فصلی بفرستد که کورین فلان حبس قوی بقی یافت و با کاغذ رعایا
 و عاهد بر اینا حسس که در گذشته سیج در از دنیا آبادانی و مسووری نماید و گاه نیز در شخص را موافق
 ضابطه فتر خانه و الله رسانند و زری که تحمل فوطه دار شود محافظت آن و جواب سنجی که زریانی
 الهی با بر دست نزد فوطه در باقی مانده عبده خود شناسد و دیگروری تا بکند کند که مطابق تشخیص ز
 بتمجید در اردو مبلغ که رعایا بفوطه خانه عاید سازد حجتی آن بجهت خود دستخط فوطه در رعایا
 بر نامه و سولی و او بصیحت بیست و بلا دست و غیره چیزی نستاند و بجهت در بیان و قانو نگویان
 نسبی نماید که سولی و سوز مفری چیزی بکند باید که عاملان در میدان و بجهت در بیان و قانو نگویان
 در رعایا بکند و در خدمت مسطور و بحث را در متعلق شناخته از سخن و صلاح حسابی او بیرون
 در دست تصدی او را در اجرای امور مضامنت قوی مطلق دانسته و در دست
 در نزاع و حاکم که در دست مطلق بکنه فلان تابع صوبه در از خلافت از قیصر سلام خان
 از محمدی خریف که کورین فلان بفرستد و قیاس بدین فتر خانه خدمت کرد و در دست
 زریانی ابتدای بسبب و نقیاس فلان مطابق سخن مفوضی گشته و بنوازم در دست خدمت کرد و
 از زری دیانت و راستی قیام نموده با کاغذ رعایا سلسله سببیده بفرستد و در مال و او

و حقوق و داری را فصل فصل مرافق تشخیص ایمن بوقت تحصیل نموده تحویل فوطه دارانجا نماید
 و هر قدر در رعایا بقوطه خانه بیارند جهت آنرا بمرحله دستخط فوطه دار بدین و هنگام بیداری
 و املاست را بموجب بانی حق نامحور و کسب نمایند و در هر یک مستحق و بخواهد از داریان بقتضای
 تمام بخزانة عامه راجع گردانیده قبض الوصول بقوطه دار بدین و آنچه است که کان خان محلی
 اید از ابتدای سنی خریف متعلق خاندان الا تحصیل نموده باشند محصول آنرا با اتفاق ایالت
 از آنها باز یافت کرده تحویل فوطه داران بواب جمع کنند و بجمع خرج و دیگر سرشته کنند
 بقسط مقرر در دست نمود و هر قدر خانه و الا و مسال در رد و سواکی از وجوب بیداری و
 تحصیل داری و دیگر ابواب که معفو بارگاه آسمان جاه است جبری بیکر در ان وجه در حضور
 اخذ از و باز یافت خواهند شد و او به تغییر خدمت محابت خود نگشت باید که چو در بیان و
 نکوئی و رعایا و نذر عالی بکرته مذکور بود و در امور و کثرت مستقر آن حال دانسته و تصدی
 او را در اجرای امور مضاعف این خدمت قوی سلطان شناسند و مال و اجبت و حقوق و داری
 را از قرار دفع و راستی تحصیل و جواب کرده جبری در آن فاقه و سرنگردند و
 و جبری چون بموجب علم جمیع خطا لازم الله التقیام و در اجبت اللایع خدمت خود داری
 بکرته ملان فی اعمال سوره اله آباء از تغییر ملان فی ابتدای فصل بیج انت بل الف نفلان
 تقوی یافته تا که این بیخ بر داشته بطوارم و در اسم خدمت کرده از روی دیانت و راستی
 قیام دانسته اند و در بدو و دیگر از داری محرم و در بیجاری ناسری بکنند و در داری که محقق
 آن محال تحصیل در آن تحویل در شهر از با حسیط نام نگاہ ارد و چون ای فلت و محاسن
 محذره مذکور و جواب بملی کرد و عانی و طال مایه در دست نزد فوطه دار داری مانند جبره و مای
 است در فوطه خانه بمرشد و آئینه در داری بکرته مذکور مفضل دانست با اتفاق و هر یک است که
 نماید و در استقصای داری در داری بخزانة عامه راجع گردانیده قبض الوصول بستانه و بکلام
 یا سنده معتبر و داری بکلام حرف بکنند باید که تصدیق بالیهات بکرته سطونش از اله و در داری
 نمود دانسته دست تصدی او را در اجرای امور مضاعف این خدمت قوی شناسند و بکرته

۹۹
 کانستکان

[illegible]

[illegible]

سیاهی که خدمت سلطه بمنزله مقدور است دست تقدیر را در اجرای امور
مضاف به خدمت قوی دارند و سنجیده معانی که در زبان نخلان و لیوان بالقاب محفوظند
چون در یوله بعضی اندکی ارفع رسید که میگردان که گشت زرقوت و دوقوت عیالی
از زیاده نباشد بموجب دستور شرعی از وجوبه نباید گرفت لهذا در زیره رعایا که
زراعت دارند و مدد قوت و تخم و کاه و انبار بر فرضی است طلب حریه سه تفرقه و کاه
شود اگر مطابق شرع شریف حکم مریخ در باب عدم اخذ جزیه آنجا که صادر کرده اند
بال و کسبیه خود که آبادی ملک و امان رعیت است مشغول باشند و اگر آن که
و زیاده فوج در آن و اخذ جزیه خلطی نیند حکم جماعه مطاع صادر میشود که موافق شرع
بمزارعان بجهت اخذ جزیه تراحم شوند و از تعلقه در آن وجود پریان و تافو و کوبان و
داران و اهل حرفت و دیگر ساکنی قصبات و قریات مطابق شریعت مطهر جزیه باز
خواست کاشند چنانچه در بنایع داشت واقع دست شده و شرع آن در حق
رقم یافته بنابر آن مکرر میگردد که وزارت بناد در تعلقه دیوانی خود موافق به بیع
قضا جریان بجای آید و بمزارعان بجهت اخذ جزیه منعوضی شوند و معاف نشاسند
در این میان در باب امان و سایر وزارت و رفعت بنایع جماعت رعایت
استگاه نخلان خان بجا نیست چنانچه چون در کسب سرکار عالی نواب قدس القاب
عالمیانی کاتبین جنابان شاه زاده نامند که کار و الا نایب عالی تبار منظور نظر حضرت
آفرید کار غرض ناهیه دینی و دولت قره باغ و ملک بهمان دود صریقه است
و اقبال کرنی نمره شجره قطب جللی دره التاج سلطه عظمی و اسطر العقده خلط
کوری بمیدان اظهار رعایت الهی مطیع النور و شرف حضرت شایسته جلیل القدر
شیرت ان عظیم الترتیب رفیع المقام فریغ دودمان محمد و کریم ظاهر نموده رعایا
از نخلان و دیگر کمال اقطاع آن غرض ناهیه دینی و دولت در سر انجام مسامحه و شخصی
جمع و کرد و در مال محتاج با مدد و امانت آن وزارت بنایع انیم میگردد

که مدد معونت عاملان حال فرورده را بر خود واجب دانند نوعی معاونت نماید کم
جمله مسائل آن حال بود اهن صورت انجام باید و در آوری مال بوقت شود و احدی را
نمود و سرکش مانند در دنیا نگیرد دانسته و مستطوع علمای برادر و توانا و شایسته
در بخوبی لا برضی و در رسیدن که مقدر بودن قانونگویان در برکات ممالک مجرور در انبیت
تعالی بر سوم مقدری بوده و بر سریت و در سیه و دولت خواری در خدمت رجوع تمام نمایند (۱۵۱)
و مسایحی موجوده نگاهداری و در پیش آوردن برکات بحسب کامل و اکمال بگویند با وجود
معین در جماع اکثری از شوی نفساناره و عبادت رسیده طریق دولت خواری و حیرانگی
از دست و در عاملان را که برده از تقوی و مال اندیشی ندارند و با از فریب علیه آنها
و کمی نیافتند باقی مصلحت و انواع چل محض از برای حصول مطلب پیش گرفتار و به
بره منار که در افند حصه می شوند و اگر عالمی از اعمال توفیق خداداد از حرکت و تعظیم انبیا
فرقیه نمیکند و در مضیورت زمیداران تغلب بر راه ساخته نموی غیر فرساختن
از صورت و دلت اهل در آوری مال واجب فرستادن برای فریاد می شوند و بعد از آن بمانی
جهان آن تغلب در میان اعمال و در با مصلحت نشسته بحسب ظاهر خود را جبر واه و انموده در هیچ
واجب مبلغی کلی به هیچ نیست و کرد در تعلقات خود زمیداران تغلب تبعیت پذیر آنها
بجز اگر قه زشتی لازم الا و اجم اکثری باقی نگاه میدارند و هنگام طلب باقی نگاه قهر
میدارند و چون اخذ و جبر عاملی با صلاح و سازشی آنها پیش نمرد و خود نقصان مال
سرکاری بکرد و درین رنجه زان رفته و آلوده عرض آلوده ملا خطه باز پرس و اندیشه
تغیر و تبیل ندارند و ترک وضع مایه و نمیکند و بنیان جمع جیبی که ارشاد شود و عمل
آید حکم جماعت طاع عالم خطیب کرامت نقل یافت که بر عالمی که ابدیت تغلب و لغزش و غل
شود و توانا بگوئی آنحال در اخذ و جبر و ترک یک باشد و در این نیز در بیان
نماند تا عبرت و بعد از آن را در

ت چون بحسب علم در رفع زحمت

آری علی خدمت تحصیل مطالبات سرکار و الا که بر ذمه زمینداران و غیر هم برکن جوی کرده و
بر کمریات متعلق بصوبه الایام لازم الادوی است بسیار است سید عبد الوهاب نقیض است
بلوارم و مرکب خدمت ماموره از روی دیانت و راستی قیام و اقتدار و زیره مطالبات
سرکار و الاموال نقیض که در اثر ارجحان مملوک است و باد و حواله کردیده از جماعت تحصیل
در آورده معرفت و چون صور بخیر از عامه صوبه الایام عاید گردانند باید که عالمان و دیگران
خدمت برکات مذکوره خدمت بطور عبادت الیه متعلق دانسته در تحصیل از مذکوره از آن فریاد
و اعانت سید مذکوره بوجه اتم نمایند سند است
ازم الانقیاد و اجابت تابع خدمت بخت گیری و واقف نویسی برکات سرکار سورت تابع صوبه
خیرت از تغییر ظان بفلان نقیض یافته سیل مشا را که ایام بلوارم و مرکب خدمت مذکوره
از روی دیانت و راستی برداشته آنرا بوجه پسندیده و طرز کردیده بقصد رسیدن و تحسین
بنیان بمصداق ان تعینات انجا از روی دیانت و راستی اوراق جوی بمصداق ناظم
مسائله آن سرکار ملاحظه نموده و نقل را بدینش خود نگاشته اصحابه خود ناظم مذکور بجهت
دارد و همچنین و قیام و وسایل برکات سرکار بطور از روی واقع نوشته بقصد رسیدن
و الیجاه میفرستاده باشد طریقه منصب در ان تعینات انجا که مشا را الیه را بختی و واقع
نگارند دانسته دست تقدیر او در اجرای امور مضافه انجیزت قوی مطلق شناسند
مصدق چون حسب الحکم الاشراف الی الخ خدمت که تواری بقصد برکنه محمد الایام عرفت ارس
و میر میرا کرانی در بای کنگ متعلق بقصد مذکور از خبر محمد حسین سعید الله سعید میر سید
مقرر و مخفی گشته که کاتبین بلوارم و مرکب آن از روی دیانت و راستی قیام و اقتدار
از مذکور است و ضبط در بطور کند که در وقت مذکور از روی واقع نوشته و سکنه انجا دانی و ان
بیش خود مشغول بشود و هیچ که بعلت خیانت که نثار شوند در راه محبت و اخلاق
انها مجموعی که فایده انجا را از خود خصیه
در عذوبت است شما بدو از عا بران که در راه
بیزی بعینه بمصداق بموجب

۱۷۲

حکم از کسی صاف است نشاند و ملل حال را هم کند و ذکر زیاده از جوده ملاحتی از عاقلان نتواند کرد
 و احتیاط تمام نگاربرد که مقصد آن و تفرق دانی از معاشرت برود و عبور شما باید و باید که مقصد بانی
 عمل و فعله خالی از زور باشد از کتبی و دیگر کتبی است دست تقدیر او را در اجرای امور مضاعف
 بنحیث دست قوی مطلق شماست در اینجا بگوید دانسته اند و بی آنکه چون حبس الحکم الاشراف
 و بولانی که طرف دیگر که همراه امارت و است بانه ایالت و شهادت و دستگاه حسن علی خان
 تنبیه مقصد آن ضربه را نامد متعلق و تعیین کننده بر غایت خود موی تقویض بایست تا بلوایم
 و در رسم انجمن است که اینجانب بر دواخته آنرا از روی دیانت و راستی اکای سامان و سرنگام
 و طلب تقدیر مردم موافقت خواهد مقرر و نهاد معتبر نخواهد نماید و سر رشته کاغذ متعلق و بانی
 را بر طبق قاعده و دستور بد فتنه میسر رساند باید که مقصد بانی است و دیگر علم و فتنه متوجه شد
 سطورتش از الیه و بولانی آنجا دانسته نوادیم و لواحق خدمت مذکوره را بموجب امر متعلق شماست
 و دست ششیری است از الیه در اجرای امور مضاعف انجمن دست قوی و مطلق دانسته
 در این صورت و ششیری مقصد بانی محبات علم و فتنه در این صورت و حکمات واقع دارالامان
 ملتان که چون حبس الحکم الاشراف الاغلی خدمت شرافت حال مذکوره موافقت خود بر وزارت
 بنامه میر محمد رحیم دیوان الضرب از تحیر ملان غایت مآب شیخ مظفر موقوف شده که بلوایم
 و در رسم که اینجانب آن خدمت از روی دیانت و راستی بر دواخته دقیقه از دقایق حرم و
 خود گذار است شما باید خودی بنید و است که که احد بر حال تعلد و تصرف بنامه و ششیری در و
 با بوزن او عیار سلوک شود و آنچه بنیم حجت از حاصل آن حال آید بی شود و در و در داخل
 نامی میگرد و بنامه سر رشته کاغذ از آن واقع خواهد بود دست نموده بد فتنه خانه میسر و بلوایم
 و ششیری در این سلوک خود را ضعیف دارد و بسیار که مثلاً الیه را مشرف بحال و از آن در و در و
 آنکه است و باید متعلق شماست دست تقدیر او را در اجرای امور مضاعف انجمن دست قوی
 قوی مطلق دانسته از سخن میسر و چون الیه در این بنحیث کفایت و بد فتنه و
 بیرون از رویه خود از حق نیت و شرح ملل و بانی و ششیری حجت مقصد بانی

چون که زالی دند وی نریج تنبا کورد و قدر دار الخلافت شایمانا باد انکه چون و حکم الاسلام
از ای خدمت واقع نویج چون که زالی و این نریج مندی تنبا کورد و الخلافت منکر در
تغیر ملل بقدر تقوی یا نه سبیل مری که کما ینبیج بلایم و در کم خدمت نامور و بر
دقیق و قاتی عزم و خوشیاری نامری نگردد و سواج و قاتی انجا را که مستور واقع نویج
برند و نیوشسته باشند و در تشخیص نریج اکیان احتیاط نماید که تفاوت در آن واقع نشود
چون پاریان جور و تعدی نرود و ندی که در محمول تنبا کورد بقایط مقرر تحویل در انجا فرام
آید محافظت آن بقاعده معاینه بعد از حدود بسته انرا با اتفاق دار و عهده مشرف مجرمانه
عاریه راجع گردانیده قبض الوصول بخوبی در بر ناند و نگردد که بخوبی در یکدم ای سنده مقبره
بسمه عزیز تواند نمود و اگر چیزی از عین المال یا برداشت نزد خود بدارد باقی ماند بازخواست
یافت آن بعد از دوست باید که خدمات بر قور رعیت از آن مقرر و معاینه در دست
تقدیم و در ادوم و مضافه این خدمت قوی و مطلق دانسته شد و مستلک
متصدیان مسمات بدیده آن روی آید و الخلافت شایمانا باد انکه چون و حکم الاسلام
از ای خدمت اینجی حال مندر از تغییر ملل بقدر تقوی یافت تا کما ینبیج بلایم و در کم
ماورد از روی دیانت و رستی قیام و اقدام نموده و دقیق و قاتی عزم و خوشیاری نامری
نگردد و در پاریان و عهده و فعله انجا سکر بسندیده و معائنات گزیده بقبل آورده و در کم
آورده و در پاریان و عهده و فعله انجا سکر بسندیده و معائنات گزیده بقبل آورده و در کم
از محال تحویل بخوبی در بر ناند و نگردد که بخوبی در یکدم ای سنده مقبره
بسمه عزیز تواند نمود و اگر چیزی از عین المال یا برداشت نزد خود بدارد باقی ماند بازخواست
یافت آن بعد از دوست باید که خدمات بر قور رعیت از آن مقرر و معاینه در دست
تقدیم و در ادوم و مضافه این خدمت قوی و مطلق دانسته شد و مستلک
متصدیان مسمات بدیده آن روی آید و الخلافت شایمانا باد انکه چون و حکم الاسلام

२

۴
 بصورتی که تفصیل آن در ذیل رقم یافته اند چون علی بن الحکم الاندلسی و علی بن عزیمت و محمد بن
 محال مذکوره بظن مغفول شده که گاهی بی طوارم و مرسم آنحضرت از روی داناتی در
 برداشته و بقیه از ذائق حرم و احتیاط اعلی داشته است محالی دارد آنکه در معامله محالی
 تحویل او شود مگر در حجره خزانه نگاشته و در آنجا محمول و در آنجا که محافظت و نگاهبانی
 از تحویل او و جوارب و جوب مبلغی که در عانی المال یا بر داشت نزد باقی بماند موافق قاعده
 جمعه امایی مذکوره است مطلق است به اتفاق بزرگ و تفصیل در فصل و سبط نماید بگویم
 بیاسنده معتز و آن پسند حرف نگند و تمارین تحویل خود را مطابق ضابطه با اتفاق امایی بگزیند
 علمه آنصوبه رسانیده قبضه الوصول استند بسیار بدید که مشاء از به را تحویل در محال را از به
 دانسته آنکه نیمه حقیقه از حصول محال تحصیل در بید و بر و تحویل او نموده بگوید علمه
 ندارد و در روز و احوال آنحضرت را با و متعلق دانسته دست تقدیری او را در اجرای
 امور مضافه اینجست قوی و مطلق شناسند و در و حقیقت محالی چون علی بن الحکم
 شرف الله علیها خیر است و در اینجا سلطان که و غیره متعلق بلده بشبه مال صوبه بهار از خیر
 بظلال مطابق تفصیل مطهر فی الضمیر و مغفول بودیده که بطوارم و مرسم آنی از به
 بیانت و درستی قیام و اقتضای نموده علمه و فعله آن محال را در حسن سلوک و معاشی
 راضی دارد و محصول را موافق ضابطه مقرر و قاعده معینی بقبضه در آورده بگزیند
 آنجا را چه که در اندر احتیاط بکند که در معامله از محال مذکور و غیره و در و حقیقت
 بوقوع نماید و در اینجا خیریت مانده و بقیه از ذائق حرم و احتیاط و خبر داری غیره
 نگذار و باید که متصدیان بها و متعلق محال مذکوره مشاء از به را در
 مستقل دانسته دست تقدیری او را در اجرای امور مضافه اینجست قوی و مطلق
 در و حقیقت و اندر بردارد و خبر داری و بها و حقیقت محالی و حقیقت محالی
 الی غیره که در مضامین سرکار نظام نامه عوبه الله که بخواه و لکن در جمیع آنست از غیره

خان از فصل پنجم آن عرض مطالبه فیه عهد کرد که در حسب الامر و الاطلاع بنده برین و بر حسب
 ان بعد و وایم آنوقت بنامه مقرر گردیده لهذا نوشته میشود که بعد از وصول ای نامه
 نزد یکایک بآبادان کار و بیانت دارد و فوطه دارد در دست مساعده زبان کمال برین را می شناسد
 مختصر تان نموده در سر انجام عاقلانه و کرد آوری مال اجتناب تمام و زود یاد آبادانی و مکرر عیش
 آنرا بر کینه مسایح جمیله تقدیم رسانیده تا کید تمام بکار بر بند که هیچ یکی از عاقلان اقدار هر چه تواند
 مخوفه تا فخر عایا کمال مرخصه و اسوده بوده در از یاد مسورتی و کثرت زراعت که باشند و
 فزونی در حاصل بدیده آید اگر کمال غایت را به سلیخ از محصول فصلی در متعلق خانه و غیره
 تحصیل در آورده باشند انرا باز یافت نموده فوطه در از انجا نماند و سلیقه را بر بند
 و سر رشته حاصل سال گذشته و تقسیم ده ساله و دستوراتی که در این باره فرستاده اند
 سند با به و اینست که مستعدان میباشند حال و استقبال بر کینه نخلان من مضایق نخلان
 بدانند که چون روز نخلان بخواب خلافت رسیده ظاهر نموده که در موضع نخلان من اعمال نخلان
 و در نخلان چاه افتاد و سنوای واقع است و رفع نخلان نیر کار و الا میزسد اگر چاه نای کوه
 نقره که استمراری حواله بنده شود انرا از ربع ساخته محصول را به سورتی که مقرر گردد
 در سورتی که باشد از انجا که یکی است و الله نعمت و نیست حق طوبیت خود یز بانی نخلان
 خداوند گیتی و مغان سائر اتم برورد کار آینه رحمت اعم از نیکو کار مصروف است به سلیخ
 و اسود و خلافت و آبادانی ملک است حسب حکم الله علی کارش سیاه که چاه مار با بار
 متعلقه آن مالک که حاضر و قادر بر سر انجام زراعت باشد سراج حواله نمایند و مالک
 قدس کنند از انجا که تعلقه جانای خود مزروع ساخته مالک در این نماید و اگر مالک حاضر
 نباشد و یا با وجود حاضر بودن قدرت بر سر انجام زراعت نداشته باشد و یا در غایت
 مالک سیاه نای مسطور را بر ان متعلق گردانند که بقدر استطاعت خود نخلان غیره
 مزروع سازد و جمیع اوجیه از بانی فرار که در سال اول سورتی که یک چاه ده روپیه و
 در سال دوم با نرزه روپیه و سال سوم بیست و سه روپیه و سال چهارم سی و چهار روپیه
 بستانند و از آغاز سال پنجم سیاه ده روپیه و سیم چیت و زوال و سایر تا ده سال بطریق
 انوار

فصل فیصل سالب الیکونه باشند و بعد از انقضای سن این مذکورده موافق و خوراک با زیانست
نمانده و بواسطه اغراض دیگر و درین الوجوه فراغت نرسانند تا مکیده تمام یکبار برین که در
رعان جا باقی بقیع باستانی که دستور را درین متعلقه جاهای خود را و گذشت در این
جاهای که بر این حواله شود گشت نکرده و جمله درگاه ظاهر شود که در این حال مسطور در این است

۱۵۴

درده اند حاصل را بهر حال و عملی که نفس را باریسد و نفس مضبوط در آید بکیرند در بین این
در خدمت و بی طرفی است تا بقدر این که چون بموقف علی شرف علیا رسید که در خدمت
عیار را در الفلوس بلده بسته که بهیچ سوره یا بیان داشت و در گشت و میر از این عالم
دولت را بهر بهر خدمت عیاری و در الفلوس بلده مذکور با خدمت توین
احسان و عیاری بلده و غیره که در این مورد متوفی مذکور که در ایام حیانتش کارهای شش متوفی
نموده به عیاری است از سر بره نمود و بقرای یا بیان بهیچ سوره یا بیان در میان مردم و در این
حکم به عیاری است واجب الذیاج که در خدمت صدور یافت که در خدمت امتحان و این عبارت در الفلوس
و در الفلوس بلده در قوم از انتقال اوست که متوفی و صاحب عیاری با در طله و نفقه بر حق
تجوز و بیان است از این عیاری بهیچ سوره یا بیان بهیچ سوره یا بیان در خدمت و در بیانست
جز می بقیم آن برداشت در امتحان عیاری طله و نفقه آنچه از این احتیاط و در این است
از فقه بفعل آورد تا شرفی و در بهیچ سوره یا بیان و عیاری کامل بکه مبارک سوره یا بیان
و وجه علوه را موافق ضابطه دستور در تحویل خزانه الفلوس بنیست و باین
برده طبع و لوح از سوره یا بیان و دیگر جمله و فعله نکرده چون بحکم
جهت طاع لازم الانقیاد و واجب الذیاج خدمت و در این و این سوره یا بیان
و دیگر حال مفصله عنایت و صورت مستقر خلافت اگر آنکه و غیره در انتقال از این عالم
در بیان است از این وزارت بنابر سوره یا بیان تفویض یا بینه تا بر این عالم میرود که باین
انچه است که باینجه

و کاذب رعایا و معا بر یکا سلوک پسندیده بفعل کرده در بقای آبادانی و کثرت زراعت و ازیان
 بقا بر وجه را بنحویکه از حاصل مزروعات نصف بر کار اعیان برسد و نصف بکسیری بر رعایا عاید شود
 و تعلیل در تحت متعلبان مانند و ستم بر رعایا نیزه نرود و بوقت تشییع کند و طوایف را در روز نایب
 بای تخصیص جمعندی و محلی و جمیع خرج بر کساة مذکوره فعل بفصل و سلابل بدست میاید
 بر بیان بر کسایات مطر قدغن کند و زراعت واجب را مطابق تشییع کفایت برسد که در تشییع
 تحویل فوط داران مذکوره امکانند و زری که از محصول حال مذکوره تحویل آنها شود و حافظ آن
 که بر آمدن از عصبه آنچه نزد فوط داران آجا کند و زری که از محصول حال مذکوره تحویل آنها شود
 حافظ آن کند که بر آمدن از عصبه آنچه نزد فوط داران مذکوره از عاین المال یا بر داشت
 نمایند و متعلق دانند و نگذارند که فوط داران مذکوره بدون سند معتبر دیوان پسندیدم
 نمایند و از اعمال آنجا بواقع خبردار شد که از رعایا چیزی البسیه بیدار اند و نتیجه و محصله را
 پیشه در بی وجه باشد و فضلا در خرج صادر و وارده و دیگر ابواب طبعه را در نیتگاه خلعت
 و جهاننداری بجهت ضای کریم کسری و ریج بر روی رعایا معاف است و نتاشند و از روی
 از عاملان یا در بیان و قانونگویان چیزی از ابواب مطبوعه متصرف کرد و حقیقت آنرا بنویسد
 تمام و نفوذ است و سر مجموعی باز خواست و باز یافت در آید و او بخرای عمل بر خیزد
 و در یک سال چون حسب علم الله شرف الایع خدمت در دخیل معابر در بای بدهد بشد و توان که
 بخلل تلقی داشته بعد از مفروضه کنند تا که نیغی بپولازم و در آن پروا خند و نیت و قانی
 خبر داری و در کسایای غیر می گذارد و احتیاط تمام بجا برد که احدی از صفدان و زردان و طاع
 اطمینان از گذرد یا یا نمی بگویند و با ستم دی و سافرنی و عمل و وضع آنجا پسندیده نماید
 و علت این محصول ابواب منحصر در یکاه خلایق بنام زراعت و معوض احدی نشود و در
 ملاحان آنچه سبب باشد با اتفاق دیوان و در دید که مودتی آن سبب باشد و
 از این بگیرند نیاید که تصدیق است عمل و وضع آنجا نیست مذکوره و اینست از امور
 در تصدیق امور در ادراک جاری امور و صفدان و خورده

[illegible]

خدمت معنی بحال سایر عیبه مطرود و بنی تجویر وزارت نباه سید محمد دیوانی صوابه آنگاه
و شجاعت مآبسی عبد القادر ایانی برکنه محمد آباد بندریدرس و نین سو که معنی کشته و طای
اسد ایانی بنیخ مذکور مقرر شده که آنها نظر خدمت معنوی بحال مذکور و سرکه مدد به بکنه اسد ایانی
سویاریان بصیغه ولای از سویاریان بیافته باشد و کما ینحیی بلوادم و در رسم خدمت مطرود
از رویا میبایست و سسته برداخته قیمت دارد در از رویا در واقع نمایند تا اتفاقاً و در خدمت
حاصل بوقوع نیاید که در صورت ظهور تفاوت از عمد آن خواننده برآمد و سویاریان
ر عله و فعله سوری بر سر مقرر طبع و رزق نگیرد و ولای را بنظر تقدیم خدمت مذکور و معترف
شوند باید که مشا را الیه مان را خدمت معنوی بحال مطرود مقرر نشناسند و
دستک بهم تصدیق بیهات بندی چو برکنه حق آباد و در از رویا و کنز بان
از برکنه مذکور تا در خلافت مشایخ آباد و اندک خبر جز شرف اعلی رسید و وکیل امیر الامیر
چو بنیخ از رویا بر کنه که کلیلان کرده برای عمارت حویلی آن عرصه خلافت واقع در
طلبه شسته التماس بنیاید که دستک بنام آنها در باجیم فراغت مداد و در آن مرحمت شود
لایه انکم جمیع خطای لازم الاتباع شرف صدور یافت که کلیلان وکیل آن رکن السلطنه
در آوردن چو بنیخ که در زکوه کلیلان حزمیده بیارند فراغ نشوند و بعلت خاص مشغول شوند
و طلیع نهانند در سرانجام با در دستک بهم رسید از آن و کنز بان و
به تحقیق آن طرق در سراز و میورای در کجی از امر وی کلیلان بری شود و داده
اگر چو بنیخ و مآب نام یکگزید در در و نوشه حسب حکم الاعلی یکی با عمارت خراب است
بناه فریبست خان نام صوم مذکور در میان بنام وزارت و فضیلت و نگاه قاضی فضل
الرحمن و در آن سرکار مذکور و کلیلان بری کلیلان میوه لایه او نشسته میشود و لایه او نشسته میشود
که برای سوری مشا را الیه سبانی بی توخت برآه نماید

نمانند در باب بیاضی از این باب از اینجاست که از این باب بیاضی است که در باب بیاضی
بطرف دیگر افتاده داخل محال دیگر شده باشد از این باب محال قدیم متعلق باشد در باب بیاضی
محصول آنجا که در این باب بیاضی است که از این باب بیاضی است که از این باب بیاضی است که از این باب بیاضی
آنست متعلق گشته باشد بهمان قریه یعنی که از این باب بیاضی است که از این باب بیاضی است که از این باب بیاضی
نموده در بیاضی است در دولت ضابط سابق مسترد و مقرر دارند چه در بیاضی است که از این باب بیاضی
چون موجب حکم ضابط بر روی باد و کشت و از این باب بیاضی است که از این باب بیاضی
نملک تارک مکرر بعضی رسیده که گفته است مشرفی خزانه عامه و صوبه بهار و بعضی قال
و غیره از این باب بیاضی است که از این باب بیاضی است که از این باب بیاضی است که از این باب بیاضی
منفصل شده و یکصد و بیست و سه و سوهی با قطع موقوفه اش متعلق گشته اند از این باب بیاضی است که از این باب بیاضی
سوار می مشرف مکرر از این باب بیاضی است که از این باب بیاضی است که از این باب بیاضی است که از این باب بیاضی
بر روی خود چه تصحیح و القاعده معانی ملاحظه نموده تصحیح نامه میداده باشد که از این باب بیاضی است که از این باب بیاضی
چون غرض از این باب بیاضی است که از این باب بیاضی است که از این باب بیاضی است که از این باب بیاضی
ظاهر گشته از این باب بیاضی است که از این باب بیاضی است که از این باب بیاضی است که از این باب بیاضی
نموده در این باب بیاضی است که از این باب بیاضی است که از این باب بیاضی است که از این باب بیاضی
بشخصی خوش برضه میا در سال دارند و مکرر میزدند در باب بیاضی است که از این باب بیاضی است که از این باب بیاضی
و مکرر در این باب بیاضی است که از این باب بیاضی است که از این باب بیاضی است که از این باب بیاضی
بالت عالی و استقامت است که در این باب بیاضی است که از این باب بیاضی است که از این باب بیاضی
بر اند که چون برضه میا که مقصدین متفقد بیان میباشند که سرکار در این باب بیاضی است که از این باب بیاضی
رسیده و تقاضای دروغه رقم ایتمه مقرر گشته که در این باب بیاضی است که از این باب بیاضی است که از این باب بیاضی
و عذر که بجهت استعجال از این باب بیاضی است که از این باب بیاضی است که از این باب بیاضی است که از این باب بیاضی

در باب بیاضی

جو

دیده آمده انوشته شود و لهذا نامی که خود کرد و چون فکری را بر او افتد بخار آن نمیدرسد و بنام
در وجه تعجب از تو اینست ای که مقصد بان سرگور یا با فرستاده اند با لکالی بداند تعجب
نمیدهد تا حدی که مقصدین خود بخوانند از آن مذکور برید که موافق آن وجه بسیار است و چون بطور
کرد و بر اینست ای مقصد بان سهامات هر کس که نماند بدانند که چون بموجب این مقصد
مقصد بان سهامات میراثات سرکار منصفان آثار بد فترت بیاید رسیده و نقول آن در حسن
مقرر گشته که ظلال در شانزده بیکه اراخی از موضع مزبور و چاکش از آب حوض است
با و حواله کنند در هر دو از م کاشتنی از قلبه و غیره آن در کار باشد به صورتی که بر سر
نماند بر داند ای مقصد بان سهامات هر کس که نماند و غیره بن مضامین کار میوز
تعالی صوبه بیمار بداند که چون در بنو لا صلب الکلم الله عاقله و سرشکار بجهت گرفتن و بر ساری
که در آن حال بداند ای مقصد بان که مقصدین که بر تو در جری می رسد آنرا در کاره خلاق
باید بسیار در این نوشته میشود که در کفر فانی بحریها منطوق میفرماید که اهدی مانده
و فراموش شود و در دامگاه داخل نمایند تا مگر سر رسید که تر اند و بر اینا بداند دور و دور
سر را نور بسیار در بر دانه حضرت و بر اینا عزت آثار شجاعت شفا خدا یا رب
بجای نشسته بود عیسی السلام الله علیه خدمت را بدیدی راه لکن و مانا که هر که
بلیق این معجزه عزت آثار فاضل میگردد بآن شجاعت شفا فو لعل یافته و بگوید
و ده سوار برای منصب عزت آثار فاضل که در صد و پنجاهی ذات و خیل لوری
بر این صاف و عفت شده که از اصل و از صافه در صد و پنجاهی ذات و بلصید بجا سوار
باشد و باید که شکاری بر سبب بجا آورده در بند است راه سر سفره بجا سوار
و جهان کنه که در راه سن و دلمان بوده باشد و مسافرت و سرد و بی جمعیت طاعت شده
بیکه باشد و مدیح جای فردی و در پرنی و افروخته و در حدادان و قطع
الطوائف ظاهر کرد و هیچ نمود و انهار و در ساری در اتفاق مانده علی وقت
الانوار

و انست المراسل و اسانته تا باعث برودن آن شود در بنای بکبر و انست المراسل و اسانته
سنه خدمت و غیره این برین تقدیر می رسیده که در برگه گشت و در این سینه است که در
بصورت فلان و سینه در کای و سینه به سینه نیست لهذا حکم می طاع و اجتناب
صادر شده که خدمت احتساب که مذکور فلان و مبلغ یکپا و روپ بلا مقصود بطریق
در تحویل فرستاد در برگه فلان مضافه بصورت فلان بشرط خدمت و در وجه مدد و معاش و غیره
مقرر باشد که گاهی بیع بلوار و هر یک این خدمت قیام داشته ام نموده در تنبیه و تنبیه باب
حمود و کرامت و در جرم و صحت و منکرات و تشخیص فی الجمله و اذنی و در
زیر و مکینال و ماکینال فی هذا المثال مسافرت و سقیم میماند مبلغ مذکور در هر وقت خدمت
خود نموده در عای نقایا بولست و در افزون مواظبت نموده باشد میباید که حکام و کمال و
جاگیر در آن و در میان عال و استقبالی این علم و الدار استمر داشته و در انتخاب فاو
و سینه در در تحویل فرستاد در برگه با و میرسانیده باشند و در اینجه خبری قاف و سینه
نکر دارند و بنیات سال سینه و حکم محمد و نطنبند و اگر در حال دیگر خبری داشته باشد
انرا اعتبار نکنند بطریق جمهور سکنه آنی برگرفته اند و در احتساب نگاشته و قرار خدمت
مذکور در با و سینه در در این مواظبت نقایا و در بولا بر عرض شهر و اللیل سینه
که عاملین حال خالصه شریف و جاگیر داران بحسب طلب و به باقی سنوات برابر
احوال رعایا میشوند و حال آنکه فریغ که در رعایا بر زده آنهاست که گزنی در زنده و گزنی
اند و طایفه نزاری اند و چند بیکه مانده اند بی بضاعت و قادر دارند و قادر بر آردای
آن نیستند بر چه زمان و در حکم جماعت طایع عالم مطیع و بر یاد داشت و افق سطر
که بتدریج سینه فلان و در عرض مقدس رسیده بر رعایا نبوت کرد و به باقی سنوات
در برکنات خالصه شریف و رعایا در آن رعایا بالذکر حسب تقصیر معاف و فوج اعظم
شناسند و اصله بجهت خدمت و این و نکر دارند و از سال گذشته نکر رعایا

باقی مانده باشد پس آنها را حراست نماید و از غنای باقی برآید باز خواست نمود و از آنست در
زنی و فراری و ناداری طلب نماید و متوجه احوال او نشوند مایه کد در نیابت بحال کس
شریفه متعلق بدینی خود بر طبق حکم دفع لعل آرند و باقی دهنه زور طلبان را فرود راه نمود ادبی
ما واجب نموده باشد باز خواست نمایند و در این باره حکم لازم است
چنان مقرر شده که هیچ یک از افساد و کرد و ریا ن کمال خالصه شریفه قریب است و کما که
خود را تا آنکه مالکان سرانجام معطله آن بواقع نموده مالکدارانی نمایند و صلح اجاره شده
بادشاهی و متعلق خود و جو در میان دقان و نگویان مقرر نمایند و از احتیاط و خیرداری
بکار برند که این جامع لباس و تدویر تانی اجاره بنام دیگری نموده خود متصرف
در کس و جو در میان و غیره موضع ملکی در شته باشد با دفعه نمایند که در زردی آبادی
است و ما واجب را در این دیهائی که برداشت تا بسبب زردی بودن باقی احوال
زحایان خود را در آن باشد از اینها مندری مالک در زردی باره شخصی غیر از بنده نای بنای
و جو در میان و غیره باشد و متعلق آباد نمودن آن محسن تر و در آن تعدادی بر جای آورد
بجمع مناسب نمایند و در اجاره را موافق فرورداد و بگیرد و مستاجر آن بکند نماید
زیاده از نصف را بجا نماند و بیک درین ماده بر طبق برین مبلغ لعل آورد و
سازد و در آن کشتهای جاکیر حاکم در آن و خود در آن در میان
برگشت و در در خلافت بنایان آباد تا پیرس باری آنکه چون از پیشگاه خلافت و صانع
شعبه و غیره فرود آمدن تعیین شده اند که در آن برکنه کلمان باری برکنه باری و غیره
نزد آنجا که حرکت بقبال سازد و در آنجا نای مناسب آب و علف از آن باشد فرورداد و بر
حالت تمام و کمال است و تا در آن ملک و برای شکار باید کرد و کند و شیب و شیب و در آن راه مذکور
سازد و در باری را در بیل در برکنه بنی عادت نموده سازد و در آن راه و شکار و در آن
فی القصد و مقرر ساخته شد و در آنجا آمده و حقیقه را موهبی اقدس کرد و در آن راه و شکار

(156)

مستاد و متکفلان ممالک و اجور کرات بداند که چون بر خیزد شرف الله علی که بدین صورت
خدمت و کالایه میسر و سرکار فیض انار و داروغی بیت المال یک مقدر نسبت
و جیب و تاج شرف و قربانت که خدمت و کالایه میسر و سرکار جماعت در رای و جوی
و جواب خدمت و داروغی بیت المال محو به ذکر و بخشش بنه و فضیلت و استکمال
عبد طوطی خدمت و بیت بنه و افادت و اخلاص و استکمال و اقصی القضاة و استکمال
مرحمت و جود و تم تا بلوازم و لواحق خدمات مأموره از روی دیانت و راستی برود
در تفت و در تفت حرم و بخشش و نام و میگذرد و اموال سوغی لا وارث و غیره آن
متعلقه بیت المال را از قرار واقع و نفس الامر فقط محوره انجمن احتیاط کار برود و حاکم
دری از اموال که در خدمت و خدمت نیست نشود و تحت است مانند حق احدی برود
بهر کار نظام عاید نمید بیاید که خدمت مأموره را بشود نگردد و رعایت خدمات
مأموره که از اندر در خدمت و از میگردان و قانون نگویانی و مقدمان و
زیر عالین بر کلمات سرکار و سوبه بلکان بداند که چون حسب اطمینان خدمت میرایی
بر کلمات مسعود و بروقی بخور فلان ناظم فرود مذکور بر رفعت مایستطان خود و توفیق
یافت و شرف خدمت مطور و عجب یاد داد است و واقعه که لوحی مقدس رسیده به سوبه
اضافه و رعایت شده که اینجی بلوازم و در کسم خدمت مأموره از روی دیانت و راستی
و جبر در رای برداخته و در کندی ناله جود و حاکم کردن ناله نای قدم و ساق بند و ساق
ماتاق و دیوان انجاسی و مأموره که برود و توفیق مقرر کند که برود هم خوانی زیارت
خود میرسانیده باشد و احتیاط و تاکید نماید که احدی بیایانیت آب و دیگر بر این دعوات
خود خوانند بر دایره کلمات و ایام آب استقلال بر کلمات و ایام و دلگشته برود
اعداد و محاد و نیست که در کندی ناله و ساق بند و دیگر برود و متعلقه انجمن است مگر
الیه باید کردند خود و فعل آنرا برود و در کسم خدمت مأموره از روی شرف الله علی
که رعایت بنه و جلالت و استکمال سر و هی خان فخر و در کسم خدمت مأموره از روی شرف الله علی

بسیار فرجه مطهره ذیل تا با بر من به متعلق صورتی خلافت اگر از آن کس
مفسدان است و یا اگر شجاعت تا یکسم ولد دولت تعلقات معنی و بحث از آن
کرد و لیسای نموده که از بیت نگاه فضل و کرم فرمان عالیت آن محتوی بغیر غلیظ
آن قریات مجرب و عطا کرد حکم جماعتها رینت عهد و ریافت که زبیده ریاست
مذکوره بقام عنایت فرمودیم تا مفسدان نگویم عیده اظهار را جلد و من نموده رعایا
مالکد از آن دیهات آباد سازد و در دیار آبادانی و قروبی معموری و بندوبست
در ضبط و در بطون مواضع هیچ موزوره بطور رساند و بر عایا حس و کس عید و در احیای
کنند که دزدی و راهزنی در آن موضع فروغ نیاید و جلالت را در آری و دیگر از اولت
درگاه جماعتها نرا هم می یکی نکرد و تا آنکه آن قریات بجا کمرت از آن متعلق باشد
مالی واجب و حقوق دوزخی متصرف شود و از آنکه دیهات مزبوره بجا کمر دیگری خلق

نپذیرد حاصل نسیل را با جواب می رسد ماده فرمان و خنده عنوان با و برید
و در صورتی که تصدیق می باشد که در مورد مضاف سرکار میرزا باج صورت
می دانند که در خیل شیخ غلام محمد متوطن نصب کردند بارگاه ملک شاه رسیده اند
باری آن مکان محفل فیض منزل بعضی از آن علما رسانید که حال آنجا جلالت اخذ شود خسته
میکو طایع ملکی را در که در موضع سلمان پور تا پل بر کنه مذکور واقع است و قبور زکات
کسی در آن است نرا هم می شوند و این معنی باعث برکتی است و در آنجا
الدعای مقرر شده که با آن که در آن مقابر یا حاصل آن خیر برابری با کس باشد حاصل
ساخته باشند و این معنی که در آن از حرم زیاده باشد از قدر زید ششم حضرت
محمد صمد از خود مکرر می کند آنکس می آید بر تقدیر و قیاس مقرر سازند که حال آنکه در باب
و فضل از مردم موجب علم بعمل آورد تا او که نظام تمامید و آنکه تا کس در
خزانة سیادت و وزارت بنده طمان بعافیت باشد چون سرانجام

(۱۱۵)

نخستین عامه صوبه بنکالہ الثانی شہر محکم الہام بہ فترت میں رسیدہ بعد ان اصلہ رسیدہ
پرستش یعنی انراوقات در محفل بہشت آریں میشود و لکن حکم قضایا حریان تہ و تالیان
نہ صمد و بہشت از انجا کہ در جمیع صوبجات سر شستہ موجود است در ہر ماہ و در ہر
میرسد باعث نارسیدن سر شستہ موجودات بنکالہ با وجود مہین بودن مایہ حویکہا
اہلہ کاغذی ہر روز و احکام مطاعہ چہ باشد بہر حال انوزارت بنامہ بخلاف
کہ شستہ در ہر گاہ یک مرتبہ سر شستہ موجودات نوزائید عامہ انجا را با یکسو حویکہا
بر حقایق و کیفیات محال عالمہ شریف در ہر خصوصیات بودہ ہستارہ رسیدہ
باشد میباید کہ درینجہ از پیشگاہ خلافت عظیم قدس نام دہنستہ حویکہا
بہا از ہر دو احوال اسباب جانہ نذر اند
الکہ محقق عرض شرفا علی رسیدہ در العزب بلکہ در الامان ملتان کہ بہر
مند و صاحب عیار ہست و تہ محمد در پیشگاہ فضل و جہانبانی رسیدہ است
کہ خدمت اشخان عیاری از تعمیر کنہ ہماری با و مفوض شود بلکہ احکام مطاع
نرم اللہ تعالیٰ کہ صمد دریافت کرد خدمت امتحان و تعیین عیار و نقرہ و
لازم احتیاط و در بین ہست از قہر ہما آوردہ و وجہ علود را موافق لفظ
و دستور از محفل غازی الفوتیہ بدین دیان متصرف عمدہ طبع و نور از تہ و دی و
ہو بہا بریان نہاید و در ہر خانہ عیارہ و اللہ اعلم
و ہر ی چون دینی بایام حجتہ انجام از جناب عالی ان مانت ہای خدمت
و خداری محال شدہ تر بمول سرار و تقدیر و کرم قنوج بیج محمود بہ متصرف الخلافت
اگر آبادہ از تعمیر طابعان بنجامت طابع یک مرتبہ کردہ و ہدیہ الیہ
جہاں تقدیر بہر صمد میباید کہ نشاند متصرفان بہمت و اعمال تہ و دیان

[illegible]

عزل و فصل سرکار فانیان در بیان شجاعت شعار روی افروخته بود و در
پوست امر حلیل القدر شرفه دریافت که خدات مسطوره را بشیر و نیک از شجاعت
نقد بر طبق حسب الظاهر برده خود شناخته بود و هم آن گاه بیغی بر داشت
از راستی بدست بتقدیر ساینده و در سر انجام معلول بر کنات است و استوار است
مالک و ازان و شخص هم بدست و کرد آوری مال و کلام و از دایه آبا و اجداد و اوقاف
معوی که در خور زراعت مساعی جمید و کار برده و کنیزانش باکی در خفا از سید و ارباب
نگه دارد و بهیچ نیست و بالا رسیده و تکیه بر سر و خرج صادر و دارد و در این
که بقضای رعایت بروری ازین کما کرم گستری شرافت است چیزی طلب نمکند
و در اخذ خراج زیاده از نصف بانه زده و طریقه که شرح انور و ملامت خطبه است
گفته از رعایا طمع ننماید و نسخ دیوانی را موافق ضابطه دستور مقرر و مفضل و حق
بدست فائده الله بظاہر بحال ارسال میجوید و باز پرس و باز ازینست خلافت خود را
بر خود دانسته که حسن خدمت را معزز تر از نیک شناسد و شجاعت کار
شمار و دانست بیک نسبت عالی و تعالی است بی سرفراز بوده بداند و غرض آنست
که در مینویست مظهر اظهار حسن خود در افروزی محصول آنحال بر رعایا استقلال
بعضی از رجال ارسال شده و مشکل نموده بودند بذر یو یا فیکمان و علی
و اقبال مروض و اقبالان موقع اعتلا و اجلال گردیده و مجری شده و آنچه متعلق
بخدمت است و فوج و کما است و استوار است و ضبط و در بر کنات و اسم و اسمی
و ملامت معاندان و ازین جهت و کمال است از شجاعت شعار خود را در ان امور مستقل
نماید و آنچه متعلق باورد دیوانی جمله بر در زراعت ضبط نموده و ملامت
مردم و کرد آوری سر رشته نگذارد و ارسال آن سال سال بدست تعالی

انجا که باز پس میراث است دست و پا دارد و در جمله عالی که در شخص و محفل و خیال اند
و بان شجاعت خود درین عهد و کار برگزیده طریقه راستی و درست سخن گفتن و اندیشه
از خدمت عمل نموده دیگر برای او نصب نموده و حقیقت را بمقتضایان حضور خود
بر نگارند و خط عیوبت مآثر را جمع و در درگاهستان عدالت بیرون تحقیق عرض
بیکس بسیاره نسبی و غیره نموده شد مرا اسم نیکو نیکو را اینج تاج نیک و طهور
خدمت منتظر به نام و نام دیگرش شناسند تا آنکه حال باغی به معلوم نماید
که چون سیادت پناه و نجابت رشک و لایق الغنایت والاهان رحلت (تقدیم)
جمع امور متعلق خدمت و یوایی سرکار عالی متعالی بی سرسم جلد که که اینج عمل
رو به خاطر موجه احوال اوست لهذا غرض کارش معیبه که معیبه بکار و معیبه
که خود بان مستثنای الخلف نه شده در وقت نیکو بعضی ارفع اقدس علی سران
و در همه اعانت در اینج آن در قوه لفظ آورده مطلبش را قس می خواصرت
و خدمت سیادت و نجابت پناه لایق الغنایت والاهان قابل اللطفت الله
رحمت خلی الغنایت عالی متعالی سر فرار نموده بداند که در خیال خبر فوت والده و در
و بعضی نغمه ای از اینج الغنایت بعضی اقدس رسیده لهذا از کمال در دست
عانت بسیاره که درین قصه ناکر خبر و شکایتش را خود بخود بقضای کریم
انما یومی الصابین اجماع غیره باب جزای خیر را نتیجه الصطبار شناسند
وضع و احطای خود را میزنند و مسئله حضرت به و در اینج از رحمت
نموده غنایان را در باره خواستش در خبر فوت سرکار عالی غنایت خلوت
و در اینج است و بان مان اینج که الغنایت بداند که چون در خیال خبر فوت
باب کردیده که اخص و نیک خدمت ایچ برگزیده مال و مال و مال

تجدید سائده اکثر ملات در خیز قوی گذشت

و استادی

غریب از پس غلبی از حضور بر نور خجسته مطهر سر از استه باید در حقیت کبریا
خود گردان محال به نیابت زنده الفنا و اللذان خدمت بریرا بجای آورند تا تمام
فائده در سخن رسیده و عواید و عواید فرزند ابادانی کافر رعیت دعا بر پیش
و کثرت در رعیت و تحصیل مال سرکار منقض انار باشد و میرسون نروند و باید که بدست
امضیه کار در انیده انجمن سیح و غوره نگارینند که رعایا بکمال است و ز غایت
ادایا مال واجب کار روز و روز واقع نموده باشند در نیابت باید مبلغ دارنده و بعد علی را
شاه و اندر شان و در این حال با تقابله معلوم نماید که در یوله خائفه خود را بهیم
از حیات سلطنت است و اینست ایست بر که مال بر روی ابتدای ظلمت سر فروری
کرد در انجا رسیده در میرد ابادانی کافر رعایا و عامه بر ایا و کرد و آوری مال سرکار
مرفوزه بتجدید رسانیده و چون ال لایو العنایت و الله مان را از سوا حواله انانی
آنها نغیر نشانی خود میدانم و برکنه فکر کرد و در قرص جو بر آن سیادت و عین است
واقع شده لایه ابر حلیل القدر عرض در بانه که در جمیع امور هر و معادن قاطب
و ملوک بید خدمت و مشاغل و کار عالی را انچه نماید بایز نبندید
تحتی مباهت باشند و موبهات ما را شامل حال عصیت مال خود در انداختن
جماعت نشان قابل نیابت محو الخیات و اللذان و در بوده به اند
برین و در مضاد برین و به نوبه ازین آن شایسته است و منشی است
فرزند عزیزه العالی و در تها ناره بهال کلشن بعد از انچه
مطلوبه عظیم مغرب و آن در ان الا تقی
در مد و معاون عالم لایک بر این مظهر گردیده و در غایت

در این زمانه
بدین حال
در این وقت و حکام تقیدت مخصوص در این زمانه و حصول
رسد و اقوی بر ضعیف است هر یکی نتواند نمود تا آن حال روز بروز از بار و موج که در دریا
باعث مجرای دنیا و خدایت آن لایق العنایت در جبال علیان مابین دو حقیقت
الوحی آن برکت را بخوبی برادر عرض داشته باشند سبادت بنای شکست
در این است نه اینست رحمت مصطفی فان العنایت و الا سزاوار بوده بدانند که
برکت نلدن من مضاکت سرکاران داده از عتیکت به کاسر فرزند من از عمر و دین
بر خود در هر شجره است و اقبال تو نهال من این است لعل سلطان محمد مر این نهال شده
در کینه کما مود سرکار مطوره به قول فرزند عزیزه العایز سلطان محمد طبع عالم
معنی کش و خدمت فوجدار بی سرکار مذکور بان لایق العنایت که از سزایان
آستان اقبال نشان است تعلق دارد لهذا امر طویل القدر بر سر آمد در بسیار روز
برابر بر دو اعانت عال برینات موقوفه میورده باشد و آنچنان نماید که عاری
مالک از راکب و معمور باب غمزه در ست سلط بحال و مال توطن ای دار و رشتناید
ما با و این دستری بر کینات موقوفه باز اینش گردید و مال واجب که در اوصاف
مخبر باشد مجرای آن جماعت شعار در بدو کار و اطمینت و جبابا شود و عا
آرام کند اعفدت مال خرد و آنست بخواره و اینچنین مشتمل بر حد و حاکم
نویزند یکدیگر را در اندک و این اراضی در بر دارد و مکانی بنویسند علیهم السلام
عبر از عمل و این سر از این پناه مسافران
تختگاه که در قریب جلالت این
بنا و این در این
یا حد است که گفته اند در عانی میشود که در این
۱۴

غور در کار و در
 تسلیم بجا آورده و خود بیای کرید بر سر حقیق
 در حدیث و در جمیع خاطر اندک زنی چه در خطا آباد و در شهر
 نجات و در تنبیه و در نام شهرت و ال به رسیده امید داشت که در بر این طلق
 در شان اقدس بجا آورد در خطای خالص و در تقصیر می رساند که بر در در میان
 تنفس نموده و غرض تقصیرات و رعایت خلوت خاصه برای این مرید و خازن روان
 و در بیدار است این و در خطای غر و افتخار گزینی اند و وقت مراسم ادا و بیانات
 جمیع در جمیع تخصیص ازید در حدیث و غرض تقصیر تطویل کلام این سر با تقصیر بجا آورد و
 در آدای شایسته نیز به تمام است حتی بجا و عا سابه بلند بایه باین را به خاطر عالم
 عالمان ابدال و در مملد و در آدای در حدیث و غرض تقصیر می رساند که بر در در میان
 بنویس و در غیبت که محض تقصیرات است می تواند بود که زین مرید غری
 امری ظلمت می رسد و در حدیث حقیق که از آن شد جرایم و انام می رساند و در حدیث
 صورت بد بر سر شده باشد و در این ایام سعادت انعام و عاشوره که زین مرید و
 تقصیرات و خطیات است در باب جعفر و در حدیث و انکس و خطیات است
 در حدیث بجا که در حدیث و خطای و در حدیث و انکس و خطیات است
 است و در حدیث که در حدیث و خطای و در حدیث و انکس و خطیات است
 کامل و در حدیث و خطای و در حدیث و انکس و خطیات است
 خطای و در حدیث و خطای و در حدیث و انکس و خطیات است
 بعد و در حدیث و خطای و در حدیث و انکس و خطیات است
 نفس و در حدیث و خطای و در حدیث و انکس و خطیات است
 در حدیث و خطای و در حدیث و انکس و خطیات است

۱۱۶
ازین

اند و فرستادن این عرض است تا آنکه چون تحقیق دیت بهم بر در در چهارم بخیر حکم
فصل نموده باز زده درم سخن از رک الکمال کشیده ناچار بر او ز دست خود
بخیر بخیر نیست کردید ز بدین گاه از بدین گاه فصل و گرم گسری امید مخصوص این
از خط است از آن جواب بر آن مرید فردی برساند که روان غالبان نیست
عنوان سوزانی از غایت از آثار خط قدس شعار شصت طلب اندر شصت جسد بر آن
بابت بنید فیضی و منع کردن فردی دور از ظلمات سیما و تو قعات دور از
فرمانی سلطان که در بنیاب تمام بود و در خان شرف الهه در یاد و تحقیق و آلت چو در جهان
حکومت محکوم از آنکه سرایه افکار را بریدند و دست از آن که در بدینکات و ادایه باستانی
بدانست از عمویشان بتقدیر برسانیده مرید فردی بیساعت غایت عبودیت افعال از آن
صفت بر و در حقیق بر روز و شب و احوال از تکلیف آنجا حجت نموده و در شرف و در
بیشتر نزدی رسیده بود بر طبق ارشاد لازم الله تعالی و مطلع و متقاد اند و در نصیحت
روان در گاه عظمت و جاه گردانیده و نوشته بهر مورد الرضی غیر قبول اطاعت و افاقه و در
جمیع موارد موافقت بر یک ارشاد و نیز بر این عرض است در سال بینگاه جانی و جلال نور افشا
سلطنت و جهانندری ابد الورد در خشان باد و در فصل نور برساند بر بسیاری
بر سر مرشد حقیق از غلغلان بختان منزل رسیده و نور دیم ماه مذکور بنابر نور
مقام نزد آن الهه عزیز بعد از یک روز از حرفد باریت نظایر این است
تو جیاد با دشتی از آن که در این عالم با سلطنت و جهانندری بر مقدار
ابد الورد در خشان از روضه شام و در خشان در سال و در
خانه را در عقیدت کردن محمد و الهی از دست و دنیا با آورد و در دفع
خواب که مانند از رفیع و عا مرید که بر چند نظر بر آنست تحت بیعت و عزم

قبله

استقامت و جدوات نارس در صفت بد و نگاه خوبان سجده نگاه از شوق ادب
 میباید که درین عنوان احداث اقران تجویز بدیست آفتاب و ذریعہ آداب مرسم
 و مبارکها و دو و فیض او و عید طر قطره جارت آن خود و زبان عبودیت حال را انصاف
 تحیات و آله مبارکها و بیست بدعتی که جمیع ایام و ایامی و سنین و شهر و خصوصاً این روز
 بمان افروز را بر ذلت احدی حضرت مقلد و کعبه جهان و جهانیان بر و شد عالم و
 حاضیان مبارکها و در شمع نور انساب ظل الی را جمع عید امید سایر جهانیان گردد
 در سر سینه عید که خانه زاد محمد بن عبد الله بعد از ادای ادب عبودیت و بندگی
 قف عرض شرف رفیع اعجاز سازد چون درین روز بینه نگاه تفضل و نسب بر روی
 جبین خانه زاد را در آیه تشریف تمجید سرای سعادت و جهانیان را در دوخته خانه زاد
 بادای شکرانی بوبت و عنایت محمد بن نبوت که از وجود نجات مگردد و ملول نموده
 جبین عبودیت را بجد و کزین ساختن نیات انرا تقدیم بر سازد انساب سهر خلافت
 و جهاننداری بر رفارق ساکنان را سکون سایه سربا در داده که در آن عرض شد تخلص
 عقیدت آیین محمد بن عبد الله بعد از ادای آداب مراتب اخلاص و عقیده محمد بن نبوت
 همه میباید که چون زمان عید منقضی گردیده که انی عقیده محمد بن نبوت حضور نور الورد
 و در و مجید است لهذا درین ایام شریک انتظام که مخلص ستمام که طایفه خود را با دفا
 ع طوفان مانر سید پر زباده و عرصه ماند در ماده که در حدیث در رسال است
 مخلص نظم از تقدیم ارا اخلاص و اخلاصی و عرو غبار و چون درین ایام است
 زده ام مقدمه کار طریقی در عرو سیه و در حدیث از حضرت امیر ارباب طایفه
 زیم آن بار سال را در حدیث و حدیثی از پیش کشی مصحوب و طایفه خود را با دفا
 خاطر شایان مانر سید پر زباده و عرو غبار ماند در حدیث از حضرت امیر ارباب طایفه
 نور سینه عزیز که در حدیث سراسر عظمی و رفعت بعد از ایام حسب کلام

مورد

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي جعل في خلقه رزقاً من غير حساب
عقبه دولت و اقبال پرساند که چون در سرخ قضیه میر غلام مغفور این بر کنه و نک از راه نا
عاقبت اندیشه غلات صاف و مبیات در صحرای اکران شده از بر کنه بدررفت و عیادت
مجدد وقت از او و تعویذ عیمت الکاشته بار عایاد رساختند باقی با هوای ثقیان بنور زمزم
غله بیخه نبرد خفتند را جوتان نمود پسته و دلقه طلبان نگویده اندیشه لغزش در موجودات
نمودند و رعایا که منشی نیز طوبی سلامت روی نه می نمودند لذا خانه را که بقطعه بر کنه مذکور
امیر و بر کنه پشته ها رخیر حاکم و کلامی سرکار عالی ندر کرد و روی مال آنجا حوض بنیل سعادت
حصه باعث و فور بر کات پسته تصور نمود و برکت در انحال رسیده و دبه بدست مردم
نرید الا عتقاد تنجی که دایند و در عرصه چند روزه بقیته الموجودات کانیغیه و حیطه صبه
آورد و جو به تیره نهادن که بانیقتم جرات در آن بر کنه اوج داشتند لکن در اجلال باد
شایکی سحر و با یمال استند و زمره جو در میان شغلبت اموال واجب تصویب گردیده با و
بنیای فرار شده اند عنقریب با یمال خوانند گشت اگر چه به نسبت سال گذشته اخصایه نایال
محصه بروز در آورده اما آنچه کال خلق بود شایست می باشد در آن عمل صورت نه بت از آنجا
که غله جای مخزون و مدفون است و ایام تسلیم در ساله رعایا و مردمانی که کار بردار
حضور در سر نور باستعمال رسیده به تردد و برداخت بر کنه خوانند گوشتید قرین صلاح
و بدست خواهد بود و عیادت پرستانه سر بر بند که حاجت بقطعه و جهانی سلامت اگر چه
و جو محققان و بیقدر در بر کاه و شش پشته ها نیز او نری تبیه التماسی مطالبی
و مثلاً ای ندره لیکن چون از خاک برداشته آن استانی سرور و شایست و محض
باید خدمت تعین بر اقامت امانت بنهاده سپید غریب خان گردیده نا
کسر بمقتضای وقت و آنچه تعقلان تمیز خویش صلاح در دست رزق افزون می شود
مبارکت نموده مورد عید آرد که چون بر سر در گشت آمد و الا ان در حوض بنیل
رودر باب تبیه و تا دب مفرد از ضلع جنوب و زنتی سیادت بنهاده مذکور در آن ناحیه

۱۱۸

۱۱۸

نماش را آید رسیده خاندن کرور را در راه شوق عقاید و است و کمال فرجده است
که با جوی سوزی نه نیای نه نجات در دم این خدمت که پیش خود دارد عاقلیم تند و
اعمال از بیمه انجامه دل العاقبت کرد یا اگر در خاطر باریافتگان حضور بر لزوم نیاید نسبت تمام
مالک خود سه دارا همان ملکان باشد چون درین ناصحت نیز اوج وجود کمال خودم و حسن تدبیر جان و
ایرا غفلت و تیرش بر طرف دیده میشود و از بهر خلقت آدم تا عده سرداری جنبانی آمده و
زردست و دیگران بر این سرداران خود را تصدیق آن امر نموده اند هر خطای دیگر از اسرار و ایدار
کرد و از آن او را دیگری نه بلکه این کسری خانه را در آن مقتضای فهم تا هر خطیش بر آمدن
از شهر و زانین نسبت نموده و معجزه شده مستعدی آن شد که این فدی بر بنده را که ناسای و اندک
جمعیت بندای سر کار و الله تعالی القدر مساحه خود را با استقلال تمام در تقدیم مردم ایدار و
پیر یکی بود که کسری نه و با این دور افتاد
جان تاز و همی برین غلامان همه خاک روی ادب بر خاک انگار عجز مالیده نبوده و
بار یافتگان پایه بر سر سلطانی که قوام چهار عنقراف با سنو طایفه بار به آنت میرساند
زمان و حیثیت آن در روی کمال بنده و نوزی دزیره بر روی مستمل بر انواع عنایات خردانه و
نوازشات بادشاهانه شرف ایدار یافته بود و سر رفتی از این دزه به مقدر با وج غلک و دراز
بعد از ادای او از من سجد عبودیت و سبک چون بر محوای معنون بلاغت بشون آن سعاد و اطلال
حاصل خودیم جنیدی از حیرت و تفکر سر در آغوش یکشتم و مدتی از دست و پا این با
حصوله را تا به یکی نیست بهیوش یکشتم با خود یکشتم مثل نوزده و خاتمه که
محال و دو تحلیلان نوزدانی به نا ایدار سواد و کمال فخرم خسته بدو افرینش و پیش نهاده را
پای بر من کشوده که بر گاه از بهر سوال بان خبر و در بر ایدار است آدم ایچا نیاید و علی السلام
از کمال خود و با وجود عقلی و نفوس عالیه امانت به ذکر در اطلال اند نیز که خطه رقم سبای
رحیم و کرم است مثل نوزده را با وجود اطلال و آیه عاقل بر غیر خود در اند و نیز به تدبیر
دارای رسانده عجب به شوق عالم صورت و معانی و ایها که الملک خطای و معارف سبایی

چون انیر و جل شانده خواست که خواجه در جمیع کمال الدانی شرف و افاضات حق تعالی را در مختار و بی همال
افزیده در دفا و مروت نیز بی سبب و مثال خلایق و انما یدانی تفضیل جان خود و عادت عم اندرز
بر روی کار آورده اطلق آنچنان بادر شاه اعلیم حقیقت و قدر دانی درین تفضیل بوقوع آمده مقدار
بیز نیست بیکه افزونی گفت و استداد ادم یار رسیده که روح فطرت مقدس آن بر دقتین غرض نیست
و مسند میرای قهر مغفرت نزدیکیست که نذر غم حضرت لذت بهشتی را ترک نماید و از عشرت آب
تجو و انبساط سبوی که در وقت و انقیاض کرایه قبله رستان مسکن احوال وقت آنست که چون
ذات اقدس منظر جمیع فضائل و اخلاق گردیده بخلق جود و گدایی که اکل فضائل آن نیست
جلوه نماید و در مقام رفاقتیم که رسید و مرتبه رضا را که در این پایه عبودیت است بخوبی در
تغییر در آورده که به برابر و ارکانه کبیر و شمارند مبعیبات می بیند و نوبی نادانی را یکی برسد که حکمت
امروزه آن را بدین شد که سخن سرایم با زبانی و لای که کشایم اما سرست با ده محبت و عزایت اگر خوش
بکی بر کشد و مقدور است جرم بخش بی حوصله کان سبب اگر تبه بیعت برای زناست و خوشنودی
خلایق باشد راه نادی بروز باید نشود و جهان را از گرفت و کوکوری بر آورد که بادشاه خلایق را
بمنزل جانی است مرتین را است و اول نوبی تا بود تن بجای چو دل است سرست شد و دست و پا
بجای خواجه الدین بر دوش خلایق بازده عطایا نماید و در شادی بر روی بنیدکان بکشتید خلیفه اعلی
را که از دوزخ عطیة الهی است باید که روح مقدس آن سر در غمر مغفرت و خاطر غم نادریده شاه را
علاقه بر شاه دانا که با نهد و بندای خود را بلکه جهان را از قید غم و محنت تمام بجای نهند و
در کمال بر دکان جهان خانه را بدین صفت بنهاد بی نیازی از اربوبسیله محبت خبری چون جهانی
افتاد و غم و سر غم و دست بر ستیاری و تسلیم غم و دایه کا و بر وجهه بوقوف عرض راه بان کمال
درگاه و حسن و بجا و اقبال بسیار به بیا که ملک از شوق سخنش سراسر به شمع است و ملک در
زبان پس بر سر به با خضی برسان که از کمال و دایه غم و راه نمونی عیانت بنده است و با
و بر دوش اقبال به احوال علی الدار و جمیع اولیای عالم و انانی به شوق عدالت اگر بار رسیده و جبهه
آنقدر است بکمال و بیافت ندارد که در این مقام صفات عمده تواند آید اما چون عطایا عظمی
و در کمال

و توجیهات کبری که در دهر بر اجنه است بنید و مورد دولت حمیدیه تیره بخندیدند بحال و عادی مال کفری
است حمیدیه ابر در ده و تربیت کرده و در نظر و در خاک بر داشت حجابانی بارگاه کینسان باه خسته
کار انچه از کار فرمای اوست و در بدایت او عمر شد کامل صورت یافت ابر است که میر کشید با و عالم
که مسئله از میان دولت ابر چون که شیرازه بند بجزو ملک است بجزو بدورت محافظت
شهر و کفر نای حوالی از رسته غرض احتیاط شیرازه انتظام پذیرد و اهل نام و شکنجه نموده
کریده و در باب صلح چون کتاب در حله ابرم آوریده که تان رسانا تدر و برادست جنت چون انکشت
علم نم گشت و نما خوانان راست کوی را زبان شکر چون سنال علم علم شده سکنه شهر و حوالی از رسته
و حوالی و خطا را از روزه خاها خسته و حمله و محو عدول کشیده و در حصار امن نشسته بود و در عا
دولت و عمر ابر و در و وظیفه نما از دیاد لغت فیروزی روز افزون عذب اللسان در طلب بسیار
اند سابه دولت پیرایه جزو الکافا بنیاد تو از انیتش نوز با اینه تاجه بر سر ابر است
و جهان بر دربار  بادشاه پرده و عفت است که در شاه
زده مانو که روی نیاز بقید در آورده و دست دعا و محراب آورده از حضرت رب العلیه
ابراهم جلگه کشنده دل بقربانش داده و در سیمیا کردن و خانه تیج تسلیم نهاده و ریزه کرد و ام عمرو
و خلافت و بخت بخت و عشرت ابر مدت است بخندیت خدمت کارانی بارگاه مسجد الطیبه
که قدسیان را بنه است و کعبه قبله گاه طوافش اولی ترازج اگر است چ اگر ابرای طوافش در
سر ادب سجدهات طاعت و ادب کورنات عمودیت تقدیم حسابند و بعد از عید الطیبه
موقوف و عرض شرف اعلیای محبت را سید و در که تا کعبه طواف ابر باب حج است در ده
در باب صلوات نشان باد به ناکامی انکه است هم اند و بی ما یکبار و دوکان بریا خیزد و بار از رسته
عیای آن دولت تاهه چون کل با شفیق که ناگون را عدد و وقتا قربانی و از روزه رختن با محو
قطب و الدوام  سید و در که تا کعبه طواف ابر باب حج است در ده
الک خلیل ابرهان رویم نوال عیالای سید الطیبه و المده که بیامی مولد عزاداد ابر مدت ابر
بنیام ملک و خلیق و لکر انیت مهاد عافیت مشغول  ایا با اسطمنه و چنانچه بی دخل و عمود

[illegible]

دارای محمود امیدوار است که بمن عنایت الهی در کسب امانت شایسته مقصد خدمت
کرد که مولف طبع اعلی و مطایب تریجی تقدیرش نمایی بوده باشد خورشید سلطنت و اقبال انوار
مکرمات بهمن متعال در خشان باد منور است و در این زمان که عرض مرض بر ذرات
موجب هجوم عموم بر خاطر ساکنان از راه مسکن بود در استیاضه حضرت صحت نواح سرف ظلیق این برزخ را
انوار محبت و شادمانی از مطایب مال و آمانی طالع محمود و آمانی که استقامت عالمی با نسبت سست است
برگاه از سر سر اعتدال انحراف نبه چگونه بر آفرید و صلح بر جبهه روزگار صغار و کبار بر دیارت بند و
که بسبب و هر روز و بی بصری و بقدرن شود هرگاه از کسوت قنوت عاقل ماند بکدام طاقت و توان
از ربه نوال فیضان اقامت در محل اعتدال تواند داشت الحمد لله که زردار زلفای و از امر
فهرت فیا فی آن عارضه کمال صحت تبدیل یافت و از شرق و منزل من القرآن ما موشفا و در
الهموسان انوار سست کلی بر جبهه اموال فقط دایره سلطنت و اقبال یافت و گماننا رنگ
جهان بر عزم بود کار بر خلقی زرد زینت دردم بود کشته ظلالی ز شفایت خوشی و روزیجه
کمال دردم بودند و کشته و در این زمان سیادت و وزارت بنام اقبال و عوالی
در نگاه صمیمه الهی که شصتم و نور محبت و شتیاق سرسول بود عوفت سیادت بنام بر ملک
و حصول نمود و محبت شایسته و انبساط تازه درین ایام سر فرجام بلکه بفضل الهی و عنایت
شاهان اقبال استمال کرده و تفویض خدمت دیوانی بمرآت سرکار دیوان و اضافت خدمت
جلوه ظهور شریف و التماس و تقاضای و مبارک کرد و با بجزایب و مضایب و خواه
نیست و عیب علم و الا محله نمیدن سرکار محلی بر رسم در خطبه نموده میشود این دفعه من بود
نیلانی حاضر باد و سایه که خورشید آن بعمده گاه شتابی سرکار باور شایسته است و از
شد بعد از استیاضه سبب بی ظهور است که در جبهه از یک بر سر و در تبت است و خواه
نزد به باعث آن در محراب دیوان و محراب کاز بمرآت بر سببه شد ظاهر خدمت و در حب
مقری خادمان و احوالات و در بر و احوالات متعلقه ایمان آباد و این دستور
است و مردم معجزات میگزراست و محصل این که بمسئله قبل ازین بر محبت و فروریات

تنخواہ شدہ بود اگر چه کفایت نمی نمود اما نالی الحال تصدیق حضور انرا نیز بحال نگذاشته
و دیگر ارباب طلب تنخواہ کردند و نیز مجموع کشت که برگزیده مذکور سابق زیادہ برستہ
لکھ رو بیہ جمع شدت حالای پسش هزار رو بہ رسید لہذا امر قوم میکرد و ذکر بجانب غیر خوا
بلکہ اشتباہ عرض عالی متعالی خوانند رسانند کہ حال دیگر امور بیکر امر قسم بخاطر کار بردارانی
مستاجر رسد لعل آرد لیکن برای این قسم ضروریات امر طویل القدر صادر شود کہ معطل و موقوف
نگذاشته و برگزیده مذکور در تنخواہ مردم اینجا بدستور بحال دارند و عامل آبادان کار تعین فرمایند
و نسبت شوکت و اہمیت منزلت ملاذ نجبان خانہ لایت آباد و شتیاق شوق و آرزو
و دیانت مجالست صوری کہ مورث ارتباہ باطن است اگر بواسطت کلاخت باطن و کاغذ
نکستہ عرض بیان آردی باری طو مار نا نوشتہ و زمان مشغولی آن خلاصہ آبجیات الکاشفہ
دل حالی کردی و داد عوامان فراق خوار سیہ سبحان اللہ قلم درینجا خط نبیست یکشد و زبان
بہ معرفت جو خموشی و ساز می بنیدہ عیب در مادہ رسید الاول قند چشم معلول نموده بعدالیک
آب نالی البصارت بود و رفع کشت بعد الفضای ایام محافظت غسل صحیح نموده عازم
صحنہ لامع النور و لہامہ و شش از نو حاد کشت شفق و لوجہی کہ در بارہ اغری سید
امد و زینت آن بردیدہ و دل دوستداریست کو اگر عی و جاہ از افق اعیان
باد و زینت و عی و جاہ از افق اعیان
باید شد و شوق بود کہ است و نور البخت کہ حدی و نہایت ندارد و شہود و غیر خلعت بد
با آرد و زیادہ جنبی مجموع شد کہ رفعت بہ او خیزد و در حدیث دیوانی اینجا موقوف کرد
زار می کہ بجانب آن فرزند را بخت و رایت و کیاست ممتاز رسید و نا حال امر
بغلاف ندر و مصلحت و است بہ از آن فرزندش بہ بارہ نباران لکاشش مرد و کسب
مزدول رفت بہ مذکور معلوم شد کہ حبیب و شازادہ عودیدہ بیانت در و کفایت

زمان

در نشانی این قسم صحیح که رسیدن و فهمید کار با بدون حد و تقصیر عمل نموده نوازبان نیز میرود
 قصد دیگری بعینه است اگر تقصیر می باشد بسبب عدم پرداخت محال هویری بجا که متعلق خاطر
 کلامی سرکار میخدا است بوده مشارالیه درین امر و خطی ندارد زیرا که مورد تشخیص نکات
 بر دیگرانست که گفت را از بر بند و نصف بر کار می رسا خند و محبت خند و محبت خند و محبت خند
 کاغذ شیخ را در اگر جانبی در کارهای اینصورت عیناً را آید و اگر در انداز فهمید که معامله بر
 قریب است که در ادل و فصل اضافه سواد می بگرد و کفایت نمایان در بطور رسا نه هر حال چون ایجاب
 بجانب متعالی رسوخ نمیدارد و در آنجا فصلی است دولت در انداز است که در
 حقیقت در وقت آمدن هویری بجانب جلیل القدر شرف نفاذ پیوسته بود آئینه (اضحی کار)
 سرکار عالی را بخود متعلق دانسته و در عینده خود شناسد بلکه نشان و لایق نیز درین ماه
 به بنده و خدمت آمده بود و در غلبه بعضی بر این ظاهر شده باشد و در هیچ بنات و کار
 آگاه چراغند بهتر اینست که آن سیادت و نجابت بنام از طرف این جانب بخدمت
 جهان در میان عرض می کرد که در این بدستور سابق بخدمت بحال باشد و حسب الامر می متعل
 عنایت مقام او صادر شود تا بحدی که می باشد و بر تقدیری که اینجانب صورت یافته
 و در یکی بجای مشارالیه خواهد رسید و از آنجا که بنده هم در کارهای سرکار عالم مدد و اختیار
 و استقلال دارد و اهل او را داخل و صابی در کار خواهد شد لایق آن فرزند بود دید که در
 تفصیل در مقام نیکو مع حق عالی رسانیده بوجه مسطور صدر سجده تمام در سرای دکان
 مورد است و در این خالی نفوس و عقل در امور محلی خود است و در
 صحیفه شریفه شمل الواعیه در عبادت کارنامه و توانی و محو نشی یعنی در در و در و در
 در این فرموده است که در کتابت و کتابت و کتابت و کتابت و کتابت و کتابت و کتابت و کتابت
 باشد شرف و مقدر گردانده و در
 در این چنین رخصتی و از زمان مرشد جهانیاں بران است که آن رفیع مکان او را در عید و اجندی

در ممکن قوه دانسته چنانچه فعل نیارند انبثت که تا مقدر دانند موقوف دارند که فی المثل
المعنی که طبع خواهد زمین سلطان دینی خاک بر فرق قناعت بعد ازین در شمال عراقی
بیرسد که خود جزو زمین با جوامع و قیاسات و جوامع است که تا امکان داشت بعنوانی
که دانست و توانست که در این و چون ضعف بر دل زود آورد و چون در مغرب و جنوب
خود در محاذ و اختیاری نزد خود بل چنانچه میزد و بیست فرزند که توان کرد که در عالم انبیا بلند دینی
است که این خانه بر اندازند و زیاده به نگار چون شرح شتیاق عبارتی وافی در کارخانه
لوح و قلم نرود ایام کار داری و جواد را با دکتور کرمی که طاهر و باطن به اوست و باطن
و جمیع طاهر نصیب کلدسته بهارستان خلالت اعینه صحیفه شریفه جابجای صاحب
خانمائی بحمت رفیع منزلت و الله تربیت به تیاری مغلان و درین ایام سالک وادی حیرت
و حصول نموده شام بحمت مقام را معطر ساخت از پیش نهاد خاطر در چمن و دشت بلند اعداد
رفت بود در ایام بسو و درین و حصول مقاصد شایان انکاشان باشد در محله قوه
فعل آید در سقده عالی اول استفسار از دل خویش باید نمود و در میان قناعت و القطار
معنوی حاصل نیاید کرد تا ترک شتغال بعد از چند سال مورت و جود و ملل و با عظم
استقلال نکرد و مع بقول حکمت اسوزی چه حاجت بانفس مطارحه باید کرد که در سب
یا جهل سال از صرت مال و شتغال فایده نبوی گذشت نه در دنیا بقای و در اهل دنیا و
نه در کنت معلوم که بعد ازین در چند روز حکم فرود یکم میرود خواهد بود فرصت غمت است
و بهیچ دم مغفتم و الله بخواتم الله میوای علم است و دوست صحت و اقبال
بنایید و است و شتغال حاصل حال ملل و فاعل رفیع القدر و برهان و درستان مادر و شادان
و رود و غم و برهان است تعدد دلت و طریقی و فراد و انانی و تفاوت است فطرت عالی و
آن مستعد جامعیت زن تانی بوده و معنای آن برین حد فاعل ظهور نموده و جمیع احوال و
آنها می آید داشته که زکلت تا بدست و این و او و کار یکی از در کسرت تحقیقات
بکارش و آخری خبر از احوال ممکنان را بجا نماند و انکاشان و قیاسات و نهاده و کم

و این حال معذور را بهر وجهی که میسر شود بی سببستان اعتبار از کتب سببستان روزگار با سببستان
در درشتی غفلت و غفلت بحال خود مشغول و گذارند و توجه باطل بمنال تقصیر ظاهر می آید و در دنیا
از مشغولی معنوی مقتضای سبب کلام صورت ارتقا پذیرفته بود و این سبب در عالم معنی غیر بار
تمام التزام بطاوع و تنه جامع مذکور دارد و بیایا که روح در این صورت غفلت نسبت به یک سبب
بدی می گذارد این علت کرمی چندم پیش از اصل از از زنی خبر غفلت و غفلت
نصیب شما می آید بعد از این که با وجوب فقر و مشهور در این معنی که برای شما به کار رود
عاقبت محمود در شهر صفای دیگر است که با الحیرت خاص اند و در طریقت هر چه پیش سبب است
چیز نیست نه الحیرت که در شان عاقلان ضایع کمال ادب صورت بسته نشسته است و علو
زیادت نیز نظیر پوست بقیه است راحت ظاهر و جمیع باطن در بحالت پیش از پیش
خوابد و اگر چه این شایان بیکانه از معاد اند و ذات اقدس در سبب است و رعایت
یکه بوده از داعیه ترک ترک و داعیه نلوا شده باشند اما بجهت طلال طبع خود اینها را روزه سنج
روحانی اختیار نموده اند و خود عقل متکبر میگوید که با آنکه آن یکانه زمانه دست از دنیا باز داشته
اند دست از این باز نخواهد داشت و وضع مختار خواهند گذاشت عقل معانی میگوید که در اینجهت
دارین مقصودش قایل آنکه از باشد مقرر گردد و آنچه منظور است تمهید بر سبب بوده و
چرا این نیست که صحت و عاقبت نصیب و آنکه بسیار در حضرت او را بدیده
بیاد خود دارد و در اینجهت صوری و علمیت سعدی شما اتمام اقدام با
صیغه لطیف بعد از بدی و در خود سود نامه سوکار به سر سرکار در اینجهت افزای تمهید
است و سر در میران از اینجهت کلی الطوار می آید که در استغفار خدمت حضرت برود و چون
اصوبه را بهر صورت حل بر موهنا مانع از اینجهت می آید و در دیگر مکتوب که تفصیل کیفیت
احوال عوارض شده و رسیده از رسیدن جوان نیز رسیدن افاقه و الحاقه با سعادت و اسلام
مکتوب امری که در اینجهت است و در اینجهت رقیه دلتش او را فریاد کردید و عطا

برده است که از مطلب اصلی خبر پیدا و پرده از چهره شایسته نفسی مریدان صلاوتی و زانی
 که کام دل شیرین کند و روح را راحت بیاورد از زده و زید حصول اینها سید خاصه سبب است که نتایج
 نگرند و تا شیر طبع سخن میبرد مرقوم گردید و ذکر آن را آن یاخته از روحی و کیفیت دست
 داد و در از یاد آشناسن آشناسنید و آنکه از وصول این دوسته را با این شهر اظهار
 خوشوقت نموده بودند یقین که در صبحی باعث از یاد او از معنوی شده باشد اگر چه
 هیچ که روابط آنها مشایخ است و اخلاقات و معال جوررض را عراض بوده است یعنی
 مطلق در شسته باشد لیکن دوستان سبب که محض میباشند ذاتیه متوجه اند خوشوقت خوانند
 بود خاصه که این جمعیت و امنیت را باوقایع دریافت و طبعی که از در آن است و اینها
 پذیرفته و محظوظ شده باشد که اینها است و اینها را با اینها است و اینها را با اینها است
 نیکی را به اینها است صد کرد و بر نیکی چون بلبل تصویر نیکی است و اینها را با اینها است
 و بر در بر نیکی این دو بیت را که در بولالط بخش خاطر عزیز و دل عمیق بود و بولالا
 خدمت در آب و لاجواب جامع در تفضل و حال بر از زنده مسند دوست و اقبال
 معروض است و اینها است که اگر از ادبای طبع سیم و در حین مستقیم نتیجه از تنقید نگرند
 منصف ظهور رسیده باشد تلم نشیان حجتی رقم را با اعلام تحریر آن جولان خواهد داد و
 عذرت بر جوگر نمایات و مراحم خوانند که است که درین ایام نسبت بزبان سابق معلوم حقیقی
 توسعه در وقت کرامت فرموده و از تحصیل در این حیلها منتهی غلاق بجای حاصل گشته
 و در وقت مطالعات نموده و در تقدیر دست داده و جمعیت نصیب شده و اینها را با اینها است
 و خوش میگذرانیم خوش میگذرانیم جهان کنیز را که اینها را با اینها است و اینها را با اینها است
 که در این ایام گذشته در اخته و در اینها را با اینها است و اینها را با اینها است
 و تحائف و تالیفات و اینها را با اینها است و اینها را با اینها است
 بنسبت حوالات اندک در زینت به نعمات منزهان جهان و عایده تکلفات ادبای نامی

منزه و بر است در بیهوشید مانی امتصاص و مود است و وسیله است حکام قوام اتحاد
مواظفت الکاشنه بدین دست آور شکرش مشهور را با بیضا ضیای و کسوف و جمیع
اقتضای امارت و ایالت مرتبت اقبال و اجلال منزلت مکنش و مانی منقبت است
و شوکت رتبت خان عالیشان گردانید و میانه در میانه ای که خاطر خلعت بود مقتضای
تعارف نسیم در در بطحید بد مشرجه اخبار سرت انار استقامت مزاج و باغ آن طراز کسوت
شوکت و اجلال بود و چون به محبت شمول از انرا به مودت لکار رقم زده کلک محبت با
از راه و خور خالصت و بکناد با صحرای رتبت آب شکر و یکسخت ابله بد برفته بود و
انت و خاطر مشر انساب باطن و طراز کسوت و تر سبیل است در سبیل چند شتر بار خور و کار
بجست شمول می یافت اتفاق افتاده می رسید بر در تباطو معنوی شد و عصبانیت نهاد و
تجارب انبر برفته میرایه سبب شدی است در اینجا که در فتنه تعلقی مراعات امانت مصداق
مرغوب مستحسن طبایع اتفاق گزینی آمده و رسیدن رفت مایه که در الحی در مراتب معبد
در محبت افزای بکنای دقت می توان گفت موجب تالیس سنیان یکجسته گشته در نصیبت
شایان طریقه انیمه شنای آنست که به محبت ابواب کائنات در سعادت مفتوح و در
طوفان آبنای و اخبار کار و مطلب که محظور خاطر خلعت مانر گردد باعث از ریزار حواد و حو
و فرط یکدی میگردیده باشد عالم قدر را باره اسباب خردستان جنت آن بوجبه قبول
جد اکانه بدست معتد الخلد است فلان قلم یافت که بوسیله رسانیدن آن مستعد
که اینجند است و با اتصال اخبار سلامتی عنقه حیرت باعث استعجاب اول استیاق مترتب
چون قلم آمد حرف شست و شستن میوز کسوف فلان جو در سر زینا چاه از نوادیر ال
بار چهری که مطلب است و در شش نصفه یقین که برگاه سپاس غزلت بخند است این بر
مقتضای در خور و دست چهره می را به سبب ضایع به آید طاعت و سبب
در خور ظاهر شد و بعد سلام نامی ۲۰ مانته کمال ناسه از اشک است
را از تابستان این که به تهنه غزلی متعین بودند آورده دشت و بار گشته و پنج نفر که

١٤

بسم الله الرحمن الرحيم

150

مهری و محوی فرا از دخت بیستانی عقیدت را بجدت عبادت میسای گذاریه بفرست
بعد از ای ادب سلامت مبارک باد و عید و در کاین فتح عظیم نزد لایا که است
و احبای سلطنت مبارک تحت و فرزند و فرزند با و قبله کام علم سلطنت از دور که سلطان
انعام در به بندگان و والد درگاه داعیه انکس است و بنده کان آن بارگاه شاهیاه را بر طرفه
تخت و دییم داعیه انکس را برگاه فرغانه و ایام از بوم یکانه را بارای مقابله بالشرکیه
از بنان تحت بر و کاین و تربیت یافتگان آن درگاه ملک بارگاه از مقصد چنان
بیمجا و غم ناسر اگر دیدن از انار بخردی و تبه کاری و اطوار ناسیجا و حق شناسی دیگر
تواند از چون یاسی اداست شاه حق شناس که برکت ذات اقدس شخص مقصد
بر شرح اکر و ملت محمدی پس از سال دولتی از سر گرفته بر دهن رضای و سمانیان
و محتم است برگاه که از جاده مستقیم اطاعت خلیفه خدا که فی الحقیقت طاعت
تجای و زید از بزمیند از خود بیند و غره مکانا در شجره حال خود جسد بر خند مصداق
کیفر کفران و با دانش عصیان است که در حق ناستاسی در ممکن عدالت خدیو را
بنی آدم صورت ظهور گرفت نوی یافت دولت ره دور راه ادب نبی اوست
کشت از لطف رب بهر کتای کند اندر طریق بکرد اندر وادی حیرت غرق
میرساند به استقبال دولت اقبال نشویر بر سر و تمام سر و نه سرور
والای میجای آن بزرگانی به بیضا بجهت لکارتش دست خورشید آسای کیت خدا
خداوند فروغ الباقی داشت سعادت بدی و سرای بر مدی اند دخت و جهان
بسمه رب برافروخت انوار اقبال خداوند عظم و جلال را که توی سر
سرف نفی است که نه انکار در تمام برنیگاه و نه عقول و اهدام را در این
عالم سکه حقیقه قلوه خورشید درگاه زمره کین سال شنیده که با ی خست سلطان
میان حجت بتیبه رحمت و انوار و نای غایبه و قسب الملک
انبار دهن می کشیدند از انش چنان عصیان با طاعتش در عصب

بفت روز دنیا جنم سوسانی برخان حبیبی سیاه و قلمو در کجا و خط و دو صد و سی و یک
بر کارد و دلاور آمدن غلام بسیار دست غاز باز از لشکر ظفر اثر که معجزه اقبال احمد مال است
اسید و درست که بر او لیا بی دولت و احبای خلافت مبارک و خسته مادر و ناصر و ملکی امرا
مقدمه تنجیر می بود و هیچ جنوبی محال که در دنا بعد از تقدیم تسلیات لغاره نفوت و کمال
بر فراغت ناما مو کربل ایران و دوران شود و نو تجارت خود را با نقل فرمان عالیشان
بانه داران به تنه غری و غور بند و ضحاک و سلطان و شمیر و غیره فرستاد که کوس ظفر بند اواره کرد
پیرو مرشد حقیقت سلا درین مجله زمان که هنگام نبرد و کارزار و جنوبی دیار گرم است کاش
چهر غلام نیز شریک این تردد میبود که به نیروی اعانت اقبال و دلاور دل و دوست و جوان
سعادت خدمت کناری در کرد و رفت است امید اندازد که اندک تا مدتی جانپار را در
اش غیر از سیاه که با و جانپاری نیست در بنضله و صدر خدمت کرد اندک باعث فساد
بادشاه وین پناه که زید مرگست او لکه بندر جمع بیت کرد و دام در انوارم باون برادره نفوت
آغاز فیروزی انجام از عطای شهنشاهی بسیار بخش و از ان بخش از شش فرمان عالیشان
انجام منصب داران و اهدایان و برگزیده اندازان و استقلال سر و در و وجوب و در و کزیر
شرف و ریافته بود از عابت مرید پروری و پیر و نواری فرمان رفته بود که در این
سعد ان جهانی بعد استیلام عتبه استمان رتبه مجذبه و در جزیر اور کرد و در حبس
انراف امید یافت بادشاه جهان پناه سلا انچه بنده از حقیقت او قبل ازین و بعد
کرده او فرار راست و نفس مرست چون بنده کار آمدنی و ولایتی التزمیت است
یقین که در این غیبت بادشاهانه خواهد شد و یک کترین بنده ای چهارم شعبان و شب
تجستغای اباد و ارف ابید مدت برداشت و اهل بلد کما اسر و بده بجهت تیار و
ما در رتبه کلم بنده بود که تجس فان بوانات تا که بنده عتب انکم محل خود دیده و
بنده زده و غصه خود کرد و بنده است و در کیم که در کیم که خود و بنده
حقیقت تباین با این فدوی مقابل غنیم لکم

بر روی تلخ خان فرود آمده انتظار سپید رود یک لشکر را در بار خود سکنید و مقدمه فیضی
که جناب است بیعت الی و اقبال عدول مال با شاهی در منزل دو نیم کردی قبله مردی
که سیاه و شللی نیر با شیه و نظر علی با جمیع از تیره چنان چهار دم شمشیر چنان تار و زنجیر
ولی تاخته مال و مویشی لشکر بایان در عایای بدست انداخته روز نوزدهم حایه ناکامی
بودند و بنده جانبدار با وجود بودن اکثری از زبانیان و تعیناتیان بجهت سرانجام
از اردو عالی بانظر بهادر و جمعی قبل از رسیدن تار فوج محض نصیب گشت که نسبت به
خان واقعه گشته بود و بلا اقبال سوار شده بعد از اطمینانش کرده نصیب گشت بزوده و چارشت
و آنگاه بر طرف برشته در حرکت تیر و تفنگ بجای قدم در ریدند بمان که خان اسپه
و سلاح خزانان قیمت لشکر فروری اثر گشته فتح و نصرت نصیب ادبای دولت گشت
شده بر عرصه شیت با دشت بازاده بلند آهسته زیر دانش در بوم و شهران الهی رسیده باشد
بعد از آن چون یکجای سواران رسیدند عصار بایک رسیده و تلخ خان نیز بقصد وی مایل گشت
بسیستم شمشیر و زور و زور و جمع کوچ نموده اسبک عصار بالا منزل گزید شبانه کفر و
فتح و فیروزی در پیش داشت با جمیع در تلخ ایان مجلسی منعقد نموده باید ادد
اندر سیر کوچ کرده عصار و دیان جانبداران قرار داد که متصل ملوک لشکر گشتن کرد و جواب
ریشه کوشک خود در میان است و اقوت بجهت آب بر کنار از عذاب ویره نماید و
آن راه چوله تا کوشک خود در میان است قطعه خود بر سر غنیمت برسد اما کارگاه و پیشگاه
اقبال کار آمد و فیضی بیکند از بد یکبشش گری نذر و زنجیر بدست و ششم شمشیر
گرفته بود که منزل خود رسیده و بنده بر سر پا شده و مردمان و سواران
و ندیدی بر طریق اکی غنیمت خود به بار نقای سوار ستاد بود که اول برادر اسپه
با خود و مردمانی ناکندند و عصار را از یک نسبت نزدیک است روز کاران فرود
ماندی که گشت فی الفی و تلخ خان و زور و زور و کاه طلبد است با شمشیران و ششم

[illegible]

- بنده تفاوت و در راه داشت بمقتضای وقت خبر و بار صحت ندیده
 و توکل بر کرم کارب نموده قرار داد اگر نیز در صورت نصیب می درگاه بهت تدارک می نماید
 بتوان کرد اگر نگاری ای که چه جای اندیشه بهیرون نگاه یکدم به پیش رفتن تا در یونان حقیقت
 بجز کشتی اقبال بعد مال آمده مخالفان را در عرصه ادبار و لیر تر است بهت بهای کشتی
 تحقق شد و قبل رسید به کشتی لیران و اکثر از بندرهای پای استو کلام بجای ماند الا سردار غایب
 رسید به سلامت خاندان و سید شاه علی مهارت ملی در درج اندک به ختم شریک شمشیر حیره و لکارت است که در
 زمین و کشته شدند اما کار آنها بجان رسیده نزد یکدیگر باری بر هم خود و غیرت میانه بر
 و ندر است که شدت که علم بر قانان و داری رود و سوارانی غلبه نموده که خود را سپاهان
 دلانند و پیش گیری روزنامه با آنکه تو چنانچه در کل پیش بر اول است چپ شده بود
 سید فیروز و کل خود را با دو چوکی مراد و به نگار غنایت سجانی و اعانت اقبال صاحب قرانی
 با آیینان و جندی از سر بره و محمد اران در غنیمت شیم اسب انداخت و برای مردم
 زنگ ظفر اثر نباشد بودند در آمد زود و غلبه با آن شد و کار با سلمه کوتاه جمعی از اسب
 و افغانی در زجوه و قسیم بکر سید فیروز و داد جانباری و خدمت گذاری و ادب انزلی
 لکارت آمدند و زخمهای بر داشتند و در بنداد درگاه و سفت برادر بهادر خان هجوم و سید مجتهد
 و سید خضر و سرت ترو و شایسته تقدیم رسانیدند با قرد و دلخواران و منصور و نادر
 رفعت خان و زادان و درگاه و الله خبرهای مکرر بر سید و حلیقه بر پشت یک سیکه و دو و در
 بدشال را بخاند و خون غلطانیدند و زین مراد نیز قصد خدمت جان فشانی گشتند و
 الله شش تمام چون غنیمت مقابل خود بر پشت شده بود که فوجی عظیم
 نمود و با اعانت لشکران و سیدم کردید و رتبه سیدم
 بریز بهشتینیا لشکر است فم حماد و سر سید فم کجانی
 بعفایت اله

[illegible]

را احتیاج دست او نیز نوزده بادشاهی میباشند و اگر با او در وزیر عظمی و مدد مانی بود
 صورت میگزینت جنگ تر از بود و شکر نگاری اقبال زیاده برین غیبات که از دست
 کمینه کمتر نوزده احتیاج میباشند که برین را برین وزیر ساخت طرز ایران زبانی و وضع ایران
 لیا دینی بوضع معکفان عسبه اقبال رسیده باشد که در محاسبات کلان و لیا اقبال لیا
 حقی برز مگاه یا آید که بمقین ظاهر که بر مایه میشد که کرانش علم افراشته آید زبانی
 بر زبان ترکی بر میگذازند و اگر شکست بخورد و از مکر جلی راه عقب تر نشاند
 خود را نمایان نمیکند و چنانکه خطی که اعدا غنی بقطب البین بر خط برادر نوشته و
 نقل آن بایه و صد است ارسال کرده مصداق اینست که زبانی اقبال و قدرت
 اجمالی که قطره لیا بر دگر و جانی بود و ذره بمقدار را جانی بود که در
 فزوده بعد از سه روز در سر زبانی نموده مقام نموده حسب الطلب بادشاهی را
 والا که بر کوچ کرده و دایم آن سیوم شهر رمضان او را که خدمت حاضر
 نامدار نموده حقیقت را عرض داشت کرده بود زبانی الحال که ششم ماه مذکور خط
 از مروج ملاست ایچاشده ظاهر گشت که عرض داشت در راه تدفین شد لا جرم
 دید که بتکرار بوجه سبانه عرض داشت در سارکاد و درین زمان دوستان
 بیکر که حجتی هم در این زمان و زمانست و فرخنده وقت میرانش کون و مکان
 صلیب زبانی به خوش فرخنده که مجلس محبت مانوس میشد و همه او عالم فرخیم
 حجتی اجداد سبانه به شرح میباشند چش و زن
 و زبانی غیر امیر مبارکباد و زبانی ثابت نردی بر مرفت
 خطبای نقدین ماه و بعد از این خطبای مبارکباد و بعد از آن
 ایشار و صفای فرستاد و بعد از این
 رفت و آمد در میان خط

(126)

باز منیان بخوری این ربای از تباطد بدیدند و انشای که درش علم عظم دارند
کجای تلک بوزن او کم دارند از فوط بر ریختن درش کرد و در یک طبعش کرد و عالم
فردی که وجود بر ذره هست و وابسته الی نور خورشید اقبال الی خلافت از الی انعام
ابدی ارتقاء است بتقدیم این نسبت تسلمات عبودیت بجا آورده معروضه دارد
که عبادت مستنبط از عبارت در عید بر عید و جشن بر عید است بر و کیا دوست
ایریند مبارک حجت باد و برساند که نصرت خان حسب ظلم جهان مطاع عالم
مطیع در باب معوض حقیقت شکست و یحیی عمارت عقد الخلافت الی کبریا
الامراد که در پیشگاه روایت نوشته اند و درگاه ملا احمد ناید از صبا
برود و خفته اش از نظر شرف گذشته بهر طوطی که بسند مقدس کرد و در یکا خانی
آز حکم و الا شرف و عید و خواهد یافت و اگر به طبقه بالانش کسور و فو و ندرت
باین بحال نوشته طبقه بالا منهدم کردند بادت و جهان ستا چون حقیقت
نور و ارسیده شکست و یحیی ایثار یافته بر فحمت مریت خرج شود صانع و
بموقع است اندر طبع و تمار عمارت کشیده در سالک برده آن عالم مقدس شریف
نفاذ خواهد یافت و مال پذیر است انعام خدمت بر غلام
و تباط عبودیت و بند و خالیف فدویت و برستند بجا آورده نبوت شاد
و خلافت مصر و معتکفان عینه برایش رقبه میسازد که در و مبارک
ایمانه تقدیم اگر آب تنه الی بر هبت سلطانی
برای فردی سایه کو برای در از حوالت که این ستر قیاس
از انرا را عبادت خیر و خیرایه جهان کو اندر بود و ممکن
روایت و کلام است که سیده حیدره

غایت شده محزون و مضطرب اندر دانات دنیا و اوقات گردیده و دست نواز
 بر سر دوش کشیده نگران مرا هم یادش آید و باس تعقباتش در دوزخ و جهنم اوقات
 زبانی محزون و نیاز نداشتن بنمایند در رسیدن عرایضش تله حقیقت سرکار که خانه زادش
 راجه به میر غلام و سباطم حضرت میر و یادش نوشته بود رعایت است بر
 به بنده اگر در ادای او درم عبودیت خداوند عظمت میکند رعایت خداوند
 در دوزخی پرورده نعمت و بدیشتی او در رحمت کرم خود را کار می نماید لیکن به
 میر و در شده و بر روشن دل صافی غیر نیکو روشن است
 یکریک در ابط عبودیت و بنیدک و وظایف فدویت و برستندگی و آورده روشن
 است و بای بار سر خلافت ره مستکفان عتبه او رنگ و لعن نظم بر سر
 دینی شکفته نهادن فاخر آغاز نصرت انجام کرم سام زبانی و زبان در صفت
 حشمت مبارک شاهزاده شایرد و با حرم مکان و لیکن زنده نگین و وزن
 مبارک حسن مقدس معین و از ان نصارت و نواز و در حرم اسود و الله
 در چشمنده شعور با خلعت خاصه این بزم اقدس دست نوازش و اعتزاز به سر دوش
 سر با انگ کشیده و روح ستار و کالبد ارادت و معید نگارش است و در
 جوار محبت به از فرط غلام به در و بر زده نوزی خداوند حقیقت و محال
 را اگر نگار می از د غایت و محال و نوزی
 در علو کار سازی مقدس است از اراط بعد
 از عقل و تصرف و احاطه احاطم بود این راه و در
 اینها آمدن سیوای نوزی
 محال و از بیان فرسای و در

تلاش و تیرگی ای بودند بر و قبض قلع و تاج و حصیران رفیعیان معصود ذیل در تملک
خلافت ابراهیم است امید که بر او ای دوست ابد بنیاد بسیار عجب باد و افتخار
سلطنت ابد میاید پیوسته تا باز او در خزان با باد شاه عالم سلسله مفصل این محلی اندک
اگر چه بعد از رسیدن نه در دفعه دیگر و شتمات او آوردند لیکن بنده بحواب میر و اخلاص
مقصود باز میگردانید و میدانت که تا دوست زور باد و غیره خوف و حلاکتش در این
صدق از اردبیل زین که یک نشسته خدیوای غریب الذیل مصحوب کتب بصورت نام معتبر رسال نمود
نرسداده مذکور چنین مجر و نیاز بر زبانی داشت که بکمر تبه البته مضمون آن باشد شنید و بحواب
متوجه باید شد خابران در طالب مندرج پیش طلم محدودید حلافت پس این بزرگ بنده کار
امید و الله و یا ام و کار بسیار از دوست این بر تقصیر می آید اگر لشکر نیروی بر سر میاید
متوجه خود بهتر از آنست که درین کوستان شوار کز در سنگ در اصدوبه بسیار از خیار و یار
مژ بر رجواب و نوشت کوشش که کوشش دارد و بخوبی بسیار بر سر جرم و کینه کار تمام شده
در معاد بر کوسار و سنگ از سنگند انشا الله تعالی در زیرم باد و یا یاران از آن دست اظهار
بجای بر سر خوار شد و اگر حیات و نبات خود را طلبکار است حلقه غلام غلامان این
که بر باد افتد یا بود آن است در کوشش کوشش کشیده و از از طلاع و جاز به میر و الله و یا
ببیند نتیجه اعمال او خواهد شد پس از رسیدن انقسم جواب کار و شتمات فرستاده و در قدر
بر کوشش و تفاوت آن در دای بیست کشیده و او را و آن بکده و به نظر بندر پای در
نماید که در این بنیاد منته و همان جواب بود می نمید تا زانیا که تلو در در حال تحریف
نما و در آمد و در تقسیم نفوس و او در خان و در جبهه در آنیک
صورتی که محاطت و ایر و گاه در تملک بسیار نوری مقدر
میر کرد که تمام این مکتوم بطریق دوام در حاکم
بسیار بسیار و بسیار و بسیار و بسیار و بسیار
بسیار

ساحتی مقصود به از پیشتر بنام خود بر گرفته بود ایامی مذکور در مجمع میده اطمینان خود که
 در زمان سوری داود دغان در راه رسید که برای تاخت چندین بار بقصد برسم
 زدن مورجان رانده آمدن نمودیم اهل لشکر اجماع آنرا و مستعد داشتیم که اگر می آمدیم
 رفتیم براه را چکه بسیار سخت و دشوار بود و خلاصه مطلب آنست که هر چند از
 تنگ زنان محاصره تله رفع شدن بهج مریج و بیک لشکر و تاخت و تاراج اولی که
 از سوری اخراج فرستادیم و متفرق نشدند اجماعیت و ایم آوردند و چیزی نداشتند
 که در این فرصت انتری از سواران او را بعهده و قول طلبیده بناحیث مناسب و علو
 فحاشی ده پانزده و ده بیست زیاده قرار میبخشید نقد خزانه در سلک بنا
 و کاه مسلک ساخته و بالقد پیاده معرفت کسوسه میرزا جهان بی طه بیست روز
 برود در حداساتین جمعیت او تله کش داشت صورت حال او را بر زمین آورد
 دریافت و سرانجام کار خود بدوش قرار داده اول آنکه بر روی مقاصد بنده و رده
 خود و دشمنان جان فتنه و وطن بکنند اگر بدیده قیام افتد چه بشمار این و الا این مای
 بر داضنه بر حقی تلکون عادل خانی پادشاه بگذرانند و بر ستون قرار و محالفت و بر
 کبر و از جواسیس متفرق رسیده که عادل خانی کرماتی چندین محال تلکون خود را دست
 آورده اظهار و بخوانی و الله که گاه نموده و در باطن هر کوزه اعانت می آید که به
 کرد قرار داده و خود را بخود و آنکه کین زکریا میکند از ذکر زکریا و شایه و حدس و حدس
 بادشاه عالم بنام تله پس از طلوع برین چهار بدر برین تله به مقدار
 چنان رسیده که احوالی انوار سلطان نام بهدشاعتی و
 اگر چه کار بدو تبه کار و بیست بعد مال چند از تبه
 شود و بجا بود و در از تله

مرشد یوای مذکر بطریق اخفا رسیده که در پیش مدعا و در رویا قیامت خود نمودن و در پیش
که بعضی رسانیده جوایز خانی داده که در اصل از خیانت و ستوری حرف و سخن مذکر
و بنده از پیش خود نمیتواند حد و کلام شد اگر با سلاح با بانی مجرمان عفو خود
خواهد از انکس بخشش و عواصبت کند درگاه و الا اخل عتبه بر است شاید که بجز خود
آید بفرستد بدست مذکر رفته پس آورد که بان طرز خود بفرستد بنده خود
داد که آمدن پیش محسوب نیست باز التماس نمود که اگر قبول و عهده بر ملا شود
بطریق اخفا در میان آید که نگذیرد آن نموده توان آمدن بطریق صلاه کار عهده و بیان
خاتم شدن است بر این ایامی که اگر پس آمدن خود پیش احکام مطاع را قبول کند
مشغول امور عیالت خواهد گردید و الا سکت بخانه خواهد رسید بعد از آن نیز از انا
بیم بقتل بر من مذکر نزد او رفته بقتل یا مذکر بر یک پیر روز گذشته که بنده
سریه آن نشسته بود خبر آورد که او به همانا وضع بخش بر من و خطی بسیار با نکی
نزد یک سیه که نزد بزرگای اود میراج نیست را با او کربان کجوا بیست تیر و شش
که قهر بر نگذاشت و بقبول حق صلح رضا مند شده باشد بیاید و الا باز او بعد از اجتماع
ایست و ان خود کف در بنده در آمده ام قلع بسیاری داخل ممالک خود خواهد گشت
این را که بر فراقت فتنه نارسیده آمده تا سر در دوزخ جانی بیگ بخش را و ستاد و
در درون طلبید پس از رسیدنش حرف زد و گفت که خانه زاد و محل است که بنده
حاکم و بنده خود است از خود و از خود کرده و ملاک که با فعل مفتوح و صحنه
نزد شده افروزی آتش جدا و قتال از بی نمایان بود
پس گفت که بنده خود را بنده خود بنده بگفت که این
بنده شد و در دست است

رسد نیا آن قلع و محاصره بیدارید و چون بدیدید که پیشکش قلوبا و دیگر بسیار است آنجا
 محصوران درخواست نمایند تا بران غاری بیکر باکر او نرزد و بر خالی و خانه زانو و
 که قلع را متصرف شده متعینانرا و اگر نرزد تقصیل در آمدن مردم بهای و در قلع و بر آمدن
 متعینان او افراد و قلع بوی شرف خواهد رسید و بعد از آن سیوار برای آقامت در
 و در آنجا که حوایجی دارد برخواست و به بیخام کوزاری صورت سنگی بجوهره داد و در
 نشسته و دو بدل مامله بمان آید تا نصف شب بوال حوایج و الحاح از جانب او پرسش
 بودند بنده درگاه والای بداند که یک قلع را چنانچه رفته رفته پس از گفت و گفت
 بیاری برین طریق معرکه در یک است و یک قلع کلان و حور و در آنجا یک
 و یک است و باز ده و دیگر که جمع کاغذی بآن یک لکده مورد و میگردانند
 فرق مبارک شریک خدمت و در تحواری با و مقرر شد سیوای این ملتای او در میان
 آورده موضوع سیدار و خطوط را اول آنکه در پنج خدمت عقل مال اندیش
 و درین گزاه بنی سیرده ام روی ندارم که سعادت حضور نصیب نمی شود
 بر خور خود را به بندگی و غلامی میباشم منصبی بخیرای و در واسطه سید
 سرفراز شود و جا که پیش مرید زرد را شناسد ماسه جاز و بان غلام بخورد و قبول دارم
 او همیشه در خدمت حاضر شد و من بر تقصیر از منصبی و بی معاف و مانده تا
 بنهم کردن عبودیت و زخمة خدمت آری بر بندارم و ملوک این احسا و در کردن جا
 انداخته مرا که در باق و کین خدمت آیین شود ملا و توقف بجای دارم و در خدمت
 حامله خان که بگویند میباید حاصل حال که بر بندارم تا به نسبت و وجه کار انداخته
 کلمات که حصول محبت و دلگرمی بپایان غلام و خود به رحمت است و در میان
 نهادن بد اگر یک وقت حکم صا به خیر میباید و از تعالی

با و ماف اندر و منجمل لکده چون که سکه لکده بطریق قطره بر سال ادا نماید بیکند با و سبب
 قبول دارم جمله سبب سلامت در عرض خدمت فرودن و معطلی بجواب ایشان و بر بسیار بیکند
 و ادبش از شخصی معلوم نمائید که آن حضرت بود و با وجود عهد و قول باطن و آمدن او با
 طریقی از حاکم لکده نموده میشد اول آنکه مرزبانان تباری و ایت تا که ناگه عید سال
 بند بار درگاه گردانند و سکه را بر سر و بان بنای این دوست قرار است عطا و بیکند
 و تا آنکه بجزان خبر معبر نمایند که او در وقت روانه شدن در آنجا انتظام خانه و ملک
 آنچنان نموده آمده بود بر نقدیری که او را بر نمانی آنجا نگذارند آن خودم او را معذورم
 نگذاشته بود. ممکن است در نگاه داشت خانه چه تمام می آید و از دست بردار و معذورم
 در آنجا نیست و قبول مدعات او و دست روز و بیکر برای گذارستان تعلق نموده اند
 در اقله تجربه کسی فرستاده که او گذارند بنده بر اید سحان سنگ درشت که اندر آن برود
 و در ابا جمعیت سبب تعیین نماید که رفته متصرف شود بیکس دیگر را برای قلع
 و غیره که چهار قلع بر کرده که بمقبرین بگذرد که ال استحکام و ارتفاع قایم اندستهای نموده
 مدوی بقید دستان تم سخت که زود در از سرزبانی رسیده تعلق نموده و در وقت
 بیاید و برای قلع کند بنظر بخود که بسبب حضرت و آنکه سکه نموده بر اید
 برود و راجه را فرستاده که در غایب کردن قلع و دیگر استقام نماید ششم شهر مذکور
 حضرت که بخود مردم بر آمدن او متعرف بود نه بزه راجه را بیکه بر قلع راجه
 رده نزد و بر غایب بر آنجا بود و نه فرستاده مردم بر یافت کیر سکه خانه زود بیک قلع
 سبب و حضرت نیز برای سزایا بر رسیدن این غلام بجهت شد و مردم بیکند
 بنزد داد و خان برده عازم مقصود کردند و بجهت آنکه عید عید و راجه
 در چهارم شعبان المظفر
 با و نه زود و عام رسیده

معه از روی مراحدا بر درنده و جهانی تفقه و مهربانی و آفریند خیم شهر کرد
در خلوت محض از جانب حذبانی عمارت الهام نمود که حلی طالع و نبوی نبش ابدا
برین عیش و کد فلک ظلیل و سایه نیل ایتم بادشاه حق آگاه که حرف زفات مبارک
آنحضرت در حق شناسی و برادران پرستی و طایف عبادات و در ذات پاک ذات
و مالک ایجاد معدست پیرای و جهان کنی و حفظ جمیع مدارج بادشاهی و ستودن کار
است بر سلاطین روزگار و خوانین و در ارتکب فرمان روائی عالم رضامندی آن عفو
عفو بر اسادات و برکات و نبوی و آخری میدانند و بریدت بشوند و مشمول قنات
و دجست هستند نگرانی و غلبه نیل بر روی لازم دانسته که بری از جاده هر چه تفکس
تجاوز ننمایند و بر او بکشند فی اوقات حسینی است و دقیقه از باقی نرسد برست
فرز خوانم که از است و در باب صف شکی خاں نیز الهام کرد که به کار آمدنی و الله در
ماه است نه بانی میفرموده باشند قبول نمودند و بحث گذارش بعضی مقدمات مترا
عطف سکتان رفیق از جانب خود آنچه بایست گفت گفته او خانه زاد و دین را
فرمان برادر و محل اعتماد است خاطر مبارک کمال الوجوه جمیع به موجب کم افکس بر عجا
زیاده بر دو یک روز و ذوق نگو و مفتسم شعبان رخصت شده عالم مطلب
کشت درین معطل سه روز بالفعل نذر کرد تقرب طلوع بر حقیقت همان ذریه بود
عوض است نمود سایه بلند پایه تله دایه و جهانی در بر شد جا و دانی برفق آگاه
و ادبی خصوص بنی بر غلام بایست که بسط باد که رعایت بر مردت و روی
و ریای یکس در نهاد و سر کار منتظر نشیند است از نذر در بر حقیقت
و اخبار مطلع خوانند و شنید است فراموش نمود که علم شنید و بایا از روح
بر در زنده بر دال را مع الاعتقاد است و یاد می باید که در علم بر دین و
میزین است که بنامه بر داری از نامه و در خواست بایست که بر دین و

(۱۳۵)

ایمراة و محال اینجا ستموال ظاهر شد که یکی مسئله آن در زیر و تبدیل و نخواهد طلب کرد و آن و
نوسرا و آن و باز حواست اقامه و اکتفا و غول و ذهب النخست لغت بمقتضایان خجسته
بنده حضرت اورنگ با و در برای صورت پر مطلب اصحاب مطلب از سر نم بر خاسته برای
باید رفت بطور مقتضایان کار از پیش بر و در آن که بر حقیقت خدمت و جمعیت مردم
مطلع است میداند که با هر کس چه نوع سلوک باید اختیاری در ساندن نفع و ضرر ندارد
و باد شاه زاده عالم و عالمان خود مرصع و ماب حکمی مسئله اند که متکفل آن تمام خواهد شد
موافقی حکم شرف اقدس در خدمت اینان عرض شد خواهد بود از این صورت الکی مدوی
است که موافق مرضی مقدس معالی با اختیار تغییر و تبدیل جا که تعیین و در آن موقوف در امتنان
اقطاع و اکتفا به خدمت و جمعیت هر کدام از قبول داران و کین و غل و ذهب و خدمت
که کتب بمقتضایان مطرور دارد و بعدوی متعلق شود و در سر رشته جا که در مطالبه تعیین
و بر کلمات که درین صورت منصوب قابل نخواهد جا که بر شاخه منزه کترین مرسد بنده و دیگر
که تلبیت یافته بدایت و ارشاد بر در شد و جهانیا است راجع بقصدان مال با و
خواهد شد هر چه در سباب عمل خواهد در و ملازمت مودع مقدس معالی خواهند کرد و اند
و تعیینان که نیک به خود را با اختیار کترین دانسته بکار خدمت قرار واقعی قرار خواهند
در این صورت مطلبی بخار و باد شمای ندارد و در این معنی مطالبه رضای شرف
نباشد از قدر کافیست که این الکی مودع این سید و اکثر مردم واقف شوند که بر هر چه
موصول بریده که با اختیار را دیگر عاید شود و در این است که این سید و حضرت مدبر مردم
کرد و قبله که در وقت تمام شده فاضل و لایق است می باید کار داده بهر یک و الا درگاه خود مردم
واقف حال میکند و در این سبب که در یکا و است بر و از این سبب که در این سبب که در این سبب
بسیار از حق و جمعیت و بافت و در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب
منبع و تفسیر بود در میان است بالعمد و در این سبب که در این سبب که در این سبب که در این سبب

رسیده و بیکر از آنکه بر جی آورده می آرند فیمیکه التماس خواهد کردی از زلفه و آنقبو نیز
 عنقریب است که خرد و قد جدا شده به بند یک درگاه و الله در آیند در باب مجتهد خواه
 جابران و طلبه از آن قبول که صدین از سابق هم مستند و حکم شود بخواه بنده
 برود و برورده نواز سکه سید نور خان خا برشت که در وطن بعضی از مدتی ظاهر
 صاحب محرم نزارعت تائی بمقتضای و برساند نای سینه و برادر و کلا نشی سراسر
 التماس نماید که بمقتضای آن انصاف حکم شود و در حال این که جزایر باشند تا رخت
 میرد بعضی غایب شود و سر رسید و در میان میرساند که به استقبال
 و از جهت اشتغال و طعمای غرای است و اهل دل که عیالی از آن که در خان بود و باعث
 بعضی شلم اقبال و طعمای غرای است و اهل دل که عیالی از آن که در خان بود و باعث
 کاسته مال گردید و در صوم خلع فاحه این جشن مبارک از سال اجتهاد مال که سالک
 بسیار و محقق تائیدات این در سوال بر احباب خلافت ابد اتصال و خنده با فاحه
 در امانت پیشانی سر سیمده شکر خنده و نیکو و شیشه بخشید بپندیدن در سینه است
 و فحمیده تدبیر و مقدامه و خطه این احوال از اعانت بیغایت و کونیکری برادر
 رشتن دل و صافی غریب و الله از زنده بمقدار چه آید که مجموع قبول در آب و در قطره
 بنابر بر کوه کنایه که بپندیده آفتاب رات بیدمالتش بر کار و کنایش برادر شود
 بار بسته بال نظار غایت است و در بر بار است و نیکو به تربیت این نافرمانی کم عجا
 بر طوطی سحر و نظر از این نیکو است و در بار بار است که شکر و سبکی می
 این خطبات بود از زبان این فیاض و در جسد خردی از این و الله کرد
 بادشاه عادل سکه تمام تصاد و در وقت نیکو کنی نظایر ملک از سید
 ضعیف و غیره و در سید و بر نرفته و الی سزای از زنده و فیض و نیکو توان

بهره‌های نور و سیاه عسائی نظیر مصلحت وقت مغرب و شکیب بودن عادلخان و سوارهای
غریب شاه جو مقرر شد و نایباً محاوره قلمه ببردند بر اتفاق افتاد که آن انگار با ستمی
اقبال بالادست زد و مفتوح و مسخر کرد و پیرخان باینده با ای افراد و قالی جو عرض سید و شاه
در سیم و صیانی مذکور که از قیام دارد و در او دغان با فوجی که مقرر شده خدمت تاخت
و سوارهای ای اردو این غلام راجحه المقدور همه جایا بر رسید و طلائش خود در دست
اگر نگیند خیول و غیره نیز در مالت وقت میکرد و فوج محلی که دیگر محتاج نبود گشت با ستم و با حکام
تمام در اینجا اقامت نماید بایستی فرستاد و آن خود درین ملت فرصت بتعذر و رسانیدن
رسد غلات نیز درین ایام برسات برای این مردم مباحثت در دست بود و بای
زین وجه موقوف سال آینده گذاشته امیدوار است که در اوایل برزند نظام باشی فکر
اصلاً آن نموده عرض شد نماید تا وقت که مرود و تیره روز کار از آن طرف خاطر
در کمره مختلف نموده است اگر بر وقت و نظام جهانات و غرائب از سیم
حصید آباد ناگهانی بر باداران مقهور و قهرمانی برسد غنیمت فراوان بدست می افتد
و سزای شایسته در کنار روزگارش است می آید در باب تلک کمن عادلخان به آن حرف
باطنی که خدایگان نشسته و آن که بر حید بنده درگاه برکت شاگردی استاد کار آگاهان
به عادلخان گفته با تفاوت بر زبان خادماهای رکار حکمت انار رفته تفصیله
طریق اجمال آنکه حمله خورم مقدماً ترقب آیز تربیت انگیز بیاورند مفصل
خود نوشت جوابی که در سر بر خلاصه آنکه بر سر زبان برداری ثابت قدم هم
وزر در آن جانیان مرد و در سیم منیرم در یک پیشگشته با بخت با ستم شهود سرکار
منوچهری بر یک گزین تلک کن بایان میفرستیم را التماسی و دیگر آنکه همانند سرور و عبده
درین و خاص است اصیل و بسیار در طایفه
من در آن باشد آیز در جویان مفصل
بیا کفایت تفاوت بعد از تلک

است تا کردار اول بکفر ستادان هیچ برای ملوکین بیابان قلمرو و ملوکین کجایان
سجاده و کمرهای خط کش طواف از جمیع طرف و مدبایان میکنند تا آنکه بوسیله خدمت کاری و
نزدیکی بر درباری مشغول غنایات بادشاهی هستند بلکه سبب مایل و مصلحتی است و الا
اینها و عهد برابر اینها چه می توانست کرد و التماس معافی جبری بجهت پیشکش برادر خدای ملوکین
چگونه مقبول و معقول تواند بود اگر ملوکین بیجا بود و نوازند تصرف شد منت و اعانت است
که پیش از زندگانی درگاه کشیده باشند نادیده و در دست شما گذارسته میشد و اگر نه
هر چه امروز در تصرف است از هر که باشد ملوک محض است در دروغ و غیبت ایجاب
و تهر رفته میشود و بعد از تخریب و تهاوی این وادی مجموع نمیکرد و حرف تان سردار بسیار
و بی مروت است بر مردن امروز با سیوای ملکیت اندوز اقرار صحیح و اعتراف است بلکه
تلاش با و موافقت نمود پس در صورت اتفاق با مخالف درگاه عالم به شریک و عهده
مسلم مانند این راستی در شکاری این است که از اندیشه تباد و فکر کوتاه باز آمده
خدمت و دولتجوی بادشاهی بتقدیم رسانید که هنوز در تلافی و تدارک است و الا
کسی که بعد از عقل دور اندیش دارو و دانه بماند و حال خواهد بود و قبله و تعبیه حقیقه
در بی عاقبت و نادانی و اتفاق نهایی عالیشان بان مغضوب و غضب بی درامی و غلبه
ندست لیکن چون شکر فیروزیه اثر بر سرم دیگرست صلح نمیدید که یکبار یکسخت میرد
ت و اگر در دلدرد و اندوه تا رسیدن جوابت منظر در اینجا کشیده و محله
و کوبند و بدست را که رسک نمیداد درگاه مشک اند بای از برستان از خود نبرد
عادیخان و نبتار و مقتدایان مذکورند با شریح و بلا خوانند در پیش ینان نمود
و مکتوبی که بحال مسعود زنده نعلانی بود و الفان و ت و کاف و طک با نگاه در انداخته
و قطب ملک زریانه
فرستاده و چند جز

(۱۲)

مخاضه بادشا
برو با چون لایق نیستی

و بختیاریست. غایت سال و الوداد و خواجه خود صدراعظمه جلیله بنام مختار خان
محمدعلی خان بر طبق التماس بنده باعث سرفروزی گردیده و مقورشده اختیار
جمع معاملات سپاه فیروزی بنده درگاه زرعایت غایت بادشاه و مرصعیت
غالی است اگر سیدنا نایب قبیح خان و سر رشته کاغذ درین باب است که حکم شریف
پیوست حقیقت بعضی خواهر سنانید و بدایه ماورد کرد و بعد از آن وقت
بادشاه زاده و الوداد و زنجیر خاورد و درین غرض استقلالی کار و ای که بعد
اینکه و الوداد اصل شد مطلبی ندارد و پیوسته در درگاه محبت الدعوات مشلت زباید که
باین روی تأییدات شایسته ای اقبال زود این مردود نیست و نالید شود و جمع
این است حسب الطبع و دولت حواریان صورت گیرد و بادشاه عالم است جوان و دست
شایسته مضامین را بگوید و غیره که ممکن و ما و ای این مقهور است بجهت رعایت
بود و در آنکه عالیشان و آن مقهور بر برای العین مشاهده کند که تمام لشکر خفا و نزد
تعلقه متعلق نیست و افواج لغت مترجم بر برای کارهای دیگر نیز مستعد و آماده است
در بنده و قضا و تاخت و تاراج مردم از رعد او متفرق میشوند و عیال و رفقای او را
کافی و نوبت یکی مانند نانا قبل ازین مردم او تاخت ملک و داری آمدند و حاله
بنده نایب درگاه متعلق او نیست تاخت بنده باشند و فرصت ندیدم
جمع تواند شد و ایضا بنده و ایست آن مقهور بر بندر محل فرستای حواجر ضعیف
کرد و همیشه بنده با بر این و او در آن و ایضا بنده و دیگر بنده نایب درگاه
نزدیک و چیزی بر آید بنده را بگوید و پیوسته که این خود که تمام است
نزدیک و ایضا بنده و ایضا بنده و ایضا بنده و ایضا بنده و ایضا بنده
غایت الوداد و اقبال بادشاه

بتجارت نواح و حکمران و دیگر تاجران آن مقهور در بند و قفس و بنایست و تجارت
 بال و مثال آن بد مال بقطب الدین خان و دود بخان نوشته تا از هر طرف به سرش
 واقع شود و مردم او تفرق شوند امیدوار است که متعلقان باله کلمات بلکه التزی
 در یا هیچ کلمات بعدین خلعت و هفت این سال زیر و زبر خواهند شد و فکر ملک
 در مادی سال آینده ان الله و واقعی بعمل آورده خواهد شد و این سال
 عالم سکه محمد امین خان مکتوبی حسب علم قضا بهر حال در قهره و در بخان که بهر کس
 بخان طوری نوشته بفرستید به تکریم بوده بود که بر نفس یا تالیساق میرام
 شما بد و در تنبیه آن تعاون جابریدارند کمترین را از بی و ریافردی از او در جهان
 به خدمت به الوجود باشند منظور نیست جندی را در خور تقاعد خدمت در بخان نیست
 حاضر و بعضی را سرور است که عنبای از حقیقت سلطوت و اجلال نظیر منوچال ظل ابر
 متعالی نمود و شغل سنگین بنزدیکه که او را در بیجا بوسجبت که یک تلمه با اتفاق برداشتن
 داشت بود و اول بنا و خدمت نشد و شتی اعانت آن مقهور را بر حقوق دیگر بر آن است
 اگر که منصب معاتب کرد و بسیار است و دیگران در بنظر و کار و مردار و نذر برای عورت
 میشوند غایتش ازین غلام امیدوار است که موعود شده بر حکم ظاهر نشود و حکم شرف
 بهر خط شرف حد در باید و از نوشتن و قایل نگاران مخفیست تقاعد و کونه
 نداد ای رفعت بادشاهی بفرستید سید به خوب نکرد و اعراض نالیند به
 انداد از حکم جدیدی از بنده نگاه شد است نافذ گشت که ماتبس فردی درین مقدم
 نه از راه خویشانی دار است که بهر آن است که اگر در باب بهر از بهر که بهر آن کند
 مردم لغت بکمر بهر در بیاورد و داشت حویله میکنند بهر حال و هر ظن
 در دست و سایر امور در این سال در این سال
 در این سال در این سال در این سال

(15)

سیر غلام محمد دم نرود و یکی واقف نشود و زشت بنیادش میرساند که کلام
سیر غلام محمد که از مبارکی آید و نیم اهل من معیت است و جشن وزن مبارک خاقانی
حق شناس علم را و دنیا و مکنی و قاری و اعتباری از سر هم رسیده و چشم جهان روشن
و باطن در آن کلاه گشته ندرکی از بیعت آتش سامو جهان و جهانیا را در راه برادر
کمر اندیده و در بوستان برورنمان افکنند زین بهجت تراز آسمان بر آسمان انداخته
کلام گهرین خانه را و آن را کلاه و سجد آید میرساند و مدعی آنست که در ایام سلطنت
ابو جعفر محمد بن محمد عید بر عید و سرت بر سرت شام حال کا و انام کرد اند
شاهنشاهی در زمان و خلعت میسازد که در غره رجب روز مبارک گنجینه بود
و در عظمی و الا نشو و لا مع السطور سورنور خانه خالص و بیضا و خراسان
بحسب دیت اقتباس خدای هر حرفی از لای لایس با و با خلعت خاصه زمستانی مطر را
نوازش خاقانی سر و پوشش ارادت سعادت تازه و برودش عقیدت کرامت
پای اندازد و انداخت و جبین عقیدت غلام زریان نیایش خداوند برافروشد و دم
شده فکر از آب نرود و جوهر و روح بیوج عازم مطلب است و بی نرود و جوهر
در حق نیست ان الله المستعان پس از در یافت ملاذمت بادت نرود و جهان
زیاده بر شرف و در مقام نکرده است و کلام اقدس پوره رسیده بعد از آن
رمان بر سر زمین و هر طریقی ابد عرض شد خوار و خود آبادی و در رعیت و رعیت کرده
مردی روزی که تا ندر بسیار خوب است و بر شایسته که محسوس و سر و توان
گفت بادت و عالم قبا و اودم است و خاقان و ندر و ندر با عت بر تقصیر
و اوست که استر و در
برکت از راه

[illegible]

رالادرا دای... از قیاس غرق نیاز چنان و چشم عجز ز پای در
 و آنچه از غنا و دستار در ملک... بر زبان تلک عمار بر سر نه اینچه در زبانی کار
 فوای فضل خدا و اقبال خداوندین و دنیا است که خوبی در آغاز امور و چهره زشک و لای
 دوست و در حسن انجام امور و کتایه امید واری نذر و آن شدن پنج و شش
 بارگاه خلافت باین سرعت بر عایت مرحت بنده کان حضرت تتر قدرت است
 صف شکفتن در سر بر ای... افغان تو بهای رنجته محمد حین رب زیر که در قلوب
 آباد بود حسب حکم شرف اعلی بعد و کد تمام دل و در اصل فاعل کرد و در تمام مایه تمام
 این یسار حال و دقیقه از دقایق و آنچه ای در گاه بهشتی فرزند نهشت بجای او یک
 عین بود در تمام امور بدین طریق عین است خود اگر حکم قضایان در بینایان
 شرف صدور یابد که فردی چنانی و غده دشت عمده بر آید روز بروز در کار و لای
 سرگرم و لای بود قبل گاه سلسله طین مفت اتم مست ناکله نور اطر در تحذیر قلوب پند
 اگر چه فی الحقیقه کلیدش... در دستار و مضامین حصین استوار است
 لیکن این نام در حد و این کار روزانه بی نیازی و شانه بی حوائی دارد و با وجودی که
 محاوره ای قلوب در ایام جهادی برسات که هنگام تعالین است و انچه شده و کار
 درین شرفا ماهه نام ممکن نهشت از رعایت الی و اقبال با بهشتی در روز
 قدرت که در... روز یکبار بی برابر پیدا بر چه بر روز شده و شود
 جزو اکثریت... و خواه شرف...
 قلوب...
 شرف...

خروج کرد و انبیه ام او نیز در وقت آنکه لاف می زد
و مردم را معطل و بیگار می زد گذشت کار با او
و نه نامش با اقبال روز افزون که بر یکی از آن در عالم کبریا و جهان در یکی بر ماهی مان
لوحه خود دارد و چشم روزگار دیده و نه کوش کرد و ناشنیده غم را در دست نه با با
کجا تواند رسید بر غلام که در شاگردی که گشتی و ناقص ترینی است اگر بر طبق بدست
و ارشاد نماند و استناد حقیقی به صد کار نماند و گالی خود را در آن نمیداند
و اینکه خود را و مردم را معطل و بیگار گذارد امکان ندارد و در موسم برسات این بار
که آری ای خور و سیلابهای بی نام و نشان حکم در بیابان بهم میرساند تا می آید و در
که در چه رسد و تر و در دینی ممکن نه مردم را برای طلب آسمانی در قلع امیرم
بعضی در عین شایر بیکران خدمت ساخته چنانکه نشانی نموده که اگر نشسته
تا بر بدین قسم باز نشیند برای بر یکی از آنها یک کلاه می بایست به جوف در دیده
و دیگر تا کعبه بر ناکبده بکنند و محبت از پروردگار حقیقی بکنه بخوابد یعنی است
در حقیر را موافق مرضی شرف اندر نه بدعات کرد و نادانها
فرمان نبرساند که فرمان عالیه از طرف ولایه بطعرا ای فتح و فزونی و فتح نفی
و بر نهی می شود بود ظالم و در آن کند و بهشت است فتح و نصرت کوش عالم و عالیه
را سازد و آنرا محبت سرور گردانید حصول جنان فتح عظیم که عنایای محاف
نمواند روزگار را بر سر است و در تمام است و اقبال از عظم و طلل
خدا از او محال است خدا را سر بر نیابت این روی تواند بود و در کس آن
در آن در کوه اودا
مست و بر این راه نماند
نمونه ای از این است که بعد
در آن است که در

[illegible]

[illegible]

مردود و عبادت ... راجی دولت و مکتب ...
از امارت ... فاق مشهور و غیر معروف ...
که لای ... در بار هر رازی که در معدن دین فیاض برآمد حسب حکم ...
که روح ... دانی خود بیان فرمای فرمان مقدس علی باد در ملک تحریر و پذیرد بداده یعنی ...
والله عبارت در شب شب ... از مردم محرم الحرام و در دسمود فرموده باوه رازد سائین آل ...
سینه را سرور حاصل گشت و در یک عیایت با در خای جبین عجز زبانی نیایش و در حق تعالی ...
جان و در حق سینه با وجود سحر و سحر او بمقتضای فضل و کرم جبر و انبیاست و از غایت جبر ...
و محرم نوازی بادشاهان فرمان رفته بود هر چه در باب بی نظار آورده باشد و اصل و اندام ...
در سینه است مردم کار آمدنی او و از نزع ظلال متعلقش مثل را حکمه و عینه ...
سینه را هیچ موفوره بظهور آرد سینه ان لا اتمر ما نظر را متشال حکم واجب الایجاب ...
در آمد و بعضی میرساند که در تغییر ملک متعلق او است شق است یک شق متضمن بر سینه و در سینه ...
ست این یعنی راجع میشود به تعلق فیه بادشاهی و قصد مجاره و کیفیت صفاست ...
تصور بکلمه بعضی شرف اقدس اطر رسیده باشد که تا سیکس بر شرفات کوه رفیع واقعه ...
و به حکام محو شرف زبانه بر شرف ماه نیست چه در ایام برسات از حیرکی با برش و تیر ...
امانت را در حوالی آن متعهد و با افاض مهم می یور در پیش و اتفاق قطب الکبیر ...
ظاهر و پدید آید ابرار و جوه در بر طرف شورش در آوردن عاقبت بنده تیان و متقی ...
کافی خلافت کینان مقرون بصلاح دولت عمید اندیشی دیگرانه اگر او بیادری طالع ...
اسیر عیایت ... دل ازین کرب روشناست بر رکنده راجع بر تعزیری اولیا ...
دولت شود بنز شود است و شق دیگرانه از انرا و بی درگاه زرد چتری ...
بخوابند ... با کرامت و جلال نیست ...
خبر به امان از ... کار ...
چهار ... دیگر ...

را یکی در مقام مردم کار کار آمدنی و ذکر استیلا
 و بود در این باب نصیر خواسته و بر غیر متوجه
 سیر اقیقه داشت اگر تخیل قلمی او را بر عت عورت پذیر میداشت جلوه میکرد
 برای کن این نیست تلو پستریا سی و چند قلو او لی ترکیب در آن نگاه برین صفت
 اندر که اگر بقول واقعه و نیز خود می طلبید او بعد از آن متونی دیگر دیده و اگر از پس طلبیدن
 نوی دیگر سلوک بخوبی خود شست استخوانی پیش خود را چون بدست از درون قلمی که
 بدست آمده بدون رضامندی بطول بکشند لهذا اهللح دولت در آن دیده که پس از آن
 و تخیل در درده تلو چند آن را در نیست به نگاه داشت تلو دایت ملک است و در یک
 مخلوط با اتفاق یا بوریان هرگاه می بود تفرست می یای اوست قاهره در آن که یک از میان
 چیزی از بدین نگاشتن در مقام است و چند آن گوشت که او را با هرگاه غطت از اهللح رسید
 حال فکر که از اختیار بیرون نیست مطلب ازین تقدیر است که غلظت از او خانه را در آن
 رشت در پشت که از خاک آری و غلظت آری محسوس و انبای جنس خود و اندر تفرست از دقایق
 دولت خم ای با شای غیر می نمکند از سر خاکی آن و انای روزگار که خلوت و از این
 این سلطنت ابد بنیایم بطریق ارشاد هم از روی استعداد و در بردارند حقیقت
 بسینه اعتقاد غلامان موردی خاصه غلام که نواخته و از خاک بروی تفرست
 لیسان خود بوزیر جد است یکو و طلب اندام حاصل که جان و مال و تفرست و تفرست
 کار با دشت ای است و دیگر در باب هم می بود اطلع از سر به سر و تفرست و تفرست
 قله خست و در ده است که در ام از این
 در ده است که در ام از این

(۱۰)

[illegible]

[illegible]

ست کوبه
در کفایت بیان
و اجلال امارت و دیانت پناه بهست و در

سلطان کرم کور درج عزت و کامکاری اختر برج سعادت و بختیاری کن
تسلیت العظمیٰ ضد الخلافت الکبریا رفیع القدر منبع المکان و راحة رجا
زمان نظام الامارت والایالت و شوکت والعظمت والاخلاق میرزا راجه
حیو دهم تنبالم و زید متعالی برافق سعاد و کامرانی لایع و تابنده باد بعد از
ابد ادعوات و اقیات صداقت آیات و ابلیس تحیات زکبات مخالفت
و کثرت خمیر خورشید تنویر بگردند که در استماع خبر خیریت در سعادت شمر و در
منعوت و قدم بخت لازم خلعه راج مسکون ترن سعادت و امتیال برادران و انصار
ببارک نه چندان بت است و شاد ملیا رسانیده که زبان بیان را قدرت نشانی
در آن تو نبود و زبان قلم اظهار و انکسای شطری از آن تواند نمود الحمد لله و الله
متحنای بلی صفت منزل نبود بوجود و حصول بر آید و خورشید و آرزو که در دست
اعنون خاطر اخلاص ما تر بود بظهور شهر میرست رجا و اقی است که این غیب
یکی از مریدان خاص و فدویان با اخلاص در گاه سلاطین سجد
ست از یکجهان و عقیدت مندان خود در است در فیضی از جهات خاطر و فیض
نمیدند چون مطلب بار اخلاص و یکتی بود با ظهور رانی العزیز
که سعادین خجسته و در آن کفایت که در کار عبودیت

شیخ الاسلام مولانا محمد رفیع الرحمن صاحب مدظلہ العالی

سید و عترت علیہ السلام حضرت سلمان مکتبہ

پادشاه دین سوادش آشفته حق آگاه که اوقات بالاکان در روز دینکاران معروف است

دوستان عزیز و عزیزان طاهر که این روزگار را می‌گذرانید

و در این باره که در این کتاب مذکور است و در این باره که در این کتاب مذکور است

[illegible]

محمّد فرموده بود در زیارتی که موافقت دارد و در اسماء عبودیت و اعتقاد اهل بیت

ابو بنیاد بر ذیل میفرماید: استحقاق معرفت و مقام طبعیت با شش ماهه شهادت حسن نیت طراز

تبارک! تمام پذیرفت حقیقت غایت رافت و مهر با دل زار من و در محبت و قدر و کرم

حافظ کسما از کشته خداوند پاک شد از کشته ام آرد و سر هر روز از زخم کالما

سورۃ النور

[illegible]

و در هر یک مجموع و مجزای دارند و با طینان ملکین باطنی نفس عقیدت و اعتقاد

بر عظمیٰ غیر انصاف بدبیر لکار غریب یگان کہ موافق اکثر رای صاحب فکر سوا ملہ آزادی و قیام

السنی اقتضا نماید بر مشیر دولتی ای ما تمام خودد و از سر قرار فرستاده شد

کتاب و لوده رقیق از تالوار رضا علی انام علی بنکر (زند)

... ..

سیدہ خیر الدین صاحبہ لکھنؤ دیکھت واپسی اور برج میں سے رہا

بنیادی اعتقاد کا اور وہ درد اس انزعوض حاشیہ نشینان ساطرہ

در مقام کمال می باشد و اینها را در کتاب دعا ایستاده و انوار دعا

١٥

اعلم ان هذا الكتاب هو كتاب الفقه في الفقه

عظیم الشان عالم اسلام کے لیے

عبد الوہاب خان

حسن و علی

پیش از دستم عالی

بندي - نيز در احاطه ايد و دري سيمان خوانند حقيقه
را از هي حقيقه رايد - نيز در احاطه ايد و دري سيمان خوانند حقيقه
مورد خنده باشد نيز در هر جا که باشند صاحب است و خدا را از فيض نيز بران
و الله اعلم ان هذا ايضا زيان محمود است بلب لب بوسيده و باي دلادت در داني
عقيقت گنبد دهره و او عو قف عرض استان ناي پيشگاه دولت است بهار شغلها
با ايام اقبال بايد برساند که بعد حرمان و مجوري عزوري استان قبله و که مجوري و متعدي
بايده و دلزار و نزار قطع مسافت نموده ششم ماه بدر الحلف سیده نکلان و در نيات
و با اتفاق شکر و سپاس اکرام و احسان خداوند خدا لیکان بقدر مقدر و زمانه ايسان
نقال بقديم رسانیده ختم بزرگان عاليت ان را ملذمت نمودنگ استان قبله استان
دان بهر باي فرزند مردمي که درينجا بنظر در آمدند يا وجود خلافت و محبت
افزون است از شريف آوردن عمده الملک لکابل مجر وزارت کل که معطل است
نيت نموده بود لرزان و مضطرب و برسان بودند تا آنکه زير دره عيب کي راجع الفقه ي
در روزگار زود و ديرينه اش را در جلباب خفا جلوه گر ساختند زيارده عمر و دولت با
مراستما بخند - چمن دولت و کامراني و کلان کلشن است و شاد و شاد و شاد
فخنده خطاب محبت القاب نه دار معر که دوران سپه سالار عا کرم و استان بزم
بيگانه و الله ترست رزم را ي عالي سطوت ملذذ الفخر و الماکين و عظماء
نجان هر دو - نيز نيز و ناز و باد بعد از ترين کلمه نه فالصت و در لکالي
و در اين معاد است در مقام اختيار بچند سخن که در عين سرياي واحد قرار
در آرزو است بهر طرف است و در هر طرف است و در هر طرف است
چانه و مکتوب را بجا نرسي که
بر زرم - بهرستان چنه
موفق و بافت محفل
۱۱۱

و خجسته های نیست که بر روی دولت ...
 بسته دارد و بنام کام خاوری که بریده بر بالی و مستان ...
 بهت بعد که سبکبار کامرانی و کاخش چار بالش دولت و اقبال باشند و کامرانی
 بر خلاف گذشته اگر ما دانی و عمارت کوی در حواشی حیرت انگیز معموری باشد به جوفت
 حاجات شریف مخصوص و سرور بکشد باشد از کمال خیر اندیش نوری و عمارت کوی
 بر روی او است عجب مشکل ...
 قبل ازین با اعتقاد الطاف کردی شجاعت شاعر را روانه
 خزنه های ساخته از حالتش مطلع نیست که در سعادت ملازمت است بیاید
 او باد یا نیست است این مبرات نموده شد زیاده چه ایست نماید محرمی
 بهت ز تنها عشق از دیدار خیزد بکین دولت از گفتار خیزد در استماع خوبی
 و مردی و مردت و اهلیت که با سخن سخن بر اعانت شنایه و ارم آمده خاطره بویست و
 بی اختیار این ساطع حاصل نموده نادر العصر سبایت مستوجب توجه و بیان ...
 است و لیاقت محبت و مجالس نیرنی دارد و هر محفل ذکر و حبیبای دلی و بنمایان
 این حال نریزاند است یقین کرد در پس عزت و انجم امور الزم اللتام او تو در ...
 داشت و قدر دانی و مهربانی خود را بر دوستان ظاهر و انداخته ...
 را منظر داشته سر رشته محبت بسیار محکم دارند و با اعلام ...
 میکرد و ایند ... باعث ...
 حیرت انگیز که از این ...
 مکان دولت ...

۱۵۱

[illegible]

عنايت بخوان گفتار خسته ندم آنگاه سحر زده ز بار با خلعت حاجه زده
بر روی دبر ده نوزی شرف صدر پذیرفته بود بر زرد و دانه ده
و فرزند و استیاز از عقیص انگ با و سبید دور بر افروخت جبین را بلندی
بر زوخت و سر با به سعادیت در اندر وخت آنجا در سیدین که کربکال و به لرسا
و نهفت رابات همانک ای دالوب ملک فریب که صوبه به آباد و طلب فانه زده
فدویت نهاد بوالادیر کاه و سما کجایه بر لیلج رفته بود قیامات بر روز و می و تقیام
و احبب اعتقاد کجا در دوزیکه درین یاق ظفر برق ابر فانه زاده و طلب صبور
ر ابر نرزد می الحقیقه عنایتی است بی غایت و رحمتی است بی نهایت الخ
سوزی و اعنای و سوزی کاه صاعل محموده امید و است که متعاقب انی عرض است
با جمعیت خوبی حمود را بارگاه عظمت و اجلال رساند اگر از عمر عقب نرود ستواتر
بعضی به بال سپاه لاغر خواند بود لیکن امید آن دارد که کینایت الهی و لغات سر
با و شای جمعیت خوب دارد و دیگر ز روی فانه زاده نوزی حیر و افقه به کمر و قیام
العام نگار شده بود که فک کنگان پیش راه به کوه گرفته و سید میرد و دوزیکه
و دیگر نرزد می متعاقب می آمده اند ز رانجا که اقبال مخالف مثال در کار کثای و ظفر
و نهفت میرای است و نه بای که بخندت مذکور را مورد اند کار طلب و است اعتقاد اند
یقین بر شیشه شده باز ناده ازین جرت و جارت حد اوب نهیده بری خیار
ایام سلطنت در این سال که استیم احکام فایده تابد از خسته سحر
از طلب عنایت میر و سلطنت کما بان با و در این حدایت به رساند زده
اقبال محمود و تا بلوشای ناله
و تمام سوزن کاه و ناله
از دانه حصول این مطلب بلند بر دلی

۱۴۱

[illegible]

روز

(۱۴۷)

ما زود به زکار خجسته شوق بنه واد است بره دل بر زبان آید بعد کادو تم بر نشان
 رم برین صفت نماید اما عقل فضول ازین اندیشه عدل نموده گفت که تا حالت نمی
 است محض باش و دست از ثا عده ادب بر مدار کشیده که گفت وند تا نرسد که کفتم خبر
 از خود نداری که نمی برسم و سیکوی سخن نمیده کوی و چاره کار از جیبی سر به دست می گیر
 مردم به سکوید و خود نمیکند کوش تا این دو مهره خود نرم خاموشی شد بجا خود نشست و در
 وعظ و نصحت را فرو بست را در عاده را سر کردیم تا حدیث عشق بر زبان آوردیم هلهله
 حست و کانت بمقتضای مودی لکلمه الناس علی قدر عقولهم فی الحمد انزلنا باید
 که طبیعت پرستم که در حضرت سخن را می و در قدم او بهر مانی اول تیر سبکین بهرست
 کت پیرگاه این نموده داشتند که آخر با استدلالی سر کشد نبایست در ابتدا ای این بهر تقصیر
 و در بر و مندان کرد الحال که طبیعت با شفاق خداوند خود کوشش بهرست بیکبار کی تقصیر
 راضی نمیشود و بدو نیست تا قسم بیدرم کن بعد کمال داستان همیشه بهر زین پرورد خست میفرموده باشد
 انعام در رعیت از جمعی را که دولت الهی یعنی فقری نصیب شده شد بر تریات
 بی ثبات و بنوی تهیت بجا آوردن خود را به بدانی منسوب است لیکن با وجود آن دولت
 خدا داد که با بس و تملک این نیست دیگر فرام بر می خیزد و نصیب بهر تریات بی ثبات
 تهیت بجا آوردن خود را به بدانی منسوب است لیکن در نظر ارباب کمال و اصحاب
 کمال مبارک به کفایت معیون می آید و بخدا مان مزاحمان به یقین میدانند که آن ملکی صفات را
 جنس حشرات و حیوانات و اجسام الفاس که نیست نه بهرست
 جنس ان قد و منزلت ندارد و لیکن با الوداد حیرت کلید فتح آن بدو انقام و فتح صوب
 باید پدید آمدن معنی مولوی میفرماید که است آن خورده و دیگر خورده وانی
 و در هر دو یکدیگر میفرماید که است باو شایسته است و حبیب خورده و باو کاه الهم
 و باعث مرید الهی دو سید است که است استای بالا میفرماید که است چه

در دل

[illegible]

و فطانت و درایت که آنکه از اولاد نارس است بخواهی خرد در توانایی پیری پیری
 و توانایی عمر گریز از سر سبز استی که غایت آنست است دو در علم نیست و در پیداست
 که مشیعیام رسیده چه قدر خانه برافزود در آستانه کشیده چگونه سرفراز و اما بومندی از آن
 دل خوشتم که بنالهی نداشتند عالم اکنون می توانم از سحی که نام و ضعف تن که بخار و میرگ است
 بهایی رسیده که محسوس ده گانه کار گذار می این گانه است بنیام است نزدیک است که گشت
 از شتخا خورشید ناکشیده و خرد که گنجد ای این کلین گانه است دل از تدبیر آن بگریز
 چه جان غنچه به یکی باشد رشک است گفت چه جسم من به یکی غنچه است طاب لیکن چه
 اقبال بلند آن و انتفات دو نعمت آن را که قضای تحم و شتیار است و در کار میرم و او
 بیکار آن ته حاجی انصاف امر شتیار و مقتضی انتهای شیون منقطع دانسته در دنیا و غیر
 شرح نیست و محبت خود نیست را در انظار این نشان عالیشان است بر که بوسیله و عمل
 این نیست آبی بروی روزگار این سر انجام بیاید اکنون ده خرد و رسم خود در بخت است از آن
 امید که با صلاح قلم عطار در رقم شرف شسته به یمن نظر اکثر از بنده کان حضرت عرس مکان
 قبول در یابید بکریم سبحانی و اقبال روز افزون صاحب فی و توجه مشکل گشتی حایه
 در محصل باد انبیا بوض بار یافتگان پیرساند که بگری تو به مشکل آن خدا لیکان صورتی
 و عنوی فاطمه لاریج و دنیوی خسته نوز نواخته پرور این در از راه بر فطرت
 جفاست و نور دیده و هم محرم بدر الحلافت اگر به سبیده دوزخ دوری آن ستاره
 از رخ جان شوی نبد و گانت و مریم کاه ناسیده ی خشنکان جنوید و چه تا از و که کرا
 روز کار شمنی خبر تیره روز ناگه ای میجوئی آن قبله امید بر نشاند بر آن که در دهنی کاه
 نکارش نبود را در کار از تو در کرد بر از و کار از منهن نزار کنند که کی ز برای فاطمه شتخا که فرست
 کار کنند به روز باریه با نا نا امی این سحر با شش ازین دوری چند روزه آن بود که
 بر سر بر آن که در آن دارد و تواند دید لیکن از آنجا که رمانه باد و در
 آن گشتان از او آن ناسازگار تر نیست به چه نه غرض اینان بر فراز سبیده در دایه برادر ناگاه

نامه چون کوی خوشنویس است نه رسیده و بر نامه اکبریه ای خوشنویس زاییده
 بمن چه بندگان آنی در وفودت و دیدن آن چشم را بدر آورده است تا مطلع
 اندر دل داشت جان نامه مقطع آن سوز دل و درو جگر زایش کرده محرومیت
 سماع خون شود در مکیده روزگار نظر اگر چه در شنیدن آن داستان و کوی کون
 زار بای کوشش خیزش بود بوی خوش از خود و در سر شد لیکن در بوزه کوی آنحضرت اکای که در
 ایمنه دل زد و در و چشم حقیقه نگذرد با بد داشت لحنی به نیکوئی اندر و با
 این رباط همان کشنی برده فردا نه زبیر ابشکبای در کشید و در وی دل فرار کار
 یافته بود آورده بفرج ساعتی آغاز مقابله دفتر اول نمود آید که نقد به توجه آن کار
 کشنی دنیا و دین بر وی و شایسته سرانجام نبرد و جهان قرار داده که عبارتی به
 توجه تاویل بخود نمود و قرار داد بر نویسد بعد از آنکه در سعادت حضور سراب بخت
 در ی بر کرد و بوی رساند از دانا بهیست جهان را در سایه آنکار بهیست دین و دنیا
 تمام و نشاند از دانا بهیست در ایام شدت ایام بی انشطام دوری و محنت
 بر آنکه یک ستا بهیست در دوری که درازی آن از هر بهیست بهیست و دنیا بهیست
 بهیست که آن شب بهیست که در بی رخ و دست نگویم که ما در دنیا بهیست
 بهیست که در دانه ماه است و نه سال کاشش که در بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی
 زاندر غم و اندوه و غم از دل دوری از دانا بهیست پس همان بهیست که داستان نرسد
 بهیست که در دانه ماه است و نه سال کاشش که در بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی
 زاندر غم و اندوه و غم از دل دوری از دانا بهیست پس همان بهیست که داستان نرسد
 بهیست که در دانه ماه است و نه سال کاشش که در بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی
 زاندر غم و اندوه و غم از دل دوری از دانا بهیست پس همان بهیست که داستان نرسد
 بهیست که در دانه ماه است و نه سال کاشش که در بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی

و ای که می بیند در دین حقیقت را دیده است از این جهت که او را حق تعالی بر او شهادت
 بود جلوه ظهور داده باعث این ساطع و مبرک و مری و موجب شریع و دل فری که این کثرت
 نبوتی که در برابر عبادات منعم حقیقی و مراحم خدا و در یکجا آورده بودند بر همانی که
 کار آگاه از انبیا و شهن ترست که هر دو آن طریق پوش و آگاهی را در کتاب محمد و زکریا
 برای حصول مراد از نفس نامه و جمع زخارف و نیویست بلکه از برای انبیا و نظر
 برست و نه الله امری از قوه بعلی آید و پسید آن رضای خدا و سیه غذا حاصل شود
 اخلاق و این است بر حواس که از بندگی باقی خبر اندیش تراوش میباید در جنب افلاک و قیام
 خدیو جهان خلیفه زمان ذره ایست در پیشش آفتاب و قوه ایست و بر برابر همان
 جهان خلیفه اوقات در خدمت کیمیا حاضیت میزند کامل معروف میگرد آنجه بقدر
 استعداد و حوصله آن فراتوان گزشت بطریق ارشاد گرفته حرف امور صوری و بیعی نماید
 و عالم صورت را پنجم معنی مشاهده میکند آید که در صورت در معنی امری بظهور آید
 که در عقل و در بیان باشد چون ایام مهاجرت منقطفه سری کشنده انبیا و برات شوق
 قربان حضور که آن اندک استعمال قریب الوقوع است توقوف ذرات اندر زیاده و نسبت
 با و در این جهت که در ریت و دوام حضور عکس پذیر صورت درست شده با
 اگر بحاجت که رفتار با و ضیافت هر روزه و در برابر سبیل عادت از تحتانی که
 در نفس است نمی شود بیم آنست که خود را از رقابت بی موهوم بر آورده بسید بسم
 سرود الحمد لله و همین حال آنکه در بر دل نیکو فضاویه چندین پدید در یکی
 سخند و اردنا کامیاب شده بنویست آن دار الملک بملار از آسب این ساخته شود
 خلیق این ریت در چشم در چشم و در چشم که از آن جهان یکی حرم باشد و قوت
 در حل می کنیم و چشم از بی عدالت از چشم باسن به چشم جمال و دست خداوند آبادی

۱۴۵

[illegible]

مبحث

کائنات چنانچه در دنیا شده همواره بر سال آسمان میگردد و در میان میگردد و تقدیر است به
 مراد از پس برده تقدیر خواجه خاطر میسر است و دل به محبت جلوه گرفته و در دعا
 از در پوزنه اجابت تیر میزنند و چون عالمی که خود را در عمارت است اگر میخواهد
 کوئی را که در لشکر اخلاص بکشد کارزار را در میگذرد و شکست غالب فتح داده اند و در
 حیرت خط انحراف نوزدهم شعبان بطلان رسید و قوم بود که مرحومی طلبان که وجود آن
 قوت در عالم الویس بود و در عیادت بنده حقا که فقیر و جمیع خواسته تبتله و قوم شمار
 دو نیم شد این قسم که خدایان کاگاه بعالم وجود شتافته باعث ابروی الویس شود
 لیکن از این که از قضا چاره نیست و از تربیت گذار نه باشد صبر و احتیاط را
 اختیار کرده و دو کلمه نوشته میشود که سکه ذات محمد را که جواهر انجمن است غنیمت دار
 خود را از غم و آلم نکاهد و در شکایا اختیار نموده الحال در غمخواری حوزد و زبیر که مانده
 اند بر دارند تا او از زنده خاطری بجهان هر کجا خاطر است
 است از صبر آرد کی بای میا که جز در فصول رضای از روی قدیمی نه در سستای
 صبر را از شمار شکست خاطر نمودن و بعضی تالم مبادرت کردن مشغول تحصیل عام
 بودن است انت انت ای از ز غایت از زود ز قل بر بر بوده خاتم مکاره آن که
 صحنه کلام اخلاصی شهادت است عنایت الهی صاحب دینیت را که منظور نظر محبت
 سازد وجود مکرر را بهمانه نعمت است ساخته بیانش از نشسته و حبیب است
 ناستبای میگرداند و از صبح طبع افتادن بای که بقدر وسعت در پس غبار
 در میگذرد و نمیکند شده باشد و گاهی ضرورتی ضرورت نه در عورتش قدم قضا
 قدمی بای که در این که در می که خواص فطرت نظیر آن در حد
 از کلام کل بیت ابدیت چون شریلی
 موجب صبر بود در حکم صبر شریلی موجب واجب شده شریلی

[illegible]

[illegible]

خاطر نشاندن در کافیه و از زیر پرده چهره اش زنا کن نقش بجای بر صفحہ محسوس است و ان
جان پرورش در طبیعت نوزدی از نسیم صبا بجای مالک تامل نرودن نقد طبع و جوارح
نارطیع در باران کف نوزد این معانی که در پرده روح فیض آید و نظر نگریند و در میان سموم و استخوان
روغن رونق پذیر بیماری گشته و از شکاف کلک غمزدنیش خورشید فیض بر صفحہ قاع و دی
الغطون والاخود بر تیره انداخته قهالند این چه کلک غمزدنیش است که از رشتن سحاب
گوش خاطر بر شمعان باریک بینش را بگشاید و این چه کلام است که لطف طوطیان شکر مثال
امید که کلند رفته و نیاورده است و این چه حال و وجودش در ریاض توانای و معرب اللف و عین
ترتیب داده از صحرای حیات جریه نیل و آسب کینه نیل و فزونی محفوظ و محروس دارد و غنچه طبع
عالمیش که من آرای گلستان و درون افزای کلن زندگانی است در سموم عین الکمال زلفه بر
مرده و محمول است و در روح بخش بر چندانی طالبان مستعدست یاری دیده نظیر این دل و دیدار
و البقیه الانواع از او وصال برنجیده و از دوستان ملکات که ندامت حیات است بهره بار طرب
دش طند دیده لیکن روح محبت و سیم صورت بنوعی در مانع دل سجده و کربا و وجود شمع
محمی صوری بر صورت است اعتدال و تفوق میجوید اید که نزدی بمقتضای عنایت نوزدی
ای بی اصلت که بقفل جابسته است بدین گونه بکنید و در شمع بود و در زیرم حصول طبع
زبانها که اشتقاق عظیم آن صبح نفس افتاب حیات در رنگ طلوع و نیر اعظم المیز
را در زبانه و احاطه ریح سکون نموده بر کس که نشا در شجر در سر در در و بخواند که بخیر جام ایزد
عنایت و در صفا حب که سرست باده عرفان اندر سر خوش برود و از انجمن نلدی که درین سر
زیانی را در تازی داد و اید که اگر منظم نظر که بیاورد و مقبول طبع بدین شکل
پسند آفته بیکر شمع و عالی کربان خود را در زند چنگ ملک برآورده کلام محرم و سبک
بر آسمان ساید چون قصیر را در صفا و استخوان در استخوان سید اندر کس که فیض می کنند
و الهی و این قدر من معلوم ایام اقبال

خیزند و در آنجا بجا می آید و در آنجا مفاصلت البسه و دل اجتناب میکنند و در حد
 آنکه صاحب خانه را دلایب کنند که آنجا نه مجبوریم امین و در آنجا عالم دینی که آن را
 درین روز باین شهر آمده اند و از بیجای بیرون می بریزند و در آنجا سر کار دارند
 تا ویرسد بیاید که بی حضور نشود چه گاهی بتقریب دیدن اینان نیست و نه آنکه
 آنروز الوجود از آن امکان میکند و این عزیز از محنت بودن سر بی فارغ میشود و در حد
 که سر به بیکر کشد و در کار می آید
 خدا ی که دلها را در عالم معنی بایم
 اشتها که در اندیشه فیض بخش آن مجلس می آید اگر چه بنده را محبت بان آینه غیر ملک
 رو نموده اما از آنجا که تصور نشاید بای از بی در درات اقبال اندک رسم است خود را در بر
 اشتها خیال کرده بران حافظ را روشن میکرد اندک که خواسته داس که درم سبحان و در نزدش
 خط به بنه میکشند چون از روی آند که در سلسله حلقه بگوشان آن و الله که بر تنظم کرد و آید
 در دست که بگوشن نشینان آن بایون اختر از روی سر زنی آن ملک زده را از آن سر نموده
 که از شادی بچرخ در آید و روشن است که اگر کتاب کار زده را فروغ بخند زده روشن
 طالع میکرد و در وجه افتاب و قیصر کم نمیشود و عطرقت نام سبای بر تو و حول
 نمود و بر مضمون که بگوشن از انتظار حصول جاست بپشتگاه خلافت لکاش بافته در
 محنت این انتظار و حال آنکه در یک اند و چشم براه امید اند که جوابت مدعا رسد و
 و اگر ایام تا قیام کرد و در شیت اند و بیایان اند که در رتب جد و جمد که در قبل مادی
 و بحد شمل است و قیصر نامی نخواهد گذشت خاطر گرامی از نیمه جمیع چشم
 باد و مستند دولت و کام از انذات ستوده عنایات و در رت و آتال
 بنه رافت و عوالم استگاه در دهان خود و عوالم صادر و عوالم خالی
 عوالم است و عوالم است و عوالم است و عوالم است و عوالم است و عوالم است
 که بپای شیره شود و عوالم است و عوالم است و عوالم است و عوالم است و عوالم است

MA

سیر خلدی سیر و نده نور عشرت جاوید شای خطاب فانی در پیشگاه عالمی آن سرور
ریای کرشمه در روزگار البر برتر از نشو و نما و دایره و خاطر از خلاص تا نزد رستم همایون
که عزت آن تری بر تبت و جاه آن امید گاه رندیم قرین بهجت و عجز مجایا و در آفت
الحمده و المنة که آنچه ز کور باطن محبت مراطی غیر از بستان و فی الزمان بود و در ممکن
مجننه ظهور نمود و در دل صفت منزل تو در کیت آن بخوست بود و در جلوه کنت
امید و ایت که بر ما غنوی با محمد و دولت آن رفیع در جت بحسب حواسش همان صفات
کرد و قادر مطلق این عطیة عظیمی شایسته ای را بختی نام ارباب دول و احسان است این
شیع الن و نهان آن منحنی دوستان و وفده و مبارک گردان و طنطنه کام
و کاروانی و صیت گیتی و بیکامی آن منظر حسنا را بهیچ کس نشد ریخته ابد الود
جهانمان در راه و باعث نریز الطاف غافل زمان و سبب و غور اعطاف شاه عالم و عا
کناد و زباده عو و دولت باد و شیرین رقم شدم ز تو ای شکر من خطاب
این تلک کام ز خلاوت همین بس است تا نکا بخشش آید اکین محمد میر صاحب سکه و
نخستین نکرار نیکین و ادای می شیرین ز دوست در بان علم من رقم بر باید مکرر
دستانی طبع کویای شما با زاران را در تیره تواند سرو و همین دم در شتاق خدمت عالیست
اگر قدم رنج و دند منت بر چشم در مند عود میکند در اندر ای چه می نمایند ز قدم میکند
امر لوی خویش ممنون میکرد و دل همیشه بیدار دل و تابان اندیشه باشند در شایه
فرزند از معنوی آن مردم دیده اعیان چشم خود را در شای تا زده که خود را در دیده و نظایر
تر نشد لب تشنه سیر الی از دیدار و نه شان آرد و میکند اگر آن آبروی آن علی
تیر غاند دیده را در الی نمود با مردم چشم خانه شد کمالش در و به سیر
کو کب طبع نیز محوره او در میان ما بود زباده در اندازد و خور است
و انقطاع آن ابروی المانی علیه که نشد معبود و بی بلام و چشم جزو ایت

بقایای خدایم نیست دیدن شفاعت کرده شریف آورده بودند مجلسی در خانه
 نبود هیچ حدیثی که تلاقی آن جز نکار را و بدینان چیزی یکبار از امروز رحمت باشد
 شریف هم از رای دارند و الله بدقت که باشد مجلس اتفاق و قوف است خود را
 غیر از آن که در آنجا بیاندازد باشند شرح درستی استکفانی که در آنجا بود
 انکاد نصیب دل دوستی منزل شده از حسن تو نیست درای طبع و قادر آن یا تمام است
 از حد تو بر وجه تقریر میرود و در بر بر صفای غیر از به بیان پشتیبانی بر درختی و
 منتهی قصص حاصل شده است همان به بر سر مد عار و در حقیقت خوب است صوری
 و محضی آن نیمه طوط عالی بر روی عرض خود است و ندی رسیده مکتوب که ای
 را که در آن شریف صوف و در نظم بود که ای گذرانید از روی میرانی بر در است
 شرف صمد در یافته همان که غایب گرفت ملاذ قف متوجه در آن لطفه نشان اقبال
 نشان باید شد که صاحب قدر دلان است و مجلسی آنحضرت مجمع آن که بر آن اهل
 میت باشند محله است در این عزیز که در حله بر کس همان آن باز نای باید و کسی
 در دست عزیز آن نای در این است است و خلف و اعاده احوالی که ملازمان شریف
 معین گرفت و تا بر آن اجرای در سنه تقابین آن روزی با فعلی است در این روز
 از قوه فعلی آن روز دیگر ممکن نیست اگر بیست آن از روزی با فعلی است در این روز
 فقیر را سیر مطالب از نریالی میا و فیاض شایع میسر است اینها به وقت شایع
 انکاد این محط در آن برینا در جبرائیل باشد دفع خواهد نمود اما لایزال است
 در در باب آن که در مقدمه ملاذت آن که در آن روزی را با این کوفه غریبه بر در در
 محاکم که خود نمیشود در آن محبت شریف چه نیست و شقایق توایم
 آنقدر که که محبت شریف چه نیست و شقایق توایم
 موجود بود و از روزی که در آن محبت شریف چه نیست و شقایق توایم
 که در آن محبت شریف چه نیست و شقایق توایم

درین وقت بهمان عزوی انکسار رفتیم همه بادیه نوزدنا کای میسیدیم که باین
 و سفر کزین به نیم کای بسوی مقصد ننهادیم باین به بلویر بهیما و انتالی و نه چای بر
 قدم فتمین است و اشتیاق ازین راز که دل در گذارش آن منت پذیرد و نه چای
 میزدند که حوالی کاهم دوستان است و جزو دوی اجبار که با قرعه آن درازل بنام این سر
 زده اند از دی که سپهرمون خاطر نیست امید که در دکانم بخش در شکش تعلق و بخرد باز
 با و در شکار تمام به بستن کمال روزی کردنا ایستیم ماه به بنارس رسیدن تا تمام محال
 به کمال که از دیر باز بزرگ داشت از کوه دوی شکش و خرابی دل آنرا هیچ بر نرسید
 بر شکار ایندی چون در اندن در بند این میبرد و در املق چگونه تات ی نوزان بود و بگری
 چند خط از شکش در رسیدن آن عبادت است و افرونی همی می رسد
 خونی که مرد به کون جوش میزند از پوشیده نماد که شجاعت و جلالت مرتبت جای
 میکند که بهمان جا رسیده دولت کورنش در لای یافت و نامه نامی را در نظر شرف
 آفرین اعلی کز رسید چون شتمل بر کمال صد رفت و در میان جی به نوا می شنید
 و معاودت نمودن آنها باینل مقصود بود باعث استیجاب و نیش و قیسم خاطر ملذذ
 از کوه و جایی بیک شمول مراعیم میگردانید از پیشگاه عظمت و ستوری معاود
 یافت و از انجا که حواله رسانماتی جود نام ملذذ به یاری ما به بار و خلافت اسم و آیین
 جمود دست است به نوا و نوا می صحبت از سیدگان بارگاه ملک شجابه شرف سال خوارید
 و از انطرف به نوبت مرتبت مذکور ترکیه ان است نوزان باریک است نسبت عمده
 الی کمال معاد الی کمال طایفه و جیب شاه مقدمه شکار الی کمال در شرف نموده و بر کاغذ خط
 زشت باد حواله به حواله و از آن زمان که نامه تقدیر نوزان و نموده از کوه
 کاه به دست می نمود
 نامه بهایات اندوخت از دوی العاف از نوزان و نموده و نهایت نگار شده

کمال

سخن عقیدت و المومنین ز درت خبر اندیش دلش این فاطمه یعنی این بود
درین عالم است و اقبال پناه سرسند فان از حد اعتدال خبر اندیش گوازه تعلیم نموده
موجب این میا بود و عطف کشت نرا به امکان قدر دان سلسله خبر اندیش
از بدو حصول به اخبار عالمان یافت به سعادت داری و دولت نه تا این در راه ایم
شرایط و طایف الفیقه مبدئیه و الهیه حد که در مولا کیفیت صدق اظهار
و عقیدت بر مراتب باطن خورشید تشکال ظهور یوست و اینچنین برناه جمعیت و مبراه
طمانیت خبر کمال کشت با دای این عجب حسی که از مکر کز اری و مکریم بسیار در این باب
نقدیر رسانیده خبر اندیش بموجب که بوقت دستوری ایشان به مقتضای آن
سرانجام خدمت متعلق است چون در جمیع عطف باطلب الیانی بقیه مبریه
کرامت نفاذ یافته امید که عنقریب فی غی و محبت عرصه ایست بارز و دولت دو
آوردند و مبعثت نروم نورانی شود زیاده به عطفانید در حد
درست و آید و سعادت الی الحاشا اندیشی که کیمیا سعادت دو
نامتنبای بره بره زراد جا و آمال و زدرت و اقبال پناه رفعت و احلال در
دستگاه حائلیات شفق مهربان و دولت ان باد در ششای ملاکات کثیر الکرامات دو
که خلد و مطالبین ریده مقاصد و بار است چه نرید و چون توان نوشت
که بکند ارشادین از نرید و بنده ای راست بیاید ابدن سیمیه بر زکری و محمل دو
این مراد فرخنده فرجام شد و نامی احاطه آید و بکلام از کمال تققد بیان
علاذ نوشته بود و رجب مزید در شوقیه کردند و حرات گرامی انزده نیست و حرات
که بنیای محبت نایب میریای شمع حق است و در بر یکس این مرید محبت و داد و
برایم نرود و انجا و بر دو حمانه آن استظهار مبرای
و این محبت پس گاه

دو صفت کم نیستن گاه کاهی دوستان صمیمی را بر برای ملا و صفت منتقل بر
یاد میفرستد و میبندد که اینچنین باعث انبساط و دست در خواست
برتر از اندازد و خبر بد و تقریر بد نشسته و شرح این مقصد در عجبند و بد را و خبر
بنا بر محسن و ششپرده که ای خبره مدعای میشود که اندر در هم محبت و وفاداری
نمود و دانی دو پاس شریط حفظ عیب که مقتضای مکارم اخلاق و از ان رفیع
بمنه ظهور در آمده و می آید و کمال در با معالی همیشه منسوبه الله تعالی در دستان را و بر
گاه مستند دارد که در ایقایی سر رشته یگانگی این بر ساری و توجه اندر از انجا که
تعالیم مودت زود حالت جوارح جسمانی و ریویح حصول کمال در روحانی قرار داده
اند و ترقی که پیوسته با بلوغ صحایف الهی و سرور و ضبطی رانته باشند عواقب العجز
مقرون با و در دست و پا است حاجت و مددانی رسم همان نزاری
حودت که در این سید و احباب شیرین کام گردانید باز تکلیف حیانت نمودن و بر سر دست
افزون فانی از تکلفات عرفیه نخواهد بود که ایامی خدام باید نمود و بر کعب
که نجیته از راهات حرف کرامی خدایت شود از از بدست شمارت و اگر معرف
بشیرتند و در از یکتای و یگانگی تنه و است و در صورتی که جمیع خویش و خلق
نشان باشند روز جمعه که بوم آزادی و جشن و شادی اندر عید فتنه قرار داده اند
این ساخته اعلی در اندک فضیله اند زوایا باشند و پس در ویرت اند و در
در دست و پا است و در طبع آزاد و مشغول حق پرستی و هدایت بوده باشند
بر برای حق بانی و خوار کونی و طاعت است که این نیز بانی چه دست قضا و قدرت همیشه
در از از وضع و وضع از در کمال و در گاه از بر سر شرف و ایام را بر سرش
صفت نال و نای می اندازد و در
اگر به حال باید بود گاه ما

بام ورود و زار و دگر بر سران دور سر اسر مغربی بوست عارف
بر بار ... را آید ... اوقات و خوشی که وقت با خوشی که
میخورد و کجی احوال آگاهی خشنود و بدیده بخوبی که بختی غرض است
شد استعداد و عیب زد و کاه و زار با جلال و شانی بسیار است
کتاب الله الحی که اختتام نگار نامه نیست معنوی و پسند بر اوقات فرزند در جبهه
صورت سنگه و وفات که در ترتیب سبیل و کتابت اوراق دستیار است
بام بفرست و نادره یاد کاری بر خطی روزگار نقش پذیر ماند بر خطی زندگانی
ان خاک است این کوی غفلت و نادان بود و خود فرزند این دانش بودند که اسرار با علی
و سیدیه عملی بهره دارند و بنابر سعادت مند که نباید آری با و عین روحانی ترتیب
عارف ربانی او بر الزامی حضرت علل الدین و بیانی و سیر سیره اخلاقی و تربیتی
سوفت و آگاهی و حد و نشانی و توان و فحشیت بنای خوابید بود بر حد و نشانی
سختی و زندگانی با این بار ... یاد از چهره برد از این نامی این زاویه نرسید
نمودند ... و اما ... اینست این که هر که از نظم و نشر تقید
ند و این کشید ... کلام فصاحت نظام بقدر مقدمه و ترتیب
و شجیه ... و ...
که از این ... و ...
و ...
که ...
که ...

ملاتی
۱۰

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

در بر عهد بر کعبه غرض کن بیتی غزل عمل کنه طلبند

مهر بر این اتمام پذیرفت مالک القبا بکاتب الحرف

بیت بر راختام این کتاب محمد ابوبکر بنیامین

سیده در مکان سیده بود که با ختام رسید به الله

هر که خواند دعای طبع دارم زانکه من سیده کنه کارم نوشته بماند سیده
درینده را نیست فردا من نوشتم هر که درم زکار من تمام این بماند یا کار

